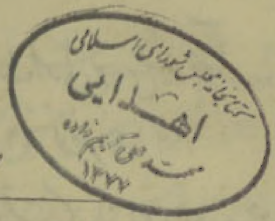


برای ثبت در کتابخانه ۱۹۰۰ هجری
 خراسان ۲۹۵۰ هجری
 ۲۹۵۰ هجری

کتابخانه مجلس شورای اسلامی	
کتاب	عاصم‌هاک عمیرالکبری
مؤلف	
موضوع	
شماره اختصاصی	(۷۷) از کتب اهدائی: کم‌نادر
شماره ثبت کتاب	جمهوری اسلامی ایران
	۲۱۵۴۹۱



۷۷

۱۰۴۹۱

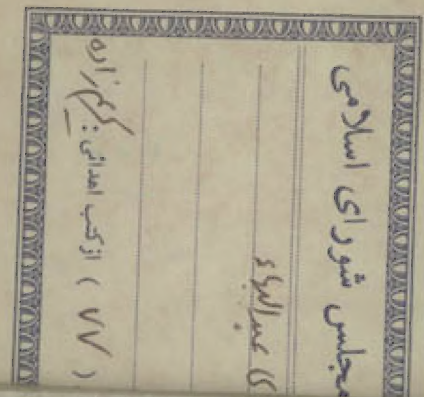
۱
۲
۳
۴
۵
۶
۷
۸
۹
۱۰
۱۱
۱۲
۱۳
۱۴
۱۵
۱۶
۱۷
۱۸
۱۹
۲۰

کتابخانه مجلس شورای اسلامی
تاریخ ۱۳۵۵/۱۰/۲۵
شماره ثبت کتاب ۱۳۷

مجلس شورای اسلامی
کتابخانه

کتابخانه

کتابخانه



کتابخانه



کتابخانه

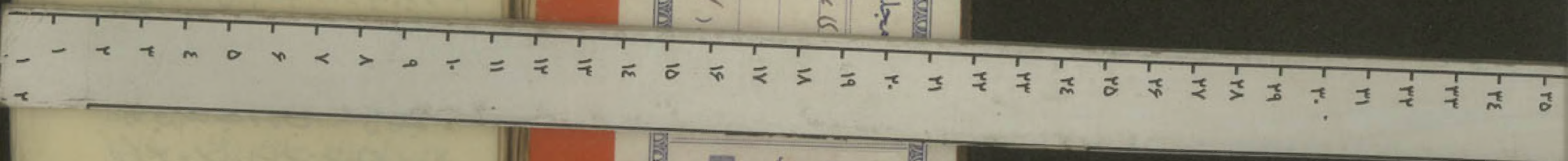
کتابخانه

کتابخانه



کتابخانه

کتابخانه



نطق مبارک حضرت مولی‌الورعی علیه السلام روح باده

فراه ۱۹ نوامبر ۱۹۱۳

خوش آمدید از وقتی که از این سفر مر حبت نمودم
تا دیروز هیچ شیدی در عصاب من بود
از آنوقت تا بحال این سیجان در جمیع عصاب
بود و همچنین از خستگی راه تکلم مشکل بود دیگر خواندن
نوشتن بینهایت سخت بود ابدا چیزی نمی نوشتم
مگر تلغرافاتی باشد که لازم بود اما از عنایات
جمال مبارک نوعی عالم خوب شد که دیروز چیز نوشتم
الحمد لله احوال بدون دوا و علاج روبرو بهبودی است
صرف موهبت جمال مبارک عجب سیجانی بود مثل
اینکه این عصاب را قلاب انداخته می کشیدند
و کلمه صحبت میداشتم حسنه میشدم صحبت نمودن
بجبر و عطف بود ارباب این عصاب متأثر شده
بود فی الحقیقه اگر انسانی مؤید نخبهات گردد

از این

هر نوعی خوشتر است من که باین موهبت مؤید
نشدم فقط اگر از برای بعضی اسبابی فراهم بیاید
که این قوا جسمانی را و این اعضا و ارگانش را در سپیل
خدمت جمال مبارک صرف کند موهبتی عظم از این نمی شود
و در نهایت هم بشاد است فائز شود این قوای جسمانی
السان اگر در سپیل هواد هوس متلاشی شود دیگر چه
حسرتی اعظم از ان اوقات گذشته قوی تحمیل رفت
بدن آب شد اعضا و اعصاب از هم پاشید لفظ آخر
رسید اما در چه فکاری اما در چه گذشته در
هواد هوس و نتیجه حسرت و ندمت ابدی دیگر
ذلتی اعظم از این نمیشود و ذلک هو الخسران
لمبین اما اگر به بیند الحمد لله بفضل موهبت
جمال مبارک جانش دلش در وحش و اعضایش
قوایش ارگانش جمیع در سبیل محبت الله در
بلایا و محن و رزایا گذشته چه سرور می عظم

از این

از این من که موفق شدم انشاء الله شما با
 این موهبت مؤید گردید کار آن بود که حاربتین
 حضرت مسیح کردند بحضرت مسیح وفا داشتند
 بعد از حضرت نفیس راجتی نکشیدند و دقیقه
 آرام نگرفتند شب و روز در ترویج امر پندگزارند
 و در اندام بکوت الله سعی کردند و در خجذاب
 شغال نفوس میام نمودند همیشه سرگردان
 بی سرو سامان هر روز در یک کوهی هر شب در
 یک صحرائی هر آنی در یک شهری هر دقیقه در یک
 دیاری تنها و بیکیس لغزه زنان فریادکنان مردم
 را بملکوت الهی دعوت کردند صدمه خوردند
 زخم کشیدند عقوبت دیدند از اهل و عیال
 گذشتند همه را گذاشتند و رفتند و به تبلیغ
 امر الله مشغول شدند تا آنکه همه در سبیل
 حضرت مسیح روحی له العز شهید شدند
 حضرت

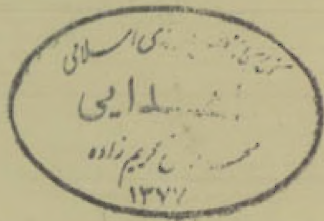
حضرت مسیح را فراموش نکردند آن عنایات
 را فراموش ننمودند آن تقالیم را از نظر
 محو نکردند آن تضایح و قیضات او را نسیان
 ننمودند شب و روز میکوشیدند که بلکه موفق
 شوند ایضا فاش انست که بحضرت روح نهایت
 وفا را نمودند آنها یا زدن فر بودند ولی در سبیل
 جمال مبارک نفوسی مبعوث شدند که
 نهایت درجه صدمه را کشیدند مقصود نیست
 آنکافی الحقیقه وفا داشتند ظل سلطان
 از برای من در پاریس حکایت کرد گفت میخواهم
 ببینم فی تقضیش را برای شما بگویم
 خواهم دارم انجیکایت را گوش بدیده
 گفتم بگو چه عیب دارد گفت قضیه سلطان
 لشکر آ و محبوب لشکر را میخواهم تقضیش
 را برای شما ذکر کنم فتمها عوزد که این
 بار

کار را پدرم کرد و این گناه از من سر
 نرزد و این عصبیان برگردن پدر من است
 بمن نوشت حضرات را بیاور بکش من نوشتم
 که حضرات یعنی سلطان شهید و محبوب شهید
 از اشخاص عادی نیستند که من آنها را بیاورم
 بکشم از نفوس محترم و معتبر این شهرند
 از کشتن آنها ابالی اصفهان خلع جزع و فرغ
 خواهند نمود مصلحت دولت نیست که
 آنها را بکشد جواب ثانی رسید که باید حکماً
 آنها را بکشی جواب نوشتم که این مسئله
 بسیار مشکل است اگر می فرمایید آنها را
 بیاورم تو به بدسم اینها از نادانند از سلاله
 پیغمبر هستند از سادات صحیح الشجره اند امر
 ستم آمد که بدون مراجع به وصول این
 امر فوراً آنها را بیاور بکش من اول
 نوشتم

اشخاصی فرستادم نزد حضرات که آنها را
 بضیعت بکشند که امر چنین است من مجبورم
 دیگر جاره نیست جز آنکه شماها بترس
 بکشید من علما را جمع میکنم و شما را در
 مجلس حاضر میکنم اینجا بتری بکشید این
 و سید میشود که من شما را از این ورطه
 خلاص نمایم قبول نکردند مجبور شدم آنها
 را بکشم بیاورم بعد در حبس نفوسی متعدده
 سرانجام به نزد آنحضرت فرستادم بضیعت بکشند
 و بانها بگویند که این حکم پادشاهی است
 نمیشود از آن صرف نظر کرد شما بیاورید
 بتری بکشید از این مسئله بگذرید و الا
 شاه با ابا ابد استبول نمی کند آنها قبول
 نکردند بعد خودم آنها را در شب خواستم
 کفتم آقا سید حسن آقا سید حسین بن سید
 رح

خس عظیم شده است شاه بابا
 نهایت صراحت در قتل شما دارد وسیله دیگر
 از برای من در دست نمانده است مگر آنکه
 بگویم شما تبری کرده اید و الا اگر من
 نکنم شاه بابا مرا سؤل میداند من
 نمی گویم که بد بگوئید همین قدر بگوئید
 که ما بجهائی نیستیم دیگر من باقیش
 را درست می کنم گفتند ممکن نیست
 ما بجهائی هستیم یا بهاء الا به
 گفتند آقا میرزا حسن بکنند گوش نداد گفتند
 یا بهاء الا بهی آنچه لازم بود من کردم
 ابد افسوس نکردند شاه هم با بجهائی
 صراحت قتل آنها را می طلبید دیدم اگر
 من نکنم شاه بابا مرا میکشد این
 حکایتی است که ظل السلطان برای من

گفت مسکین که آنچه من کردم که
 همین قدر بگوئید ما بهائی نیستیم آنها
 قبول نکردند بل گفتند یا بهاء الا بهی
 یا بجهاء الا بهی
 نه دانه هم می شناسد



تولد نوزاد حضرت فضل اله در یوم نهم شهر ربیع الاول ۱۳۱۲ و ماه نیم حلیله
منظور از بن خلد اله مکّه و سطنته امیه که برادران نایب و برقرار
است پادشاه را نسخ بماند جنب را است در حق معار

فقد فرغ من كتابه في شهر ربيع الثاني سنة ١٢٨٠

مسلم بن عبد الله

هو النطق امام الرجوع

يا حسن اسمع ندائي من نظري انه ذكرك و
 اوليائه في كل الاحيان يشهد بذلك ربك ا
 لعسرة العلام و تذكر صلوات التي آمنت بر
 بها اذا اخذت التلازل كل الجبهات ابن لوح
 را نوريه نوشته است كلمش خوب فطش سياره

ای ثابت بر پیمان خوش باشی که از نیم جان بر و عنایت بدارند در دهر
 کشتی هدایت باقی و مظهر مختص بر حمت من بن و کردید سر این هدایت
 که مانند سراج است و درین این سراج محبت اله و شفاعت طاعت
 خلاق رحمانی در روش و سلوک بزدانی این میزان است بر نفسی را
 نظر با اعمال و رفتار او نماید تا غمزه وجود مشهود گردد و درایت و
 نبضات قدس موج زند و علیک التیمة والثناء ع

ای ثابت بر پیمان خوش باشی که از نیم جان بر و
 عنایت بدارندی و هو شیاء شستی و هدایت
 باقی و مظهر مختص بر حمت من یث و کردیدی
 این هدایت کبری مانند سراجست و درین این
 سراج محبت اله و شفاعت طاعت اخلاق رحمانی
 در روش و سلوک بزدانی این میزان است بر نفسی
 را نظر با اعمال و رفتار او نماید تا غمزه وجود مشهود گردد
 و درایت هدایت قدس موج زند و علیک التیمة

التمیة والثناء ع

کاتب نوریه



بنام خداوند یکتا
ای کریم انشا که بغایت کریم و ظل سدره
 رب العالمین سیرج باشی و فیوضات منزله از سما
 قصه فائز ذکر ت لدی اعزش بوده و خواهد بود
 و این از اعظم عنایات الیه محسوب **ای کریم**
 که خدمت را محکم کن که بشایه نفوس نفعیض از ذکر
 مالک بریه کمال حب و قدرت قلیه ظاهر شوند
 بشایکه دنیا و مافیها ان نفوس را از حق منع نماید

کل باخلاق روحانیه و این ایام آئینه ظاهر کردند
ای کریم باده روحانیه معنیه آماده و ساقی احتیاج بود
 و لکن اکثر بریه ممنوع و محروم مشاهده می شوند حق کمال
 ظهور ظاهر و خلق در نهایت اشتیاق مشتاق
 مع ذلک عشاق از معشوق محروم و در تیره فراق
 در حراق لذت احادی و ناصح و معتلم لازم دارند تا
 بدانند که سبب منع حریت و علت بعد چه بعضی
 از عباد تعلیم محتاج نیستند ایشان بمنزله عیون
 مشاهده میشوند و عین را دیدن نباید آموخت
 و هم چنین گوش را شنیدن چنانکه با عنایت
 روح مفتوح شد خودش آید بینماید و لکن در کل
 احیان باید بطلعت همین پناه بر گو که مباد در مرد و

علت اخری حالت شود و جای کرد ایشانند عباد که
 بعد از ارتقا نذا باقی اعلیٰ توجیه نموده اند و بشان
 میقتند که احدی قادر بر انحراف ان نفوس مطهره از
 شطراحت نیست از سلب بیان حرم در کل احیان
 نوشته و میموشند و بکلمات آریه مانوس و
 مشتافند و ما چون این نفوس بمو عظمت حسنه و
 نصیاح مشفقانه محتاج لذا باید اجای آن بحال
 حکمت و بیان بر این هر خطرا اقدام نمایند بعضی را
 باقوال و بعضی را بافعال و اعمال و بعضی را با
 تبلیغ نمایند و بشطراحتیه کشانند اعمال حسنه و
 اخلاق روحانیه بنفسها تبلیغ امرند بعضی از این
 محزون نباشند که عالم نیستند و کتب علوم ظاهر

نموده اند ملاحظه در زمان رسول نما که بعد از ظهور
 نیز عظم جمیع علماء و ادبا و حکما از ان شریع عرفان حرم
 محروم مانده و ابوند که راعی غنم بود بمحروم اقبال
 بغنی متعال بجز حرکت و بیان از قلب و لاش
 جاری و حال جمیع علماء در نزد ذکرش خاضع شایند
 ینمائے و حال آنکه اول امراضی باو عفتانداشته
 تعالیٰ القیم ذو القصر العظیم انه هو اسماکم علی الارا
 انه لهو المقدر القدر لیدر لیدر هر یک از اجای الی
 که باقی باقی فی الحقیقه اقبال نمود باو افاضه می شود
 آنچه سبب هدایت بریه باشد بکوی اجای
 من شما الطیبای معنوی بوده و رسید باید بکول
 قوه الوبیه بدریاق اسم عظم امراض باطنیه اسم و

۵
رمدیون اجل عالم را مداوانماید و شفا بخشد تا کل
بشاطی بحر عظم در ایام مالک قدم توجه نمایند
لذا باید کل بقمیص امانت ورد آوایان و شفا
صدق و راستی ظاهر و باطن خود را مریز نمایند
تا سبب علو امر و تربیت خلق گردد این ظهور
از برای ابرای صدقات ظاهر نیامده چنانچه در
بیان از قلم رحمن جاری بلکه لأجل ظهورات کائنات
در نفس انسانی و ارتقاء ارواح و الهامات
الباقیه و ما یصدق عقولهم ظاهر و شرف شده
تا آنکه کل فوق ملک و ملکوت می نمایند لعمری
لواخرق الحجاب فی هذا المقام لتطیرن الارواح
الی ساعه ربک فالتی الاصباح و لکن چون

۶
بحکمت امر نمودیم لذا بعضی از مقامات را مستور
داشتیم تا جذب مختار زمام اختیار را اخذ نمایند
و کل ادب ظاهر و بین بریه می نمایند و سبب
ناس شوند بعضی عقول شاید که بعضی از صدقات
مذکوره در کتب الهیه را لاجرم عدم اطلاع بر
مصلح مکنونه در آن تصدیق نمایند و لکن آنچه از
قلم قدم در اینطور عظم در اجتماع و اتحاد و اخلاق و
آداب اشتغال بیا نفع به الناس جاریست
اصدی انکار نموده و ننمایند مگر آنکه بالمره از عقل محرم
باشد اگر اجای الی بطراز امانت و صدق و
راستی مریز نباشند ضررش بخودان نفوس و
جمع ناس راجع اولاً ان نفوس ابد آموخت امانت

کلمه آیته و اسرار مکنونه ربانیه بخوانند شد و نماند
سبب فضائل و اعراض نفس بوده و خواهند
بود و عن در انما قهر آله غلبه و عذاب آله و
سخط **ای کریم** ندای رحمان از قلم روحانی بلسان
پادشاهی بنویسد لعلی که بیدار است مقام لایزال
الملک التجلیات بزرگوار آله در شرق بر افق
الطاف ربک اعلم حکیم اگر جمع تریه حجاب
مانع را خرق نمایند و صیر قلم اعدا که در بقعه نور
بازدین مالک اسما بر تفع است اصفا کنند کل
بجان بشر رحمن توبه نمایند قد منعهم اموالهم و
هم الیوم منصقون **ای کریم** شمس کلمه آیته که از شرق
اراده مشرق و طالع شد هر صاحب بصیری

ادراک نمایند و ان کلمه ثبات شمس ظاهره روشن
منفشی است باین عالمین الیوم یومی نیست که قلم
اعلی باین اذکار مشغول شود منبغی لکل نفس غدا
الیوم اذ اسمع آند آ من الابق الا علی یوم الوری عن
وراء و یقوم بکل آله مقبلاً الی مولاه و یقول التبیح
یا محبوب من فی السموات و الارضین لسان
رحمن در روضه بیان یابن کلمه مبارکه ناطق میفرماید
لازال ذکران تیر عظم لا اله الا انا ان یا خلقی لای
تعبدون بوده و خواهد بود و آنچه در ان مقام از قلم
مبدع اسما و صفات جاری شده نظر حیرت
سابقه بوده که جمیع ممکنات را احاطه فرموده که
شاید اهل امکان از کوثر حیوان که از زمین حیرت

رحمن جاریست محروم نمانند **ان الله لغفور الرحيم**
 بعد الذی کان غیثاً عن العالمین **بعضه** از اهل
 فغان و بیان که در عقبه و توقف و یا عقبه از یاب
 و امثال ان توقف نموده اند این نظر بر تو نهاده است
 که از قبر مابین قوم بوده بجوای عباد امر در روزی است
 که باید خرق جمیع احجاب نمایند و جمیع اوهام را
 محو کنند و بکمال قبال بافق چال قبل از توجیه
 چه که بسیر رحمت بیاکتبت ای دی الفطامین **منوع**
 شده بامری جز بجا نظر من **الطهور** ناظر نباشید
 چه که مابین ناس کلمات موهومه لایقینه بسیار
 و همان موهومات بعضی از اهل بیان را
 از زیر رحمن که از افق امکان طالع شده منع نموده

و محروم ساخته و ان نفوس بغایت بے درایت
 و غرض شایده می شوند بجوای کم گشتگان و ادبی
 ضلالت که ام یک از مومات محققه نزد شما
 صدق بوده و رایحه صدق از او آشفام نموده اند
 لا و نفس الحق کلها رحمت **لح** حقایقکم الموهومه و
 بقی الامر تبه المومنین القیوم **هزار** سنه او از ید
 نفس موهومیرادر شهر موهوم با جمعی از ناس و
 اولاد مقرر داده بودند و بان اوهام معکف تفکر نما
 در ان الف سنه بجهت **ک** بودند **فوالذی نطقنی**
 بالحق **قلم** شرم بنمایید از ذکر ان نفوس موهومه محجبه
 آنچه در ذکر ان نیز اعظم یعنی قائم در مابین ان قوم
 بوده صرفی از ان تحقیق نداشته و عذرا **له** مذکور

بنوده چنانچه بعد از ظهور بر کس معلوم و مبرهن شد
 این یکی از موهومات ان نعوس بوده بعد از آنکه به
 قدرت الهیه غرق حجاب نمود بعضی مطلق شدند
 و جمیعین موهومات دیگر که باین ان قوم است
 و تا حال خرق نشده باید بجهان قسم شده نمایند
 عسی الله ان یخرقوا لمن یشاء صد مکرر و قلب غمی
 باید مقدار عن کل الاشارات والحکات بطور
 امر توجه نماید بگو ایوم یوم ریب واریا نیست
 ان اخرقوها بنا کلمه ربکم الغیر الوهاب ای
 اجای من آخر بصیر انصاف شده نمایند این
 مظلوم در قم ثعبان و در جمیع اعیان بلایه بر او
 وارد که احدی غیر الله مطلق و نفسش را اتفاق نموده

که شاید از افق انقطاع طالع شود یا ماکاب ایداع
 و اختراع از شمار روشن و غیر گردد و قدر خود را
 بداند و از امور اینکه سبب تضییع اهل خود مابین
 ناس احتراز نمایند . قل یای عرقم تموجات
 هذا البحر وما ستر فیہ من لالی حکم ربکم الغیر المجید
 ای کریم تغنیات قلم اعلم را انتحیانه و لکن لجن
 دیگر توجه نمودیم سبحانک اللهم یا الهی اسلاک
 باسماک الدنی به نزلت امطار رحمت و نظرت
 ایات قدرت و طلعت شمس شتیک و اطلعت
 رحمتک من فی ارضک و سماک بان
 تبس الذین ختم آمنوا الاواب الامانة والا انقطاع
 ثم اجذبهم الی مطلق الهی منه اشرق شمس الامانة

لیظهر بهم تقدیس امرک بین عبادک و تنزیه حکامک
 فی ملکات ای رب انت الغنی و هم افقر آلاء
 تاخذهم بما غفلوا فارحمهم ثم اغفر لهم لانهم حملوا اشد
 فی سبک ان غفلوا عن بعض اوامرک و لكن شوا
 بقلوبهم و ارجلهم الیک لا تنظر الی خطیئتنا تنظر
 الی انوار الی اشرف من آفاق قلوبهم و بلائنا
 و ردت علیهم فی سبک ثم ایدهم بعد ذلک علی
 ما یرفع به اعلام امرک فی بلادک و رایات عظمک
 فی دیارک انت انت المقدر علی ما تشاء فی
 قبضتک ملکوت الان شاء الله الان المتعالی
 الهمین اعظم اعظم **ای کریم** و صایای آئینه را از بر
 هر نفسی ذکر نماید و تلاوت کند که شاید بهار آلاء

عالم شوند. ذکر من قبل من حکم من کل البش و ذکر
 و قل یا رب اعز الغفور

بحر و می که در قلم اعلى مستور است بصورت این کلمات
 ترشح فرموده **ای جمال** بمقترا قدس و اردش می و نظر
 اکبر فائز گشته امواج بحر معانی آئینه را بچشم ظاهرش
 نمودی و کلمات نامات که هر یک مخزن لاله
 حکمت و بیان بود بکوش خود اصفی کردی و فیوضات
 غبطه رحمانیه و رحمت و اسمع الیه را نسبت بکل
 بریه بقدریکه عرفان ان ممکن است علی ما ینغنی لک
 ادراک نمودی **ای جمال** ایوم محبت و رحمت و
 خضوع و خشوع و تقدیس و تنزیه ظاهر شود که احدی
 از عباد از اعمال و افعال و اخلاق و کفای شمار و یک

اعمال و کفایت آتش ستم نماید که بجز دستم کلمه
یکدیگر راست و لعن نمی‌دهند. انا خلقنا نفوس اطواراً
بعضی در اعلی مراتب عرفان سازند و بعضی در
مثلاً تفسیر غیب منس لایدرک را در هر یک از این مشاهد
می‌نمایند من غیر فصر و وصل و بعضی یکدیگر را در ظاهر
دانسته و اوامر و نواهی او را نفس او امر حق میدانند
این دو مقام هر دو لدی امرش مقبول است و لکن
اگر صاحبان این دو مقام در بیان این دو مرتبه نزاع
و جدال نمایند هر دو مردود بوده و نخواهند بود چه که
مقصود از عرفان و ذکر اعلی مراتب بیان جذب
قلوب و لغت نفوس و تبلیغ امر الهی بوده از جدال
و نزاع صاحبان این دو مقام تفسیر امر الهی شده

و نخواهد شد لذا هر دو بنابر رحمت اگر چه بر عزم خود
باعتیاق عرفان طائرند **ای جمال** غیب منس
لایدرک نوح و یکدیگر چه که آتش ستم بنمایند آنچه را
که الیوم محبوب است اهل حق باید با خلاق او
طاهر شوند. ان الله هو استار العیوب و علام الغیوب
و غفار الذنوب. امروز روزی است که بجز حجت
طاهر است و آفتاب غایت مشرق و محاسن
جود مرتفع باید نفوس پرشمرده را بنایم محبت
و مودت و میاه رحمت تازه و خرم نمود اجای
الهی در هر مجمع و محفل که جمیع شوند باید تقبیض خضوع
و خضوع از هر یک در تسبیح و تقدیس الاهی طاهر
شود که ذرات تراب آن محل شهادت دهند

معلوم ان جمع و جذبہ بیانات روحانیہ ان
انفس زکیہ ذرات ان تراب را اخذ نماید
نه انکه تراب بسان حال ذکر نماید انا افضل
منکم چه که در محل مشتقات فلاحین صابر و بکل
دنی روح عطای فیض فیاض که در من و در کعبه نشسته
نموده و بنمایم مع بر این مقامات عالیہ و ظهورات
لا تحصی کہ جمیع مایحتاج و جو دارین ظاہر و باطنی
فخر نموده و بنمایم و بکمال خضوع و ذری قدم کل
ساکتم ملاحظہ در علماء و عرفای قبر نمایند مع انکه
در ہوا توحید طائرند و بند کمر اتب تجرید و
تجید ناطق کہ لزان نفوس لدی الکلمہ مقبول غیا
و نفیس کہ از تکلم لفظ کلمہ توحید عاجز بود چون تکرار

ظہور موقن شد اعمال گزیده اش مقبول شد و ثواب
کنفہ اش محبوب افتاد فاقبر و اما اولی البصار
قسم ما مویج بحر معانی کہ لزا بصائر تورات کہ احدی
قادر بر وصف این ظهور عظیم علی ما ہو علی نبوده و
ینت لزا باید کل یا یکدیگر بر حق و مدارا و محبت
سلوک نمایند و اگر نفسی از ادراک بعضی مرتب
عاجز باشد و یا رسیدہ باشد باید بکمال لطف و
شفقت بالو تکلم نمایند و او را تذکر کنند
دون انکہ در خود فضی و علوی مشاہد نمایند
ایوم اخذ از بحر فیوضات است دیگر نباید نظر بکوک
و بزرگے ظریف بکوکے کفی اخذ نموده و دیگری کاسی
و ہم چنین دیگری کو بے و دیگری قدری امروز

نظر کل باید باموری باشد که سبب انتشار
امر الله گردد و حق شایسته و کواست که ضرری از برای
این امر ایوم عظم از فاد و نزاع و جدال و کدورت
و برودت مابین احباب نبوده و نیت . ان
اجنبوا بقدره الله و سلطانه ثم القوا من القلوب
باسمه المؤلف العليم الحکیم از حق جل جلاله بخوانند
که بدست اعمال در سیر او و خضوع و خشوع در حجاب
مرزوق شوند از خود بگذرند و در سایرین نکرند
منتهای جهد را در تربیت ناس مبذول دارند
امری از حق پوشیده نبوده و نیت اگر برضای
حق حرکت نمایند بیوفات لایتنای فائز
خواهند شد این است کتاب مسین که از قلم
امیرت رب العالمین جاری و ظاهر شد تفکروا فیما نزل

و کونوا من العالمین نفوسیکم ایوم عند الله مامورند
تبلغ امر و تخصیص داده شده اند بعنایات مخصوصه
او کل باید نسبت بایشان خاضع باشند چه که ان
خضوع الله واقع میشود چون بهر حق است بجز راجع است
ولکن ان نفوسیکم تخصیص داده شده اند باید
کمال اتحاد مابینشان بر همین وظایف باشد و دیگر
دریای عرفان و مراتب ان نفوس عند الله مشهور
بوده که لک او قدما سراج البیان بین الکا
طوبی لمن قتمس من شکاته و استغاث بانوار الله
من اصابرین المکرمین . و الحمد لله رب العالمین
باسم ربنا الله العلی
این است بیان فصیح آلهی که بلسان قدرت

در مکن عظمت و مقعد انس زلفت خود میفرماید پس بکوش
جان بشنود و خود را از اصغارا نصیاح محبوب محروم و
ممنوع نمایند

ای مومن محاصر عطش و ظما غفلت را
از سبیل قدس غایت نگیر و ده و شام تیره بعد را
بصبح نیز قرب منور گردان بیت حجت باقی را
بظلم شهرت فانی خراب مکن و جمال غلام روحانرا
بجبات تیره نفانی پوش توای خالص
کن و از مایه اندیشه منما و معین قلب نیز را
بخاشاک حرص و بهوی سد و مکن چشمه جاریه
دل را از جریان باز مدار بجای تمت کشتی و
بجل غایت او توسل باش چه که دون او احید را

از قهر نبارند و از ذلت نفس نجات بخش
ای شجاع اگر از جور خای مستوره احیاء مطلق شوی
از کون و امکان هر دو غنی و بی نیاز گردید تا طلب
در جان برافروزد تا بمطلب فسیح منیع که مقام قرب
و لقاء جانان است فائز گردید **ای احمد** از این محروم
مطمئن خود را منع مکن و از ضراط و اضح مستقیم محروم
مباش چشم را نیز مکن و بنور لایح روشن نمائید
مبارک طبع که محل ضیاء و استضای سماء است
دارد شوی و تجلیات انوار را نمایانتر کردی و
ندای جان فرای انظر ترانے از شرق بیان بجای
بر غیر تعطیل شنوی جمال غیب در سبیل ظهور میفری
ای احمد تقه از عرف کلسان قدس روحانیم بر عالم

عستی وزیده و جمیع موجودات را بطراز قدس صمدی
 عزیزتر فرموده و شمع از طعمای تم غایتیم بر عالمیان
 مبذول گشته و جمیع را سرست از این باده قدس
 از عدم محض فانی بر صمد وجود باقی کشیده **ای احمد دینه**
 پاک و مقدس تا ما تجلیات انوار الانبیاءین جرجیت
 ملاحظه نمائے و کوش ما از آلائش تقلید منزّه کن تا
 لجات غدیب و وحدت و توحید را از افان سر
 باقی انانیت بنوی **ای احمد** چشم و دیع من است
 اورا بعبار نفس و هویت تیره کن و کوش منظر وجود
 من است اورا باغراق مشتهیه نفیته از اصغافا
 جامعه باز مدار قلب خزینه من است لاله کمون
 ان را بنفس سارقه و هوس خائن سپارد دست ملک

غایت من است ان را از اخذ الواح ستوره محفوظه
 محروم نمائ **ای عباد فیض** رحمت بفتحایم از سما
 مکرمت بی ابتدایم چون غیث حاصل در زول و
 جریان است بادیده مقدس و کوش منزّه و تسکات
 تمام باین رحمت سبحانی و فیض رحمانی بشناید **ای**
ای بند گلان من تجوید نفس و تقیید هویت خود را
 و تقلید سارید چه که مثل تقلید مثل سراب بقیعه
 در وادی مملکت است که لم یزل تشنگان را سیراب
 نموده و لایزال تسکین نخواهد نمود از سراب فانی چشم
 برداشته بزلال سال لازوال کوثریشا لم دریابد
 لوله قدرت ربانی را از لوله مصنوعی فرق دهد
 و تمیز کند ازید چه که مصنوعی ان بملاقات آب فانی و

معدوم شود و قدرتی ان بلاقات آب صافی و غیر
 کرد پس جهید یلغ و سعی منبع نمایند تا لو، لو، قدر صحرای
 من دون اشاره بدست آرید و ان معرفت منظر
 نفس من بوده و خواهد بود و لم یزل باب غایت من
 زنده و حتی و باقی خواهد بود **ایندکان من جمال قیوم**
 که از ظل هوی و بعد غفلت بظلال بقا و قرب حرم
 بشتابید و چون ارض تسلیم شوید تا ریا حین معطره
 ملوئه مقدسه عرفانم از ارض وجود انبات نماید و چون
 نار مشعل شوید تا حجات غلیظه را محرق نماید و
 اجساد مبروده مجوبه را از حرارت حب الهی زنده
 و باقی دارید و چون هوا لطیف شوید در مکن قدس
 ولایتیم در آید **ایندکان من** از مدینه و بیمه غلبه

توکل بیرون آمده بخاکه مشید یقین دارد شوید
 و در جمیع احوال از رحمت و اسعه و غایت محبت پاک
 مباشید که همه میا کل موجودات را محض خود و کرم آریستی
 محض ملک هستی آوردم بی طلب غایت فرمودم
 و بی سوال اجابت فرمودم و بی استعداد منتحای فضل
 وجود را مبذول داشتم شما اشجار رضوان قدس
 منید که بدست رحمت خود غرس فرمودم و بپای
 رحمت بزرگوار خود تربیت نمودم و از حوادث کونیه
 و خطرات ملکته بجا که حفظه حفظ فرمودم حال از
 مغرس و حافظ و مرتبه خود غفلت ننمایند و دون
 او را بر او مقدم و ترجیح دارید که مباد اریاح بر سر عقیقه
 بر شما مبرور نماید و جمیع را از اوراق بدیعه و اشجار خضیه

۳۲
و افغان نیکه و اخصال لطیفه محروم نماید کلمات حکمت را
از لسان ظهور قبلم شنو که پسر مریم فرمودم که هرگاه
بستان شجره یابیه را در بستان باقی نگذارد البته
او را قطع کرده بنار افکند چه که خطب یابیس در خود ولایت
نار است پس ای اشجار رضوان قدس غایت من خود را
از نمودن نفس خبیثه و ایریاح عقیقه که معاشرت بیکرین
و غایلین است حفظ نمایند تا اشجار وجود از وجود معبودان
نفحات قدسیه و روحیات انیمه محروم نگردد و لایزال
در رضوان قدس احذیه جدید و خرم ماند **ای بنده کلان**
بنیان بصرا یقین حضرت سبحان را بتقریر و هم تظنون
منجمد مکتبید چه که ظن لم یزل معنی نبوده و لایزال نفسی
بصراط استقیم هادی گشته **ای عباد** ید قدرت سبط

۳۳
مهدوده مرتفعه سلطنت را مغلول فرض گرفته اید و در
منزل سبوقه غیر مقطوعه ام را مقطوع دانسته اید و
سحاب مرتفعه متعالیه جود و کرم را ممنوع و غیر موطوب
فرض نموده اید آیا بدایع قدرت سلطان احدیتم نفوذ
شده و یا نفوذ مشیت و احاطه اراده ام از عالمیان
ممنوع گشته اگر چنین دانسته اید چرا اجمال عز قدس
احدیتم را از ظهور من نموده اید و منظر ذات عز ایزد
از ظهور در سما قدس البقا ممنوع داشته اید اگر چه انصاف
بکشاید جمیع حقایق ممکنات را از لاین باده جدید
سرست بینید و جمیع ذرات اشیا را از اثرش
انوارش شرق و نور خواید یافت + فبأس ما انتم
لکمتم و ساء ما انتم تظنون **ای بنده کلان** بعد از خود

رجوع نمایند و از غفلت نفس و هوای برآمده قصد سبأ
روح در این طور متقدس از سر و ظهور نمایند کلمه جامعیه
را تبدیل نمایند و از متفرق تقدیس و قدس تجزیه خرقه
بگوای عجله غافل اگر چه بدایع رحمت جمیع ممالک غیب و
شهود را احاطه نموده و ظهورات خود و فضیلت بر همه اش
سبقت گرفته و لکن سیاط عذاب بسی شریک
و ظهور قهرم بغایت عظیم نصایح شفقه ام را بگوش متقدس
از گمراهی و هوای بشنود و بچشم سر و سر در بدایع امرم ملاحظه
نمایند و از امواج بحر رحمت که جمیع اسرار انبیا قطره است
نزد او محروم نشود و از معین قدس عذاب فرات
سالم خود را ممنوع سازند قسم بذات عظیم
که اگر اقل از ذر بشور آید بنیه بنیای روح بشاید
و بعین

و بعین خود بمعین قدسیه متوره واضح و ارد گردید و نداء
روح اقدس را از سرده منطقه در صدر فیره بشنود و
غفلت نمایند **ای اعدا** از تقیید تعلید بروضه قدس
تجزیه و فردوس عز تو حید بخرام بگوای عباد غافل یا
رحمتم را که بر وجه اهل آسمانها زمین کشودم بدست
ظلم و عراض منبذید و سرده مرتفعه غایتیم را بچهره
اعتساف قطع نمایند برستی میفرمایم قلب مخزن
جواهر متنوع ثلثه من است محل خرق فانیه دنیای
ذیه کنید و صدر محل انبات سببات حبس
اورا بعبارتیره بغضامیالایند بصفا تم تصف بشود
تا قابل ورود ملکوت عزتم نشود و در جبروت قدسم
در آید جمیع اشیا کتاب بسین و صحف حکم تویم

بدایع حکمت لدنیم راجع به طاهر مقدس و گوش نورانی
منزه مشاهده نمایند **ای بندگان** انچه از حکم الهی
و حکم طبیعه جامعه که در الواح قدسیه احدیه نازل نموده
مقصود از تقاء نفس سعه است بسوآت عز
احدیه و الا جمالم مقدس از انظر عارفین است و
اجلالم منزه از ادراک بالغین شمس تیره نور
مسطحه ملاحظه نمایند که اگر جمیع جواهر بصیر و عجمی
در وصف منتهی مبالغه نمایند و یار و دون ان فتهای
چند بسزول دارند این دوریه از اثبات نفی و
اقبال و اعراض و مدح و ذم جمیع در اکنه صدوریه
بخود متقدم و معترض راجع بوده و خواهد بود همچنین در
سراج مضیقه که در لیس منظمه در مختصر شمارش است
مشابه

مشاهده نمایند آیا انچه از بدایع اوصاف منیع و یا
جوامع صفات ذمیمه در حق او ذکر شود هیچ بر نور او
بفیضاید و یا از ضیاء او بکامه لا فوالذنی نفسی بیده
بلکه در این دو حالت مذکوره او بیک قسم افاضه نور
مینماید و این مدح و ذم بقایکین راجع بوده و خواهد بود
چنانچه مشهوداً ملاحظه می شود حال ای عباد
از سراج عز قدس ربانے که در شکوه عزت انسانی
شتعل و مضیی است خود را ممنوع نمایند و راجع
حب الی رب بدین هدایت در شکوه استغاث
در صدر منیر خود برافروزید و بزجاج توکل و انقطاع از
مالوی اله از بهوب انقاس شرکین جفایش نمایند
ای بندگان مثل ظهور قدس احدیم مثل بحری است

که در قمر قمع ان لاله لطیفه غیره ازید از احصاستود
 باشد هر طالبی البته باید که جهد و طلب محکم بسته
 بش اطلی ان بحر دراید تا قسمت مقتدره در الواح محوتمه
 کمون را علی قدر طلبه و جهد اخذ نماید حال اگر بش طلی
 قدش قدم نکند ارد و در طلب اوقیام نماید هیچ از ان
 بحر و لاله ان کم شود و یا نقصی بر او وارد و با نرسد به مقام
 فی نفسکم و آما اتم تو همون **ای شدگان تاته**
 ان بحر اعظم لاجی موج بسی نزدیک و قریب است
 بلکه اقرب از جبل و رید بانه بان فیض صمدی و فضل
 سبحان وجود رحمت و کرم عز ابرهه و صبر شود و فائز
ای شدگان اگر در بدایع جود و فضیلم که در نفس شما
 و دویعه گذارده ام مطلع شوید البته از جمیع جهات منقطع

شده بمعرفت نفس خود که نفس معرفت من است به
 برید و از دون من خود را استغنی بینی و طمطم غنا
 و مقام مکرتم را بچشم ظاهر و باطن چون شمس شرقه
 از اسم ابویه ظاهر و مشهود بینید این مقام اقدس
 اسرار بشتیهات ظنون و هوی و افلیات و هم عجمی
 ضایع گذارید شمس شمس طری است که با نجه منعه در
 در کمال روح و ریحان در هواهای خوش سبج با نوبت
 طمسنان طیران نماید و بعد بجان دانه آب و گل
 ارض سیر نماید و بحوض تمام خود را آب و تراب بیالاید
 و بعد که اراده صعود نماید خود را عاجز و مقهور مشاهده نماید
 چه که آنچه آلوده آب و گل قادر بر طیران نبوده و نخواهد
 بود در این وقت ان طائر سماء عالیه خود را سکن

ارض دایم بیند **حال** ای **عبدال** پرهای خود را بطین غفلت
 و طنون و تراب غل و بغض میالایند تا از طیران در ^{در} ^{نمای}
 قدس محروم و ممنوع نمایند **ای عبدال** لای صدف بحر
 صدف را از کنز حکمت ربنا بقوت یزدانی و قدرت
 روح بیرون آوردم و حوریات غرف ستر و حجاب را
 در مظاهر این کلمات عالیات محکات محو نمودم و
 ختم این اسرار احیاء را بید اقداره مفتوح نمودم و
 روح این قدس کمونه ان را بر جمیع مکانات بسزاول شتم
 حال مع جمیع این فیوضات سبوتة محیطه و این غنایات
 مشرقه لیعه اگر خود را منع نماید علامت ان بر نفس
 شمارا جمع بوده و خواهد بود **ای اصل بیان** هر روز مقصود
 از آفرینش و خلق خود را دانسته چه که بخواهد بر حال
 انفع

مرتفعه آلتیه اید و لای البحر فضا احدیه و دون شما از ^{نمای}
 در سموات و ارض شهود است در ظل شما محو و
 بالتبع مرزوق و تمنعند مثلاً ملاحظه در ارض طیبه فیه
 نمایند که مقصود زراع از سقایه سقایه زرع خود است و
 بسا حصر صله صلبه که در ان کشت و زرع بالتبع بر ^{نمای}
 می شوند پس مقصود از نزول فیض فیاض زراع آجایی
 او بوده که محل انبات نبات علم و حکمت شد و این دون
 ان از اعدا و غافلین که اچار ستر و که ارشد بالتبع بر ^{نمای}
 فضیله و قطرات سجایه مرزوق و شرو بند **ای اصل بیان**
 با جمیع این مراتب الی و مقامات متعالی از خود غفلت
 بخوبید و از حق عزالت کبریه و از مراقبت امر الله در جمیع
 احوال غافل شوید و جهد نمایند که کلمات آلتیه را بدو ^{نمای}

قیاس ننماید **ای بندگان** اگر صاحب بصیرت بیدار
 دارد گوید و اگر اهل سمیع بشهر سامعین قدم گذارید
 و اگر صاحب قلبیه بجهنم موافقین محفل گزینید باز
 مشاهده انوار جمال ابریه در این ایام مظلمه محبوب
 نمایند چه که این سنه نه تحبص کبری و فتنه غلغله است
ای عباد و صایای روح را با قلم تسلیم و مداد اذعان
 و ایقان بر لوح صدر خود مرقوم دارید و در هر آن توبه
 بان نموده که مباد از حرفی از ان تغافل نماید و بجهت
 تمام اقبال بحق جسته و از دون اواعراض نموده
 که این است اصل درقه ابریه نبته از شجره آیه **ای عباد**
 نیست در این قلب مکر تجلیات انوار صبح لقا و
 حکم نمی نماید مگر بحق خالص از پروردگار شامین است

نفس ننماید و عهد اله را شکنید و نقض میثاق نکنید
 باستقامت تمام بدل و قلب و زبان بشتابید
 و مباد شید از غفلت گنندگان بر آستی میگویم که مثل
 ذیابشر را بجهت که بصورت آب نماید و صاحبان
 عطش و طلبش جوید بلوغ نمایند و چون باورسند بپهر
 و بجهت نصیب مانند و یا صورت معشوقه که از جهان و
 روح عاری مانده و عاشق چون بدور رسد بر نقب
 زیاده و حسرت حاصی ندارد **ای عباد** اگر در این ایام
 مشهود و عالم موجود فی الجمله برخلاف رضا از جبروت
 قضا وارد شود دستنک مشوید که ایام خوش رحمانی
 اید و عالمهای قدس روغن جلوه نماید و شمار ادرج
 این ایام و عوالم قسمتی مقدر و عیش معین و رزق مقرر است

البته بجمع انوار سیده فائز گردید اگر قیص فانی را
بقیص باقی تبدیل نمایند و بمقام جنت البقیع که مشهور
مخلود ارواح غرق قدسیه است وارد شوید جمیع شیای
دلیل برستی ثبات اگر از غبار نیستی بدر آید از
رحمت آیام معدوده دل تنگ باشیده و از غرابی
تن ظاهر در سیر محبوب مخزون شوید چه که بعد از غیب
عاریت گشته و در هر رحمتی نعیم راحتی مستور **ای بنده**
سلیم غیب صدف را از معین مقتدره صافیه طلب
نمایند و انوار غیب جنت احدیه را از سر در مغرب
الذیه اخذ کنید چه که در وادی جزایر یاس نسیم خوش تسلیم
و کوثر قدس کریم بدست نیاید و از شجره یاب شمر لطیف
ملفوظ گردد **ای طالبان باره روحا** جمال قدس ندرانی

در فاران قدس صدف از شجره روحا بی حجاب لن تنه
سفر مایه چشم جان را محروم نمائید و محل ظهور شراق
انوار جمال بشتابید. کذک نصیحت کم لسان که لعل انتم
الیه شطر الروح تقصدون

ای صاحبان اوش و کوش اول سر و شرو نیست
ای غیر معنوی جز در کلین معنی جای مکرین وای بدید
سیلان عشق جز در سبای جانان وطن کبر و انقیاد
بقا جز در قاف و فاعل پذیر این است مکان تو اگر
بلا مکان سپر جان بر پری و آهنگ تمام خود را بکاف
نمانی **ای روح** هر طیر را نظر بر آشیان است و هر
بلبل را مقصود جمال گل مکر طیور افند عباد کبر باب
فانی فانی شده از آشیان باقی دور مانده اند و

بکلمای عهد توجه نموده از کلمای قریحی و مگشته اند زبانی
 حیرت و حسرت و افسوس و درینج که باریقی از امواج
 رفیق اعلى گذشته اند و از افق ابی دور مانده اند
 ای دوست در روضه قلب خبر کل عشق مکار و لذتیل
 بلیرت و ثوق دست مدار مصاحبت ابرار غنیمت
 دان و از معرفت اشرار دست دل هر دو برداری **ای شریف**
 کدام عاشق که خبر در وطن معشوق محفل گیرد و کدام طلب
 که بمطلوب راحت جوید عاشق صادق حاجات
 در وصال است و موت در فراق و صدرشان از
 صبر خال است و قلوبشان از اضطبار مقدس از
 صد هزار جان در گذزند و بکوی جانان شتابند **ای شریف**
 بدستی یکویم که غافل ترین عباد کسی است که در قول محال

نماید و بر برادر خود تفویج جوید بکوی برادران باعمال
 خود را بیاراید نه با قول **ای پسران ارض** برستی مانند
 قلبیکه در او شاید چه باقی باشد البته بجزوت
 باقی من در نیاید و از ملکوت تقدیس من رواج قدس
 نشود **ای پسر** از تو تا زلف امتناع قرب و صوره
 ارتفاع عشق قدمی فاصله قدم اول بردار و قدم دیگر
 بر عالم قدم گذار و در سراق خلد و در دوش پیش و آنچه
 از قلم عزت زول یافت **ای پسر** در سبیل قدس چالاک شو
 و بر افلاک انس قدم گذار و قلب را بصلی روح پاک
 کن و آبرنگ راحت لولاک نما **ای پسر** بوی برستی
 که چشم فانی جاهل باقی نشناسد و دل مرده خبر کل شمرده
 مشغول نشود زیرا که هر قرینی قرین خود را جوید و بخش خود

انس گیرد **ای پسر تربیب** کور شود با جمال بینی و کور شود تالحن و
صوت ملحم را شنوی و جاهل شود تا از علم نصیبی و
فقیر شود تا از بحر غای لا یرالم قسمت بے زوال برداری
کور شود یعنی از مشاهد غیر جمال من و کور شود یعنی از
استماع کلام غیر من و جاهل شود یعنی از کوائی علم من
تا با چشم پاک و دل طیب و کوش لطیف بساحت
قدسم در آن **ای صاحب چشم** چشمی بر بند چشمی
بر کشا بر بند یعنی از عالم و عالمیان بر کشا یعنی
یعنی بجمال قدس جانان **ای پسران من** ترسم که
از نغمه و رقعه فیض نبرده بدیار فخر ارجع شوید و جاهل
کل ندیده باب و کل باز کردید **ای ملکستان** بجمال
فانی از جمال باقی مگذرید و بنحاک دان ترا بے دل نمانید

ای پسر روح وقتی آید که بلبر قدس معنوی از بیان اهل
معانی ممنوع شود و در جمیع از نغمه رحمانی و ندای سبحان
ممنوع گردید **ای پسر غفلت** درنگ که صد هزار سال
معنوی در آن ناطق و صد هزار سال غیبی در لحنی
ظاہر و لکن کوشی نه تابشود و قلبی نه نافرمانی بیاید
ای پسران ادواب لامکان بارگشته و دیار جانان
از دم عاشقان زینت یافته و جمیع از این شهر روحانی
محروم مانده اند الا قلبی و از ان قلبی هم با قلب طاهر
و نفس مقدس مشهور گشت الا قمر قلبی **ای اهل درگاه**
برین اهل تقین را اخبار نمایند که در فضای قدس قرب
رضوان روضه جدیدی ظاہر گشته و جمیع اهل علین
و بی اکل خلد برین طائف حول او گشته اند پس

جمدی نماید تا بان مقام درآید و حقایق اسرار
 از تفتیش جویند و جمیع حکمتها بالغه احدیه را از آثار
 باقیه اش ملاحظه نمایند. فقرت البصار الذی نهم خلوا
 فیہ آمین **ای دوست انان** آیا فراموش کرده ای
 ان صبح صادق روشنی را که در ظل شجره ایسا
 که در فردوس اعظم غرس شده جمیع دران فضائی
 مبارک نزد من حاضر بودید و به کلمه طیبه تکم فرمودم
 و جمیع این کلمات را شنیده مدیوش گشتید و الکلمات
 این بود که اید وستان رضای خود را بر رضای من
 اختیار نکنید و آنچه برای شما خواهم هرگز نخواهم
 و بادلهای مرده که با مال و آرزو آلوده شده نزد من
 نیاید اگر صدر را مقدس کنید حال انصراوان

فضا را بنظر درآورد و بیان من بر همه شما معلوم شود
 در سطر ششم از اسطر قدس که در لوح پنجم از فردوس است
 میفرماید **ای مردگان** **دانش غفلت** قریب گذشت و
 عمر گرانمایه را با تهاوس اینده اید و نفس پاکیزه شما
 بساحت قدس مایاند در اجر شرک مستغرقید و
 کلمه توحید بر زبان میرانید مغفول مرا محبوب خود
 دانسته اید و دشمن مراد دوست خود گرفته اید و الله
 ارض من بکمال خرمی و سرور منی بینماید غافل از
 اینکه زمین من از تو بیزار است و اشیای ارض
 از تو در گریز اگر فی الجمله بصیر یکشانه صد هزار خزن را
 از این سر و رخو شتر دانی و قمار از این حیات نیکوتر
 شمیری **ای خاک شکر** من تو مانوسم و تو از من مانوس

سیف عصیان شجره امید تو را بریده و در جمع حال
 من تو زدی کم و تو در جمع احوال از من دور و من عزت
 بے زوال برای تو آتش یار نمودم و تو ذلت بے خجالت
 خود پسندیدی آخر تا وقت باقی مانده رجوع کن و دست
 را مگذار **ای پر عشق** اهل آتش و نیش سالها
 کوشیدند و بوصول ذوالجلال ناز نداشتند و بجزرها
 دویدند و بلقا ذوالجمال رسیدند و توانا و دیده
 بمنزل رسیده و با طلبیده بطلب اصل شدی
 و بعد از جمیع این مقام و رتبه بچاب نفس خود چنان بخت
 ماندی که چشمت بجمال دوست نیفتاد و دوست بر این
 یار نرسید **فتوحه** این ذلک یا اولی البصار
ای اهل دایه عشق شمع باقی را ایراج قائل احاطه نمود

و جمال غلام روحانی در غبار تیره ظلمات مستور
 سلطان سلاطین عشق در دست رعایای ظلم مظلوم
 و حمامه قدسی در دست جعدان گرفتار و جمع اهل
 سراقق ابری و ملاء اعلى نوحه و ندبه مینمایند و شما
 در کمال راحت در ارض غفلت اقامت نموده
 و خود را هم از دوستان خالص محسوب داشته
 فباطل ما اتم تقصیر **ای بجهلای معروف بحلم**
 چرا در ظاهر دعوی شبانی کنسید و در باطن ذنب
 اغنام من شده اید مثل شما مثل ساره قبل از
 صبح است که در ظاهر درختی و روشن است و در
 باطن سبب اضلال و هلاکت کاروانهای
 مدینه و دیار من است **ای بظواهر آراسته و بی باطن**

نشر شما مشرب تلخ صافی است که کمال لطافت
 و صفای او در ظاهر مشهود شود چون بدست
 صراف ذائقه احدیه افتد قطره ازان را
 قبول نفرماید بجز تلخی آفتاب در تراب و مرآت
 هر دو موجود و لکن از فو قدان تا ارض فرق دان بکنه
 فرق بے غتها در میان **ایضاً است لسانی من**
 قدری تا مقل اختیار کن هرگز نشنیده که یار و
 اغیار در قلبی بکنج پس اغیار را بران تا جانان
 بمنزل خود در آید **ایضاً انصاف** جمیع آنچه در اسم نهاد
 و زمین است برای تو مقرر داشتم مگر قلوب را که من
 بجز جمال و اجلال خود معین فرمودم و تو بمنزل جمال
 مرا بغیر من گذاشتی چنانچه در هر زمان که ظهور

قدس من آفتاب مکان خود نمود غیر خود را یافت
 اغیار دید و لا مکان بجزم جانان شتافت و
 مع ذلک ستر نمودم و ستر نگشودم و بخت ترا نشنیدم
ایضاً جوهری بسا کما کان که از شرق لا مکان
 بمکان تو ادم و ترا در بر رحمت بغیر خود مشغول فتم
 و چون برق روحانی بنعام عز سلطانی رجوع نمودم
 و در مکان قرب خود نزد جنود قدس اظهار داشتم
ایضاً بسجود در بادیه های عدم بودی و ترا بعد تراب
 امریه در عالم ملکته ظاهر نمودم و جمیع ذرات ممکنات
 و حقایق کائنات را بر تربیت تو کما شتم چنانچه
 قبر از خروج تو از بطن ام دو چشمه شیرین برای تو
 مقرر داشتم و چشمه ها برای حفظ تو کما شتم و

حب تو را در قلوب القا نمودم و بصرف خود ترا در ظل
 رحمتم پروردم و از جوهر فضل و مرحمت ترا حفظ نمودم
 و مقصود من از جمیع این مراتب آن بود که بحیثیت باقی
 درائے و قابل بخششهای غیبی ماثومی و تو غافل چون
 بشماردی از تمامی نعیم غفلت نمودی و بجان طال
 خود پرداختی بقسمیکه بالمره فراموش نمودی و از باب
 دوست با یوان دشمن متفر یافتی و سکن نمودی **ای بیخبر**
دنیا در سحر کایان نسیم غایت من بر تو میور نمود و ترا
 در فراش غفلت خفته یافت و بر حال تو کمر بست
 و بکشت **ای پیرافش** اگر مرا خواهی جز مرا نخواه و اگر
 اراده جالم داری چشم از عالمیان بردار زیرا که اراده
 من غیر من چون آب و آتش در یک دل و قلب نمیکند

ای بیگانه با یکان شمع دلت برافروخته دست قدرت
 من است و در ایاد ما مخالف نفس و هوای خاموش کن
 و طیب جمیع علت های تو ذکر من است فراموش من
 حب مرا سر مایه خود کن و چون بصرو جان عزیز تر دار
ای اجل ضیوان من نهال محبت و دوستی شمارا در
 روضه قدس رضوان بید ملاطفت غرس نمودم و
 بنیان مرحمت آبش دادم حال نزدیک بشمر رسید
 جمدی نمایند تا محفوظ ماند و بنار اعلی مشهورت نمود
ای پیر تراب حکای عباد آمانند که تا سمع نیابند
 لبکش آیند چنانچه ساقی تا طلب نبیند سر غر
 بخش و عاشق تا بجهال معشوق فائز نشود از جهان
 نخواست پس باید جبهه های حکمت و علم را در ارض

طلب بسزول دارید و مستور نماید تا سنبلات
 حکمت آئی از دل برآید نه از کل در ستر اول لوح
 مذکور و مسطور است در سراق حفظ آله مستور
ای برادر من از لسان شکیتم کلمات نازنینم شنو
 و از لب نمکینم سلسبیر قدس معنوی بیاشام یعنی
 تخمهای حکمت لدنیم را در ارض طاهر قلبیستان
 و آب یقین آبش تا سنبلات علم و حکمت بر سبزه
 از بلبل طیبه اجبات نماید **ای پسر روح** قفس شکن
 چون حمای عشق بهوای قدس بر داز کن و از غنچه
 و بانقش رحمانه در فضای قدس ربانیه بیارام **ای برادر من**
 بر هستی دومی قانع شود از رحمت بیروال باقیه مگذر
 و کلشن باقی و عیش جاودانه را بگلشن فانی ترابیه بیل نما

از زندان تن به صحراهای خوش جان خروج کن و از قفس
 حزن اسکان برضوان و لکش لا مکان بخرام **ای پسر عشق**
 از بند ملک خود را رمانی بخش و از حبس نفس خود را
 آزاد کن وقت را غنیمت شمر زیرا که این وقت را
 دیگر نبینی و این زمان را هرگز نیابی **ای پسر من**
 که سلطنت باقیه بینی البته بحال جد از ملک فانی
 درگذری و لکن ستر از احکمتهاست و جلوه این را
 رموزها و جبرافره پاک ادراک نماید **ای پسر من**
 دل را از غل پاک کن و بحسب سبب اط قدس احد بخرام
ای دوستان من در سبیر رضای دوست نشین
 و رضای او در خلق او بوده و نخواهد بود یعنی دوست
 به رضای دوست خود در بهیت او دارد نشود و

در اموال او تصرف نماید و رضای خود را بر رضای او
تبریح زند و خود را در هیچ امری مقدم نشمارد و فکرها
فیه ذلک یا اولی الافکار **ای رفیع عیشی** بدینگونه
مسکین و خود را دلیر مکن و غویل بر میان یعنی بد مگو
تا نشنوی و عیب مردم را بزرگ بدان تا عیب تو
بزرگ ننماید و ذلت نفسی پسند تا ذلت تو چهره
نکنشاید پس بادل پاک و قلب طاهر و صدر متکا
و خواطر منزله در آیام عمر خود که اقل از آنست محبوب است
فارغ باش تا بفرغت از این جسم فانی بفر دوس
معانی راجع ثوی و در ملکوت باقی متفریای **وای**
ای عاشقان **وای نفسانی** از معشوق روحانی چون
برق گذشته اید و بنیال شیطان دل محکم بسته اید

ساجد خیالید و اسم از احق گذشته اید و ناظر خدایت
و نام آن را کُل گذاشته اید نه نفس فارغی از شما
برآمد و نه نسیم نطاعی از ریاض قلوبان و نه نصیحت
مشقّه محبوب را بباد داده اید و از صفحہ دل مخونیده
و چون بجایم در سبزه زار شہوت و میر نفس تشیش
نمیابید **ای برادران طریق** چرا از ذکر نگار غافل گشته
و از قرب حضرت یازده مانده اید صرف جمال در
سراوق بمیثال بر عرش جلال مستوی و شما بهوای خود
بجدال مشغول گشته اید و رواج قدس میوزد و نسایم
جو در محبوب و کل بزکام مبتلا شده اید و از جمع
مردم مانده اید پس زهی حسرت بد شما و عیال انجم
میثون علی اعقابکم و علی آثار اقدامکم هم میرون

ای پیران **ان** جامه غرور آردن برارید و ثوب کبر آردن
 بنیدارید در سترسیم از اسطر بقا که در لوح یا قوتی
 بقلم خفی ثبت شده این است **ای برادران** یکدیگر
 مدارانمایید و از دنیا دل بردارید بعزت افتخار ننمایید
 و از ذلت ننک مدارید قسم بجان من که کل را از ترس
 خلق محمود و البته بنجاک راجع فرمایم **ای پیر تراب**
 اغنیار از ناله سحرگاہی فقرا اخبار گنید که مبادا از
 غفلت بملاکت افتند و از سر دره دولت بی
 نصیب مانند **الکرم** و با خود من خصالی فعیلاً من
 تویی بخصالی **ای پیران انسان** دشمن مرا چادر خانه
 من جاداده اید و دوست مرا از خود رانده اید اگر پیش
 حرم بیکانه را چادر قلب جای داده اید و حب غیر مرا

در صدر خود منزل داده اید **ای سافج صحن و صوی صوا**
 باید گذاشت و بقامت قانع شد زیرا که لازال صحن
 محروم بوده و قانع محبوب و مقبول **ای پسر تراب**
 در فقر اضطراب نشاید و در غنا اطمینان نباید هر
 فقیر را غنا در پیت و هر غنا را فنا از عقب و لکن فقر
 از مایه نعمتی است بزرگ حیرت سازید زیرا که در غایت
 ان غنای باقی رخ کشاید و جمال نماید و در این مقام
 معنی انتم **افقرا** استور و کلمه مبارکه و آیه هو الغنی چون
 صبح صادق از قلب عاشق ظاهر و باهر و هویدا و
 آشکار شود و بر عرش غنا متمکن شود و مقرباید **ای پیران**
غفلت و صوی دشمن مرا در خانه گمراه داده اید و دوست
 مرا از خود رانده اید چنانچه حب غیر مرا در دل تزل

داده اید بشنوید بیان دوست را و برضوانش اقبال نماید
 دوستان ظاهره نظر بمصلحت خود یکدیگر را دوست
 داشته و دارند و لکن دوست معنوی شمارا لاجل شما
 دوست داشته و دارد بلکه مخصوص هر بیت شهابیای
 لایحیی قبول فرموده بچنین دوست جفا نکنید و بگویش
 بشتابید این است شمس کلمه صدق و وفا که از افق صبح
 ملک اسما اشراق فرموده **ان افقوا آذانکم لأصغاء**
 کلمات الهی همین ایقوم **ای سرور من با سوال فانی**
 بدانند که غنای است محکم بیان طالب و مطلوب
 و عاشق و معشوق هرگز غنی بر فقر قرب و آردشود و
 بهرینه رضا و تسلیم در نیاید مگر قلبی بر نیگوست
 حال آنغنی که غنا از ملکوت جاودانی نغش نماید و
 از دولت ابدی محروم شود مگر داند قسم بجان من که

نور آنغنی اهل اسمانها را روشنی بخشد چنانچه شمس
 اهل زمین را **ای فرزند روحانی من** از آرایش غنا
 پاک شو و با کمال آسایش در افلاک فقر من قدم گذار
 تا فقرتقا از عین فنا یابا شامی **ای پسر من** صحت شکر
 غم بفرزاید و مصاحبت ابرار زنگ دل بزداید من
 اراد ان یانس مع الله فلیانس مع احبائه و من اراد
 ان یمع کلام الله فلیسمع کلمات اصفیاء **زهی ای**
پسر خاک با اشرار لغت مگیر و مؤانست مجو که محبت
 اشرار نور جان را بنابر حسابان تبدیل نماید **ای پسر نور**
 اگر فیض روح اقدس علی با اصرار صاحب شود زیرا که ابرار
 جام باقی از کف ساقی خلد نوشیده اند و قلب
 مرده کان را چون صبح صادق زنده و غیر در روشن نماید

ای عافان کمان میرید که اسرار قلوب شما مستور است
 بلکه یقین بدانید که بخط جبه مسطور گشته و در پیشگاه
 حضور مشهود **ای دوستان** بر آستی یکویم که جمیع
 آنچه در قلوب تور نموده اید نزد ما چون روز واضح
 و ظاهر و هوید است و لکن ستر از اسباب خود و
 قصداست ناستحقاق شما **ای گویای احل ارض** بر آستی
 بدانید که بلای ناکمانه شمارا در پیست و عقاب
 عظمی در عقب کمان میرید آنچه را مرکب شده اید
 از نظر محو شده قسم بجا آیم که در الواح زبرجدی از
 قلم جبه جمیع اعمال شما ثبت شده **ای ظالمان ارض**
 از ظلم دست خود را کوتاه نمایند که قسم یاد نموده ام که
 از ظلم احدی نگذریم و این عهدی است که در لوح محفوظ

محفوظ و بنجام عز مخوفم نمودم **ای عاصیان** بردباری
 من شمارا جری نموده و صبر من شمارا بغفلت آورد
 که در سبیلهای خطرناک در مرکب نار نفس بجایاک
 میرانید گویا مرا غافل شمرده اید و یا بنیخرا نگاشته اید
ای مجاهدان لسان مخصوص ذکر من است بغیبت
 میالانید اگر نفس ناری غلبه نماید بنزد کربوب خود
 مشغول شوید نه بغیبت خلق زیرا که هر کدام از
 شما نفس خود بصبر و عافیت از نفوس عباد من
ای پیران ملک بدانید چون صبح نورانی از افق
 قدس صعدان بردم البته اسرار و اعمال شیطان
 که در پس ظلمات معول شده ظاهر شود و بر عالین
 هوید اگر **ای گیاه خاک** چگونه است که باد است آلود

بشکر مباشرت جابه خود نمائے و بادل آلوده بکثافت
 شهوت و هوای معاشرت را جوئے و بمالک قدسم را
 خواهی. **هیمات** بهیمات عیانتم تریدون **ای**
دستان سراج مرده ضلالت را خاموش کنید
 و مشاعل باقیه هدایت در قلب و دل برافروزید که
 عشق رب صرافان وجود در پیشگاه حضور مجرب و خبر توئی
 خالص نپذیرند و غیر عمل پاک قبول ننمایند **ای پیر هوای**
 تا که در هوای نفسان طیران نمائے پر عنایت نمودم
 تا در هوای قدس معانے پرواز نمائے نه در فضای
 ظلمت ظلماتی شانه محبت فرمودم تا کیوشکیکن
 مرا شانه نمائے نخلویم را بنجر اش **ای پیر شمشیر** خوش
 ساحتی است راحت هستی اگر اندر آئی و نیکو بطن

بساط قدسی اگر از ملک ادنی برتر خرامی و طبع است
 نشاط هستی اگر از ساغرش بیا شامی اگر باین مرتب
 فائز توئی لذتی و فنا و محنت و خطا فارغ شوئی
ای دوستان یاد آورید ان عهدی را که در جبل فاران
 که در بقعه مبارکه رمان واقع شده با من نموده اید و اهل
 ملاء اعلى و اصحاب مدین بقار ابرار ان عهد کواه کرفتم
 حال حیدر ابرار ان عهد قائم نمی بنیم البته غرور و نافرمانی
 ان را از قلوب محو نموده تقسیمیکه اثری از ان باقی
 نمانده و من دانسته صبر نمودم و اظهار نداشتیم **ای**
 مشر تو مشرب سبب جوهری است که در غلاف تبر نخلان
 باشد و باین سبب قدر او بر جوهریان ستور ماند پس
 از غلاف نفس و هوای بیرون آئی تا جوهر تو بر عالمیان

هویدا و روشن آید **ای دوست من** تو شمس ساقی قدس
 منی خود را بکوف دنیا میالای حجاب غفلت را خرق
 کن تا به پرده و حجاب از خلف سجاب بدر آئی و جمع
 موجودات را بخلعت سستی بیارائی **ای ایثار غرور**
 بسطت فانی آیامی از جروت باقی بر کنه شسته آید
 و خود را بزر و سرخ میاراند و بدین سبب افتخار
 ننماید پس بجان خودم که جمیع را در خیمه یک رنگ
 تراب در آورم و همه این رنگهای مختلفه را از میان
 بردارم مگر آنیکه برنگ من درآمده باشند و
 ان تقدیس از همه رنگهاست **ای ایثار غفلت**
 بپادشاهی فانی دل منبید و سرور شوید که شکر شاکل
 طیر غافلست که در شاه باغی بکمال طمینان

بسراید و صبحی صیاد اجل از انجا که اندازد دیگر از غمه
 و میکس رنگ او اثری باقی نماند پس بیدار **ای ایثار غفلت**
هوی در سطر اول از لوح مطور است و در سطر آخر
 مستور **ای بنده من** ملک بیزوال را باز الی از دست
 منه و شاهنشاهی فردوس را بشهوتی از دست بده
ای پیران شبنمی از زرق دریای رحمت بر عالمیان
 مبذول داشتیم و احید را مقبض یافتیم زیرا که کل از خضر
 باقی توحید بماند کشف نبی اقبال نموده اند و از لاک
 جمال قدس بجام فانی قانع شده اند **فایس** یا مقیم غیور
ای ایثار غفلت از خمر بیهوشی جمال محبوب لایزال چشم پرورش
 و بخر فانی که در یکش از دست ساقی احید که کیون بر کبر
 تا همه بوشش شوی و از سر و ش غیب معنوی شنوی **بجو**

ایست فخرتان از شراب صافی قسم چو آب فانی
 رجوع نموده اید **ایله رجوع** نفس بکن چون بهای عشق
 بهوای قدسی پرواز کن و از نفس بگذر و با نفس رحمانی در
 فضای قدس ربانی بیارام **یا این اختر** لازال مدیست
 باقوال بوده و این زمان بافعال گشته یعنی باید جمیع
 افعال قدسی از هر یکک آن انی ظاهر شود چه که در اول
 کل شرکت رکن افعال پاک مقدس مخصوص دوستان
 ماست پس بجان سعی نمایند تا بافعال از جمیع ناس
 ممتاز شوند **کذلک انصحنکم فی الراح قدس غیر یا این**
انصاف در هر حال هر یکک قدس بقا از عقبه زهری
 و قابله ممتقی راجع شد و کسیت کسیتی که
 که جمیع **ایله** و کسیتین از ناله او گریستند و بعد از

سبب توجه و تدبیر استوار شد مذکور داشت که **یا این**
 در عقبه و فانتظار ماندم و رانحه و فا از اهل ارض نیستم
 و بعد از آنک رجوع نمودم طوطی افتاد که حکایت قدسی
 چند در دست کتاب ارض مبتلا شده اند و این
 وقت حوزیه آلی از قصر روحانی به ترو حجاب بیرون
 دوید و موال از اسمای ایشان نموده و جمیع مذکور شد
 الا اسمی از اسما و چون هر ار رفت حرف اول اسم
 از آن جاری نشد اهل غرفات از مکامن
 عزت خود بیرون دویدند و چون بحرف دوم رسید جمیع
 بر تراب ریختند در این وقت ندا از ملکوت
 رسید زیاده بر این جایز نه **اما کن اشهد** او علی ما
 فعلوا و چند کانونا ان یفعلون **ای در زندگین**

از لسان رحمن سلسبیل معانی نبوش و از شرق بیان
 سبحان اشراق انوار شمس تبیان من غیر ستر و کتمان
 مشاهده نما تخمهای حکمت لدیتم را در ارض قلبش
 و آب یقین ایش ده تا سبکات علم و حکمت من
 سر سبز از بلده طیبه انبات نماید **ای بندگان** شما اشجار
 رضوان قدس منسید باید با ثمار بدیعه منیع ظاهر شوید
 تا خود و دیگران و دیگران از شما منتفع شوند لذا اگر گل
 لازم که بصنایع و کتاب مشغول شوند این است غنا
 یا اولی الالباب • و ان الامور معقله با سبها
 و فضل الله یغنیکم بها • و اشجار به اثمار لایق نار
 بوده و خوا مد بود **ای بندگان** من پست ترین ناس
 نفوس هستند که بیشتر در ارض ظاهرند و فی الحقیقه

از اموات محمود بلکه اموات از ان نفوس محله
 محله ارجح و عند الله مذکور **ای بنده** من بهترین ناس
 آنند که با قرائت تحصیل کنند و صرف خود و ذوی
 القربی و فقر آراء ارض نمایند • جآله رب العالمین
یا هو آفتاب حقیقی که الهی است که بریت اهل
 دیار معانی و بیان منوط باوت و اوست درج
 حقیقی و ما معنوی که جبات کل شی از مد و غایت
 او بوده و خوا مد بود و تجله او در هر مرتبه بلون او
 ظاهر مثلاً در مریای قلب حکما تجله فرموده حکمت
 ظاهر شد و هم چنین در مریای اخذه اهل صنعت
 اشراق نمود صنایع بدیعه منیع ظاهر و نور افنده
 عارفین تجله فرمود به ابع عرفان و حقایق تبیان

ظاهر شده جمیع اهل عالم و آنچه در او ظاهر باین
قائم و از او ظاهر و این از شمس کلمه آیه ظاهر
و جمیع اسماء حسنی و صفات علیا طائف حول کلمه
بوده و خواهند بود اوست نام آری و چون در صدر
برافروخت مایوی آله را بسوخت افروز عشق
از این نام در حرق و این را حقیقت ماست که
بصورت نام ظاهر شده ظاهر نام و باطنها نور
از این ماست کل شیئی باقی بوده و من الماء کل شیئی حی
از خدا میطلبیم که از این ماست عذاب آری و از این
سلید روحانی بیاشاییم و از عالم و عالمیان
در سبب محبتش بگذریم البهاء علی اهل البهاء
عروس سخا بدیعه که در آرزوهای بیان ستور

و پنهان بود بعنایت آری و الطاف ربانی چون شعاع
منیر جمال دوست ظاهر و هویدا شد شهادت
میدهم اید وستان که نعت تمام و حجت کامل و برهان
ظاهر و دلیر ثابت آمد دیگر تا همت شمار سبکی
انقطاع چه ظاهر نماید و کذا لک نعمة النعمة علیکم
و علی من فی السموات و الارضین و الحمد لله رب العالمین

هو العالی علی الاعلی

ای بلبان آری از خارستان ذات بکستان
معنوی بستاناید دای یاران ترابی قصد آشیان
روحانی فرمایند مرز ما بجان دهید که جانان کج
نظیر بر سر نهاده و ابوابهای کلزار قدم را گشوده
چشمه را بشارت دهید که وقت مشاهده آمد

و کوشه را مرده دهم که هنگام استماع آمد و گویا
 بوستان شوق را خبر دهم که یار بر سر بازار آمد
 دهد و دان سبارا که گنبد که کنار اذن بار داده
 ای عاشقان روی بمانان غم فراق را بر دور وصال
 تبدیل نمایند و ستم بمران را بشمارد لقا بیا میزید
 اگر چه تا حال عاشقان از پی معشوق دووان بودند و
 و جیبان از پی محبوب روان در این آیام قصه سنج
 از غم و رحمت چنان احاطه فرموده که معشوق طلب
 عشاق بینماید و محبوب بجای اجاب گشته این
 قصه را غنیمت شمرد و این نعمت را کم شمرد و نعمتی
 باقیه را که دارد و با شمای فانیه قانع نشود برقع
 از چشم قلب بردارد و پرده از بصر دل بردارد

تا بحال دوست منید و نشنیده بشنویید ای لبان فانی
 در گذار باقیه که قلم شکسته که همه کلاما نزدش چون خار
 و جوهر جمال نزدش بمقدار پس از جان بخروشید
 و از دل بر روشید و از روان بپوشید و از تن بپوشید
 که شاید بوستان وصال در آید و از گل تمثال
 بیوید و از لقای بیروال حصه برید و از این نسیم خوش
 صبا معنوی غافل نشوید و از این را که قدرش را ندانید
 به نصیب نمایند این پند بندهارا بیکسکه دلسد
 خون عشق را بجنس بانه دلهارا بدلد از سپارد
 قفس شکسته و چون طیر روحانی قصد آشیان تقدی
 کند چه شهرها که رفت و چه روزها که در گذشت و چه

و قهقهه که با آخر رسید و چه ساعات که بانها آمد و جز
 اشتغال بدنیای فانی نفسی بر نیامد سعی نماید تا
 این چند نفسی که باقی مانده باطل نشود عمر حاجون
 برق بیکدزد و فرقه را بر بستر آب مقرر و منزل گیرد
 دیگر چاره از دست رود و امور از شصت شمع بقی
 بے فانوس روشن و غیر کشته ای پروا لکان بے پروا
 بشتابید و خود را بر آتش زنید و ای عاشقان بیدل
 و جان بر عشوق بیایید و بے رقب نزد محبوب روید
 گل مستور باز را مد بے ستر و حجاب آمد و بگل ارج
 مقدس ندای و صبر میزند چه نیکوست اقبال قبلین
 فہتناً للفائزین من انوار حسن بدیع
 بنام خداوند بے مانند
 ای حیدر

ندایت مری بعد مری و کرة بعد کرة و طوراً بعد طور
 اصفا شد اگر قلم اعلیٰ آیامی صامت مشاہد شد
 یعنی جواب اظهارنداشت باسی نبوده و نیت ان
 ربک نفعی ما یثاب و یکم ما یرید و این علم ببار کسم
 اعظم بر اعلیٰ مقام منصوب بوده و خواہد بود طوبی
 و لذتین نبذ و اہوا اہم و اخذ و اما یرفع بہ دین کہ
 و امر بہ سن عبادہ **یا علی** بلایای لایحسی قبول نمودیم و
 در سبیل آنی صمد نمودیم آنچه را کہ بقلم محمد و ذکر کرد و بعد
 محصور نشود کہ شاید نفوس از آلائش او هام پاک شوند
 و با آسایش ابدی فائز گردند حقیق اتحاد و کثر و داد
 از دو اصنع ملک ایجاد جاری و باری است و
 کل در بیدای حیرت و اختلاف **یا علی** از حق

بطلب که یک نسیم از رضوان تقدیس نبردند که شاید
 رویا که همه اختلاف را از مابین محو نماید اگر شخصی اليوم
 آنه بکین شخصی نماید آیا از شأن او چیزی بجا آمد ^{نفسی} لا و
 الحق بلکه بلند شود و حق بنفسه او را مرتفع نماید ^{یا}
 حق سمیع است و بصیر است ^{لا یغیب عن علمه شیء}
 هر نفسی اليوم سبب اتحاد شود و اصنام اختلاف را
 با هم حق بشکند او در جمیع لسان مذکور و در جمیع
 اللوح مبطوراید بگوای دوستان بشنوند ای مظلوم
 و آنه بکبر الفت متمسک نشوید و بزیل اتحاد متشبث
 کل جبر را در این فقره مبدول دارید که شاید انوار
 وفاق و اتفاق آفاق را روشن نماید اسرار حق
 صاد که فی سیرالارضانه و دیار خود دور ماند اند

جمیع لدی الوجه مذکورند ^{لعمركم} قد نزل لهم مانع ^{بالماء} الله
 و الدین طافوا حول عرش العظیم ان شاء الله باید با بجزیره
 طیران نمایند چه که آنچه برایشان وارد شد ^{لا یورث}
 سوف یظهر فی الملک ما کتب الله لهم فی کتابه ^{یخفیظ}
 جمیع را بکبر برسان و بنایات الهی سرور دار به
 حب ظاهر اگر چه مخصوص به یک چیز است ارسال شد
 این نظر حکمت بوده ^{قد شهدت} الذوات بذکر
 آیا هم واقباله الیهم و غایتی لهم که کس نطق قلمی و
 لسان و عهدی الدنی کان قائماً لدی الوجه و تحریر
 مانزل من ملکوت علی و جبروت بیانے ابدی و اگر
 بسی از اسباب با و طان خود بر جمع نمایند بانی

و میت از حق جل و عز بطلبید که ان نفوس مقیده که
از کائنات با آرزو و تضرع در سیر مالک است آتش سوزانند
بکمال بخت و سرور از افق سماء استقامت میرو
روشن باشند کبر من قبل من اقبالی و جوی قیام
عنه صراطی و تمت کبایری اعظم احمد لله رب العالمین

یا استی

لا تحرك لسانك الا بذكرى ولا توجس الا بوجس
فاحي عن قلبك كل شيء الا جنتي ثم سمعك الا
عن بدائع وصفى كذا لك نصيحاك المحبوب ان
انت من آسماعين **ای کتیر من** بدایع ذکر مرا
فراموش مکن و جز ذکر منعم را در قلب جای ده
و از اقبال دنیا و آنچه در اوست سرور شو و از انقا

ان محزون مباش شکر دنیا شکر غلتی است که جانی موجود
و جانی مفقود است بر چنین چیزی غافل دل نبند بلکه
باطل انکار و چنین کان مکن که دنیا مقصود از او نعمتی
مقدوره در او یا زینتهای متکونه در اوست چه که این
اشیا مصنوع حقند و مظاهر صنع اویند بلکه
مرایای صنیع آئینه اند و مظاهر حرکت قدرتی بلکه مقصود
از دنیا سکین جمال بهیال است و مراضین از طلعت
بیزوال این است که تجنب از چنین اشخاص لازم و
اعراض واجب و امروز صمد دنیا غفلت از ذکر است
و حب اعدای من **ای کتیر من** بر حتم ثابت شو
و از غیرم چشم بردوز این است و میت قلم است

ایم خود را

میرزا قلی فی ملکوت لیس

قد اتی الامر وظهر حکم و نادى الشاد امام وجوه العباد الملک
مالک الایجاد . طوبی لسمع سمع لنداء من الافق
وقام متوجها الیه وقال سبحانک اللهم یا الہی و سیدی
وسندی و سبحانک اللهم یا مجوب و مقصودی و اعلی
و رجا لی اشهد بفر دانتک و وحدانتک و بانطق
به ان غطتک و ما کان مسطورا من قلم امرک فی
کتبک و صحفک و زبرک و الواحک و اشهد بانک
خلقتنی لعرفان شرق قلوبک و مظهر نفعک اسئلک
یا مالک الوجود و مرتب الغیب و الشهود باسمک الہی

جانب آقا سید علی محمد خان علیہ السلام

ظهرت لى الی الأسرار بمفتاح اسمک المختار و
انجذبت به افقة الأبرار بان تکتب لى ما کستته
لأصغیاک و امناک و اولیاک انت الذی
لا یخبت آملک ولا تطرد عن بابک قاصدک
لا اله الا انت الغفور الکریم سبحانک اللهم یا اله
الاسماء و فاطر السموات اسئلک باسمک الاعظم
الابهی بان تؤیدنی علی ما یرتفع به مقامی و شأنی
بین عبادک و خلقک انتک انت المقدر علی
ما تشاء لا اله الا انت العلیم الحکیم

بسمی اللهم جین انام

قل سبحانک اللهم یا الہی
کیف اذکر ما عظیمتی بجدک و اکرمتی بفضلك بحیث
هدیتنی لى صراطک المستقیم و نباک العظیم و یقینتی
رحیق بیانک من آیاتک و کون فضلك من کتابک
اشهد یا الہی بعظمک و اقدارک و سلطنتک و

جانب آقا سید علی محمد خان علیہ السلام

اختيارك آه آه من بعدى عن ساحة تركبك و
فراقى من بساط لقائك اسئلك يا موجد العالم و
مرتب الامم باسمك الاعظم بان تكتب لى من قلم القوم
اجر لقائك واحضروا امام وجهك والقيام لدى
باك آه آه اى شجاعتك يا محبوب العالم وبغض
الامم واسئلك اقبالك وعرضهم عن شاطئ بحر
رحمتك انت الذى خلقت العلماء والامم والذكور
وشناك وخدمته امرك فى بلادك فلما اظهرت نفسك
قاموا عليك بظلم ناح به لمقرقون واقبلوا اليك
باسياف البغضاء وورد عليك ما اخذت به
الاعزاز كل الوجود لا اله الا انت المهيمن القويم

تبارك الذى نزل الآيات واظهر البينات فطلق
امام الوجوه بما ارتعدت به فرائص كل غافل مردود

جانب
عيسى بن موسى
عليه السلام

سبحان الذى اظهر ما لا يدقوله كن فيكون مانع سطوة
اجباره ولا اعراض الفراعنة الذين انكروا ما نزل من
لدى الله مالك الغيب والشهود انك اذا وجدت
عرف اللطيف قل سبحانك اللهم يا الهى اسئلك باسمك
القياس وسبحانك اللهم اسئلك باسمك الفضائل
بان تجعلنى من الذين شربوا حقيق الوصال من ايامى
عطائك وكوثر الآفاء بجودك والطائف اى رب
ترانى مقبلا اليك وناظرا لآفاق فضلك اسئلك
بان تنزل على من سماه جودك يا قريبي اليك ثم قد
لے ما ينصرني ويحفظني في كل عالم من عوالمك انك
انت المقتدر المهيمن العزيز الودود
هو اسئلك باسمك
ورابن حين ام الكتاب بالله الذى لا اهل ارض راى

عيسى بن موسى
عليه السلام

و بمشرق و صی آلی و مصدر را و امر تانی دعوت فرمود
یا اهل بجا مقام خود را بدیند و قدر ایام را بشناسید
بته احمد جنگ و جدل از میان برخاست و نور عدل
از افق اراده حق جل جلاله اشراق نمود و جبه فضل در
قطب اسکان مرتفع طوبی از برای قاصدیکه خالصاً
لوجه الله در طلبش ماوی گزید امر و زباب غایت مفتوح
و منادی عظمت باین است در هر صحن ندای فرماید
ای صاحبان سمع ندایش را بشنوید و ای دارای بصر
یا نقش توجیه نما مقام این یوم تحدید نشود و از انداز
و حد مقدس و برات از حق بطلبید عالم را به
انوار اسم اعظم منور فرماید و عباد خود را از بحر عطا
محرور نماید اوست قادریکه قدرت مشرکین او را از
اراده منع نمود و از شیت باز داشت قل اک احمد

یا آلی با آیدنی و عرفتی و ذکر فی هالاینده عرفه بدوام
الملک و ملکوت . اکنون است اعزیز الفضل

نظام فوق عباد

آثار حق جل جلاله از هر جبهتی ظاهر و هویدا و تجلیات انوار
ظهورش از ماسواش مقدس و مبرا کوشریان نقش
جاری و سبیل عرفان با شش ظاهر و شهود یک قطره
از ان اهل قبور را برانگیزاند و بجات ابدی فائز فرماید
مقصود از قبور غفلت نفس و هموی بوده و هست اوست
ان قبور موقوف ان ارشد و اعظم از اموات ظاهره
ته احمد ان خباب کوش عرفان از ید عطا مقصود و غلیل
است باید و فائز شد با آنچه اکثر اهل عالم از ان محرومند
از حق میطلبیم ترا تا بید فرماید و از تو ظاهر نماید آنچه
را که بسبب اعلائی کلمه و ارتقاء نفوس است امور را
با تو تفویض نما و بر او توکل کن قل آلی و سیدنا

خداوند من و شماست

و سپیدی و محبوبی و کلفت علیک و قوتت ووری ملک
 و لا اعلم ما یفعلی و انت اعلم منی و تعلم ما یقربنی و
 یجینی قدری من ظلمک الای علی ما یؤیدنی علی الاستقامه
 علی هرک و ذکرک بن عبدک با حکمت و اسیان ای
 رب تری جدک تشک بجل فضاک و شبت
 بذیل رحمتک قدره کل خیر کان فی کتابک انت
 انت المقدر علی ما تشاء لا اله الا انت الغفور الرحیم

بسم ربنا الله العظیم العزیز العزیز

حمد پروردگار عالم را که کل را تربیت فرمود و خود را
 در کتاب عظیم رب العالمین نامیده ظهور و بروز
 این مقام علی در این ظهور عظیم طاهر چه که عیش
 کل را اخذ نموده و حساب حشرش بر جمیع باریده فغیش
 و خود را احاطه نموده و فضلش غیر و شهود را **و بعد**

برادر گرامی جناب آقا میرزا محمد باقر

و فنام از ان جناب مکرم و دوست معظم رسید اما
 اول مصلحت ندانست که امام وجه عرض نشود اما ثانی
 عرض شد و بشرف اسعافا نزلت **•** هذا ما نطق
 ملک الملک فی اجواب **•** قوله تبارک و تعالی

هو الله العظیم

یا رسول اسمع من آتیه العزیز **•** ان آتیه
 تنطق و الاثمار تادی و لم یشره امام الوجه یقول
 ملک محمد با اظهرت جلالک و ما کان مستور فی ملک
 و مرقوما فی کتبک و زبرک و الواحک **•** لا اله الا
 انت المبین القیوم **•** هذا یوم فی افترق غیر العالم
 بهائیه ملک الخدم باسمه العظیم ابشروا یا طاهرات
 ثم استمعوا ما یطوق بکم لطور **•** آیاکم ان ینعمکم
 ما عندکم عن حقیقه الختم **•** اقبلوا بقلوب نوراء
 و خذوا کانس الحق باسمه الایوبی ثم ابشروا بها

بذكره العزيز المحبوب **يا مولی** كنت حاضراً
 لدى المظلوم رأيت آثاره وسمعت بيانه و
 عرفت اخلاقه يعني لك ان تذكره بين الايمان
 بالروح والرياح ان ربك هو الامر المهيمن على
 ما كان وما يكون . اعلم بالحق اليقين انه لا يغرب
 عن علمه من شئ وهو الحق علام الغيوب . نسل الله
 ان يؤيدك ويقدر لك ما يحل لك فيما عدا
 وتمت كما بحمد الممدود . انا ذكرناك مرة بعد مرة قبل
 ورودك وبعده يشهد بذلك عبادك مكرمون . حفظ
 ما اوتيت باسم ربك وقل لك الحمد يا ذا الجلال
 بما ايدتني على الاقبال اليك واحضروا امام وجهك
 بعد ذلك بحريته واشهد لك انت العظوف
 الغفور قل آلى آلى اسلك بغايك الكبرى
 وآياتك اعظمى وامواج بحر غفرانك ويا شرافات

نير عفوكم بان تقدر لي ما يقربني اليك ثم ايدني
 يا آلى على ما يرتفع به امرك انت انت الله
 افر دلا امد المهيمن القیوم **انت** فضل وغایت
 حق جل جلاله شامل احوال ان جانب بوده مدته
 تشریف داشته اند وظهورات غیایات حق
 جل جلاله را بمصر خود مشاهده نموده اند قبل از
 سوال غایت فرمودند پذیرای نمودند خود
 شاهد و گواهند بر شرافات آفتاب فضل
 و رحمت حین رجوع عمل شد آنچه که دلیل بود
 بر عدم اسباب اینقدر عرض میکنم آنچه در آن
 یوم بان جمع داده شد له من دریش باقی است
 و این عید هم بحجت کثرت تحریر که خود ان برادر
 کرم میدانند و بهم تحریک و چه عرض نماید در اسرار

جواب توقف نمود باری از حق جل جلاله سائل و اتم
باب غایتش را بکشاید و این تسکین را بوسعت
تبدیل نماید اوست قادر و توانا محزون باشد
قسم با قلاب حقیقت که از افق سخن مشرق در عرق
وقتی شد که خود جمال قدم روح من فی ملکوت
الامر و اخلق له افدآء بر حسب ظاهر پیراهن
عوضی نداشتند همان بود که میشتند و می پوشیدند
این کلمه را مستور دار مقصود آنکه ان جناب اند
که از قبل امور چه نخواسته و از تنگی که بر ایشان
وارد شده محزون نباشند فقر و غنا نزد
خلق سبب غلو و دنو نیست و لکن خد حق معام و
رتبه با قبال و استقامت و ایقان است که
جناب در سخن بوده اند در رفتار و معاشرت حق را

و این کلمه را مستور دار مقصود آنکه ان جناب اند

و دیده اند احتیاج بعرض این فانی نیست که احمد
حب حق در قلب شجاعت این در شمع را تمیز
عالم قیمت ندانند و از تعیین و تحدید و قدر و
مقام عاجز و قاصر دوستان را بکبر و سلام
برسانند . البهآء و الذکر و آشناء علی جنابک
و علی من تشک باله لهریز الجبل . و الحمد لله العظیم

خادم فی ۲۰ شهر ربیع الثانی

بسم ربنا الله محمد بن عبد الله

حمد مقصود را لایق و سزا که میان خلق نمود و
بکفایت بند فرمود و بکلمه مبارکه افدآء مطمئن را
بطراز حیات جدیده بدیع بیارات . البهآء
و الذکر و آشناء علی اولیائهم الذین تشکوا بجل
اندرت و فازوا بالاستقامه و نطقوا بالحمد و علوا

در مقام جناب اکرام علیهم السلام و الحمد لله العظیم

بما امر وابه من لدی آله رب العرش العظیم اولک
 عباد و صفهم آله من قبل و من بعد فی کتابه المبین
 هم آئین شربوا حقیق البیان من کاس غنایه
 ربنا الرحمن و فازوا بابرشار الخلق و هدایتهم
 الی صراط المستقیم **بعد یا مجتوبی ای درین**
 که ساعت ده از یوم بیت و یکم ماه مبارک رمضان
 ماه حبیب روح خباب اقرار بول علیه آله که
 بان حضرت نوشته بودند و ارسال نمودند اما
 وجه مقصود عالمیان عرض شد بعد از عرض این
 کلمات عالیات ان جین نازل **روحی لعیان الفداء**
فرمودند یا عبد حاضر کلمات رول مؤثر واقع شد
 از اقرار و اعترافش انجم الطاف مشرق و شمس
 فضل طالع که احمد ذکر نمود آنچه را که از برای

هر نفسی سبب تنبیه قبل و بعد بوده و هر مرتبه
 آنکه از کثر بیان مقصود عالمیان و از نارسیده
 مظهر و مشتعل شده تمام وجود بر خدمت امر
 حضرت موجود قیام نماید **بار اول** علیک السلام قد
 نطق باحق **امروز که بیت یکم شهر رمضان است**
 اهل ایران از ذکور و اناث عالم و جاهل در ساجده
 و معابد و محافل بدح و لعن مرادی مشغولند
 در غفلت ان حزب تفکر نا غافل از اینکه هر یک
 از ان نفوس صد هزار گره از این مرادی اشقی
 و اطنی و ابعد و ضل بوده و هستند چه که مولی
 العالم بقوای ان نفوس شربت شهادت نوشیده
 و حال هم بسبب و لعن حق و صحابش مشغولند
 ذکر و صی و اقرار بان سبب ارتفاع مقام و رتبه

می‌شود نه علت کفر اگر از عدم ادراک و اقرار
 کفر ظاهر شود اثبات قیحد محال بنظر می‌آید باری
 جمل ناس مانع از کفار بوده و هست **نسل آله**
ان یؤید الحل علی ما یحب و یرضی که احمد فائز
 شدی و دیدی و شنیدی حال باید باستقامت
 تمام و حکمت و بیان با عباد ان ارض معاشرت
 نماید **لعل یحدث بک امر** ان ارض
 مستعدت **فی الحقیقه** اگر صابری و مقطعی یافت
 شود سبب هدایت و اقبال نفوس غافله خواهد
 شد **لیس هذا علی آیه بعیز** دوستان را
 ذکر غیما نمیم و وصیت میکنیم بعدل و انصاف
 و دیانت و امانت و **تقوی آله المومنین القیوم**
انحی فی الحقیقه نامه ان جناب بعد از عرض در

حضور سبب نظورات غایات گشت **هیا**
 الجنابک و مرئیا الجنابک **ان آله در ان**
 ارض ساکن شوند و بنار آله و نوره عباد را تذکر
 و مشتعل دارند و قی از اوقات اینک علیا از
 لسان نزل آیات ظاهر **فرمودند** ارضی بطلب
 اولیای خود را مؤید فرماید بر تشک با پنجه سبب
 تقدیس نفس و ارتقاء کلمه آیه است **انحی** که احمد اند
 بیان ان جناب برت ظاهر بود و توجیه و اقبال
 باهر ان شاء آله فائز شوند با پنجه که اراده نموده
 و لوجه آله خواسته اند **ان انعام سئل آله**
ان یؤیدک و یوفی کدیک ان علی کل شیئی
 قدير و بالا جابه جدیر **البهاء** و لذكر و آشناء
 علی جنابک و علی آئین سمعون و یعزفون ما نزل ان

لدی که زبنا و زبکم و رب العرش العظیم و اگر کسی
آز قیام و احدی که مالک هذا اليوم البیوع

خادم ۱۱ شمس رمضان المبارک

بسم ربنا الاقدس الله عظم العالی

حمد مقدس از زوال و انقلاب و تغییر و محو
حضرت قیومی را لایق و سزاوارت که بکتاب اولوالب
را در کتاب بافق ظهور دعوت فرمود عنایتش
عالم وجود از غیب و شهود را احاطه نمود سبیش
بنی به سراج روشن و غیر و دلش بنبأ آفتاب
مشرق و لایح فرات حیرت بیانش نصیب
تشنه آن مدینه معرفت . جل جلاله و عظم نواله
سبحان الله مع ذلک که روان ندیده اند و احدی
که ندیده اند هر چه قریب کم تر کار عشاق محبوبتر

حبیب و جانیه جانب اقا رسول علیه السلام و عالم را احاطه فرمایند

و خوشتر ای عشاق بیایید بیایید محبوب ظاهر
قریب کم یاب وقت آن است که اس وصال را
ازید غنی متعال بر کیریم و زعماء العباد بوشیم هزار
حیف و صد هزار افس حضرت مقصود موجود
غیر ستر و حجاب شهود مع ذلک احل عالم بعضی
معرض و برضی متحیر و حربه مجهولت آیا بگذری
متعذرند اگر بگویند حجت الهی کتاب است صد کتاب
تسلیم نمائیم و اگر گفته شود بینات در اکثر کتاب
و صحف و الواح نازل شده آنچه که هر بصیر شهادت
میدهد بر قدرت و احاطه علم حق جل جلاله آیا
انسان بصیر قیصر از کبر عظم منع می شود و یا بذر
از آفتاب چه سگری است کل را اخذ کرده لعمری
مقصود ناجزای اعمال کل را اخذ کرده و از شطرها حدیه

کتابخانه
اصول
مستند
۱۳۷۷

منع نموده از حق میطلبیم غافلان را آگاه میبخشد و
نامان را هوشیاری طمحق جل جلاله از برای کمال نجات
میطلبد. انه هو ارحم الراحمین. و اکرم الاکرمین. **بعد**
نامه ان جیب روحانی رسید عرف تسلیم و رضا
از او ساطع و مرده صحت و سلامتی از ان ظاهر
و بعد از ملاحظه و قرائت قصه ملکوت اعلى نموده
امام وجه بعد از اذن بشر اصفافان. **قد** ما نزلنا الجواب
قوله تبارک و تعالی **هو** **شاهد** **بمخبر**
کتاب انزاله لمظلوم و فیہ یبشر العباد بکثره الله المبرقین
انه هو بایانه فی جبروت عرفانه طوبی لمن سمع و قال الله
احمد یا مالک الغیب و الشهود. **قد** ما ج بحر الایقان
عن یمین الرحمن و حاج عرف الوحی از استوی جمال
القدم علی عرش اسمه الودود. **قد** استضاء عوالم

الحکمة و البیان من انوار شمس ظهوری و لکن القوم اکثرهم
لا یفقهون. **انکروا** ما نطهر باحق و ما نزل بالفضل الا انکم
لا یשמرون. **یسمعون** آیات الله و یکرهونها و یرون
بنیاته و یرضون عنها لعمری انکم من الذین نقضوا عهدکم
و بیانه و ترکوا ما امروا به فی لوح محفوظ. **اسمع** **لهذا**
من شطرا تسجن انه یقر تکبیر الله مالک الوجود
یا ک ان تخزنک اشارات الدین اعرضوا عن
الحق و شجاعت الذین کفروا بالله مالک الملکوت
قل یا ایها الارض اتقوا الله و لا تمیعوا کل ما جعل کجوبا
انظروا ثم اذکروا اذ انتم محمد رسول الله بایات و اصحاب
اکره لقوم و اکرهوا ما تفرقت به الارکان الکفر و الناح
جواهر الوجود. **تعالوا** ثم انصفوا بایاتی حجة آمنتهم ربکم
من قبل و بایاتی برهان اعرضتم عن الحق علام الغیوب

الذی ینادی بایعہ لہذا آء امام وجوہ الوری للکلمہ
 مالک یوم الموعدۃ یا قوم لکم ان تاوا باخذکم ونا
 ان علق علیکم کلمۃ اللہ لمقدر عزیز المحبوب یاکم
 ان تمنعکم کتب العالم عن کتاب اللہ الذی ینطق فی هذا
 المقام المحمود قل لہ فی الیوم ینطق فیہ ام الکتاب و
 تنادی الاشیاء قذاتہ الوعدہ الموعدہ فی کل شأن
 ینطق اللہ لا اله الا انا المبین لقیوم بل
 پارسی ندای الہی را بشنو شاید غافلان بہوش آیند
 و مردگان از حق بیان رحمت بجات ابدی فائز گردند
 امروز آفتاب غایت از اعلا فی عالم مشرق و لایح
 و نیز فضل از قطب سما قلب اعظم طالع و لامع حقیقت
 عباد امروز از رفیق فیاض حقیقی محروم مانند اہل تاریکی
 در کل حسین حاظر آیات عظمت در لیل و الیام نازل

بکوی مردگان امروزید عطا سبیل بقای ایت میراث
 خود را منع ننمایند آفتاب کرم بہار کے اسم اعظم
 روشنائے معنوی سبقت خود را محروم سازید این
 یوم را شبہ و مثلے بنودہ و نیت متوکلاً علی اللہ قصد
 ذر وہ علیا و مقام اعلا کہ معرفت حق جل جلالہ است
 نمایند بکویا اولیائے اوہامات را بموتھمین
 بگذارید و بقدیم راسخ مستقیم در خدمت امر قیام
 از حق میطلیم شمارا نمایند فرماید و بجنود حکمت و
 بیان مدد نماید اوست مقتدریکہ این کائنات بر
 قدرتش معترف طوبیہ ذریبائی یکہ سبحات عوالم
 طنون و اوہام او را از انوار یقین منع ننمود کس
 حق جل جلالہ است را بکنیند و حجات مانعہ را خرق
 کنیند تا بلالہ بحر حرکت الہی فائز گردید اللہ تعالیٰ

و هو الغفار. دوستان را از قبل مظلوم ذکرنا و بگویند
 غایت ربانیت بشارت ده. **ان ربك هو الحق الكريم**
اننى لآحمد فائز شید با آنچه اهل مقربین بوده حال
 بصبر و سکون و مدارا و وقار عباد را با حق عرفان
 دعوت نمایند احوال ان ارض و آنچه در او واقع
 شده و یا بشود کل در ساحت. **لا یغرب عن**
علمه من شیء. ظاهر و مشهود و لکن مکرر فرمودند
 اسم شتارم امام وجه قائم و متمسک و هم چنین
 اسم صبار لذل الیه حین ستر شده **اننى الامر به**
 ربنا یفعل ما یشاء و یکم ما یرید. **احمد لله ان حبیب**
 روح بعد از فود بحضور و لقا نموده شد بر حضرت ام
 البته هر نفسی بوجه اله قیام نماید و خیر خواه اضراب عالم
 باشد مدد غیبی او را اعانت نماید مکرر ذکر ان جناب
 در ساحت اقدس مذکور و این خادم از حق حاکم

سائل در رحمت غایتش شامل شود و فضلش معین
 انه هو الغفور الرحیم. و دیگر اینکه عریفه دوست مکرّم جناب
 لا محمد صادق علیه السلام رسیده و در ساحت اقدس
 عرض شد و یک لوح مقدس مخصوص ایشان از
 سماء مشیت نازل و ارسال شد. پس اتمام
 رتبه بان یوثقه علی ذکره و خدمت امره انه هو الّٰه مع
 المحبب. **فی الحقیقه** از عریفه ایشان غرض محبت
 و استقامت متضوع فی عماله **احمد لله** آنچه از او
 بوده عرض نموده و هم چنین آنچه لازمه ایمان و ایلان
 بوده ذکر کرده. **ان الفضل بید الله ربنا و ربکم بقدر**
لمن یشاء ما یشاء و هو لم یقدر القدر. باری که **احمد**
وله الشکر وله الاقدار وله الاختیار. قدر ازل
 المحبته من سماء علیه ما انجذب به اخذ به بریتة

انسان در غفلت غایت و فضل و جراتش متحیر از او
 میطلبیم اعمال و افعال احوال ناقصه بار کامل فرماید و بطراز
 قبول مزین دارد اوست قادر و اوست مهربان ^{لا اله}
 الا هو اعز از مستعان و دیگر نامه برادر مکرّم خباب صاحب
 حسن ^ص علیه بهاء آیه که باین عهد ارسال نموده بودند نیز
 تله احمد سبب فرح و سرور و بخت شد چه که بذکر حق
 جل جلاله مزین بود و بعد از قرائت و اطلاع قصه تمام
 اعلیٰ نموده امام وجه عرض شد و بشرف اصغاف از کشت
 و یک لوح اقدس از سماء مقدس مخصوص ایشان
 نازل و ارسال شد انشاء الله از بحر بیان مقصود
 عالمیان قدحاً بعد قدح و کاساً بعد کاس ایشانند
 رغماً للذین کفروا بآله و آیاته و اعرضوا عن لقائه و
 انکروا ما ظهروا عنه تله احمد نفحات فضل ایشان را
 احاطه نمود حق شاهد و گواه که این عهد لازماً از برای

دوستان در صاحت مقصود و عالمیان مستند نموده
 آنچه را که مقدس از نظیر و مانند است و از برای ایشان هم
 مخصوص نماید طلب نموده و قوت بر حفظ آنچه عطا فرمود
 الله هو اقدر الاقدرین و اکرم الاکرمین باید در این
 و آیام بصیرت قبول باشند و بهم چنین تحذیر نفوس
 و اصلاح عالم الهیته شنیده اند را عی غنم در جایگاه
 که قابل ذکر نبوده بخیر و اقبال حامل اسرار و هادی بار
 کشت و همچنین بایع حوت دارای اسرار ملکوت شد
 و او در کتب قبل بطرس و بلسان عرب بشمعون
 موعوم ثم تله احمد ایشان در چند یوم قبل بطراز نفوذ
 حقیقی مزین گشتند حال دارای مقام نفی هستند
 که بدعا بدینا آمده قد طهره الله بفضله و رحمة خدی
 قبل هم مخصوص ایشان لوح اقدس نازل و ارسال شد

الله سبحانه و تعالی تبارک و تعالی هو افضل الکرم هر صاحب
 و انصاف آگاه است که هادی دولت آبادی از اصل
 امر بیخ و بوم مطلع نبوده و غفلت و کراهی و بی ادبش
 بمقامی رسیده که تازه بترتیب حزب شل حزب شیعه
 مشغول شده بسیار مناسب است که شخصی از او قول
 نماید حزب قبل که سالها خود را اعلم و افضل و شرف
 و افقه میدانستند و در روز جزا جزا چه شد و ثمره
 اعمال چه بود جز آنکه ارتکاب نمودند آنچه را که بر زبان
 فرمودند و اهل جنت علیا معلوم و واضح گشت که
 اخسر اهل عالم بودند. لعمر ربنا و ربکم ارتکاب نمودند
 آنچه را که عین انصاف میکريد و قلم اعلی نوصه میکند
 الی حسین علمای کمره ایران بر منابر حق را لعن نمایند این
 عمل شیعه در یوم قیام حال آنکه بآدرک غافل بزرگوار و منشی
 و نقیب و نجیب و امثال ان مشغول است و اراده

نموده یک بابهای قلنون و بابای او حام و یک
 ناحیه کند به از برای ناس بیچاره ترتیب دهد. لعمر
 مجونا و مقصودنا. بر جمیع نفوس واجب و لازم است
 که خدادار از شر ان غافل حفظ نمایند که بشاید او حام
 قبل مبتلا شوند این خادم از حق مسئلت نمیداند که
 هیچیک از خداد خود را محروم نفرماید و او و امثال او را
 از بحر علم منع کند مسکین غافل است نمیداند خب
 ریاست اندیش کرده در ظهور نقطه اولی روح مانواه
 فداه علمای عصر طرأ راحت جاه و مقام از مالک انام
 محروم نموده فتوی بر قتلش دادند و اسبابش را در
 شهرهای شیعه نمودند ارتکاب کردند آنچه را که بیستی
 اعلم ان بحری مددگر و هلسان عن بیانیه. در این
 اراضی شخصی باسم مهدی ظاهر احدی از او اعراض
 ننمود حال بقدر رسد هزار نفس خویش جمع شده مع آن

حال او معلوم نیست و مشرق ایات الهی و مظهر نفس ربانی
 در ایران ظاهر شد و جامع شدند و بذلت کبری او گشوده
 و شهیدش نمودند. **أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ** این
 ایام مکرر نامه های محبوب خود حضرت امین علیه السلام
 الاهی رسید و در هر نامه ذکر آن جناب و جناب مذکور
 و آقا محمد اسمعیل و آقا علی و سایر دوستان علیهم السلام
 بوده و استعدای لوح از برای هر یک بوده چندی
 قبل مخصوص بعضی نازل و ارسال شد و حال هم در
 جواب عراض نازل و نامه های که از آن ارض
 بخود ایشان هم نوشته اند ارسال داشته و در
 باره هر یک استعدای غایت نموده کل در محضر لا
 یعرب عن علمه من شئ. عرض شد و جواب غایت
 گشت. **كُلُّ ذِكْرٍ مِنْ فَضْلِ الْوَحِيدِ وَرَحْمَةِ اللَّهِ سُبْحَتِ**
الْأَشْيَاءُ إِنَّهُ هُوَ الْعَزِيزُ الْفَعَّالُ و اینکه درباره جناب

عبدالحسین علیه السلام ذکر نمودند از قبل مخصوص ایشان
 نازل شد آنچه که سبب بقا و ذکر ابدی است و نزد
 حضرت امین ارسال شد که ارسال دارند این بعد
 بکثیر خدمت ایشان میرساند و از حق جل جلاله
 مدد فرماید و توفیق عطا کند بر حفظ غایبانه شبیه و
 مثل نداشته و هم چنین از قبل در جواب عراضه
 جناب حاجی علی علیه السلام نازل شد آنچه که روح
 حیوان است از برای جسد عالم و یک لوح است از
 هم مخصوص جناب آقا محمد اسمعیل علیه السلام نازل و ارسال
فَيَسْأَلُهُمْ رَبُّنَا عَنْ أَسْمَائِهِمْ استقامت کامل
 و حجت تمام بر نشر آثار و القاء کلام محبوب عالمیان شود
 و توفیق شوند ذکر جناب خدا بخش علیه السلام
 را نمودند که احمد او باشد قلم اعلیٰ فائز شد و طوبی
 له و للذین آمنتم و عملوا الصالحات العالم و ثنوا له من آتیه

العرش العظيم وبعد عرض ذكر اسم ايشان امام كرسي
 مقصود عالم اين كلمات عاليات نازل قوله تبارك وتعالى
يا رسول نفوس مذكوره ببارس دره مباركه شتمل و بنور
 امر منور گشتند خدا بخش را از قبل مظلوم گير برسان
 وبامواج بحر فضل آي بشارت ده امروز هر نفسى
 باقى اعلی توجه نمود دران حين غفر آي شامل حال اوست
 از جميع جهات حقائق اشيا بسان ستر اورا بشارت
 مبدعند و تهنيت ميگويند و ميگويند نيکوست حال تو
 چه که بطراز غفران مزين گشتي و با کليل عدل مطرز
 طوبى للفائزين و نبيا للفائزين الامير المؤمنين
انقح جواب هر کي از مطالب ان حبيب روح از سماء
 عنایت آي نازل و ابرمال شد ان شاء الله اذان
 و ابصار از انوار بيان رحمت طاهر و مقدس که در
 وکل بکلمه مبارکه لک الحمد يا الله العالم و لا اله الا الله يا ماکر

الاسماء ناطق کردند و في آخر القول الذکر و التکبير
 و اجهاد عليك و عني من صبح الحكمة و بحبيبتك من اجل
 هذا المقام الكريم الحمد لربنا العليم الحكيم **خ اوم**
في ۹ شمس ذي القعدة ۱۳۵۰

بسم ربنا الاقدس الاعظم الهى
 الحمد لله الذى ظهر و اظهر ما انكرت به عنان افرا
 و ارتعدت فرائض الجبابرة الذين انكروا حجة الله و رجاء
 و اعرضوا عن سلطان و جاهدوا باياته و هم علماء
 الأيران الذين اتوا على مشرق ايات الله و مطلع منابه
 و سلکوا دمه و قتلوا اوليائه و اجاته ان آية برى
 منهم ثم الملاء الا على و اهل الجنة ثم الذين طافوا
 عرش العظيم و التکبير و اجهاد على الذين ما فتعهم
 الضوضاء و لازما جبر الذين نقضوا عهد الله لمقتدر القدر

الحمد لله الذى ظهر و اظهر ما انكرت به عنان افرا و ارتعدت فرائض الجبابرة الذين انكروا حجة الله و رجاء و اعرضوا عن سلطان و جاهدوا باياته و هم علماء الأيران الذين اتوا على مشرق ايات الله و مطلع منابه و سلکوا دمه و قتلوا اوليائه و اجاته ان آية برى منهم ثم الملاء الا على و اهل الجنة ثم الذين طافوا عرش العظيم و التکبير و اجهاد على الذين ما فتعهم الضوضاء و لازما جبر الذين نقضوا عهد الله لمقتدر القدر

که احمد یا آئی با قدرت اهل الجاه نور مرق
 و انزلت لهم من سما عظامک ما قرت به ^{المخلصین}
 من خلقتک سلاک بان تجعلهم آیت ذکر و
 ریات هرک فی بلادک اکت انت المقدر القدر
 و بعد نامه ان حبیب روحی بمشبه معنوی از
 دیار معارف رسید با مرده های متعده اول مرده
 محبت آئی ثانی قیام بر خدایت امزش و ثالث خبر
 صحت و سلامتی ان جناب هر یک فی الحقیقه نعمتی
 کامل و غایتی شامل از قرأتش سائم فرح
 مرور نمود و عرف محبت متفویض گشت حد مقصود
 عالمیان را که ان حبیب روحی را بنابر سده اش مشتمل
 فرمود است تعالی که مرارتش از کلمات نامه ظاهرو
 بعد از قرائت قصد کعبه آله نمود امام وجه عرض شد
 و بشرف اصغافا تر گشت خدا ما نطق به

از رحمن فی ملکوت السببان قوله اشرق نوره و ظهر سلطانه
 و ^{هو المشرق الکبیر} یاربول علیه عجا آله مالک الغیب و الشهود
 امر و زجریع اشیا بذکر و ثناء و تسبیح و تحمید بشنوند
 در این حین آفتاب قد آتیه الوهاب میگوید
 و اشجار ظهر المنار و ملأ الارض بما قد کشف الحجاب
 و استوی علی عرش السببان مالک ملکوت الاسماء
 ماطق و مکمل ذرات عالم هر یک دیگری را بشناس
 میدهد بانوار ملکوت و ظهور مالک حیرت و کن
 اذ انیکه لایق اصغافا بش قلیل مشاهده می شود
 در جمیع کتب و صحف و زبر این بوم بوم آله نایده شده
 و لکن اکثر اهل عالم غافل و محجوب و معرین بیان
 بحال جد و جهد و راطفای نور آئی و اخاذار
 سده ربانی مشغول این مظلوم از اول ایام

حين در دست مظلوم و سیر مع ذلک گفته اند آنچه را که هیچ
 ظالمی نخفت **بگو ای قوم** امروز این کلمه مبارکه که جوهر کتب
 و صحف است از قلم اعلیٰ سطور و امام وجه مولی الوری
 منصوب و **و**هی کلمه فیعل بالیث و بحکم بایرید
یا ایها الناطق بشان اگر عباد ارض بر کنز دستور در نیکی
 مبارکه آگاه شوند کل سبحان قصد طواف نمایند و از
 ماعذ هم با عذاته تمسک جویند امروز فرات حیرت
 از قلم جاری و نور بیان از افق سماء امکان شرف
 و لاج و بحر علم امام و جوه عالم مواج و لکن نفوسیکه
 بنار ضغنه و بغضا شتعلند از کل محروم و ممنوع
 پستی فطرت بمقامی رسیده که بقصصها کند به
 قبل مشغولند نفسیکه امام وجه بخدمت مشغول باو نشسته
 نموده اند و از حق غافل و محجوب فرات حیرت باطل
 اند آه میفرماید ای قوم با نضاف نمک نمایند
 و بعدل تثبت **و** لا تغنیکم الاوهام عن مالک الانام

و الظنون عن اسمه لایقوم **و** ضعوا کتاب نفکم و خذوا کتاب
 الله رب ما کان و ما یکون **و** الله یادی با علی اند آه
 یا طلاء الارض و السماء انصفوا فی هذا الامر الذی به
 ارتعدت فرائص العالم و افئدة الأمم و فیما ظهر من
 عذبه و لا تکنوا من الذین ینظرون و ینکرون سیمون
 الذی آه و ینکرونه و سیمون الآیات و یجادلون بها الا
 انهم لا یفقهون **و** قل یا قوم انی کنت راقداً فقیطنی
 الذی آه و کنت صامتا انطقنی الحق علام الغیوب **و**
 امرنی بالذی آه فی هذا الفضل لیس هذا جرمی انما
 تنصفون **و** اتقوا الله یا قوم و لا تتبعوا اهل آه
 کل جاهل و لا تعقبوا الذین کفروا بالآه اهدوا لهدی
 لولا البهائم من یقوم امام ابوجه و من یهدی لعباده
 الی صراط الله العیزر الودود **و** به نفع فی تصویر مقام
 اهل القبور و ظهر امر الله امام امین الامر و الملوک

به تشرنت آيات الله وظهرت الاسرار وشرقت النوار
 وماجت البحور **يا رسول** عليك غيايتي قد كنت ماشياً
 في البيت وما طقاً بما منع عن عرفاته احزاب الارض
 وعن اصفاة آذانهم الا من شاء الله ما لك من المقام المرفوع
 دخل العبد اى ضر كتمانك وعرفه لدى المظلوم ذكرناك بهذا
 الكتاب المحموم الذي نياى ويقول قد اتى اوعى وهذا هو
 الموعود. اتقوا الله يا قوم ولا تتبعوا كل جاهل مردود
 قد وجدنا من كتابك عرف جلت وخدمته رتب
 الغيب والشهود. طوبى لقلبك ولسانك وقلبك
 ولمن سميع قولك في هذا التنباء الاعظم الذي ظهر
 امر آمن لهى الله ما لك الوجود. قل اللى اللى اسلك
 بملوك ميسرته وسجنت وما ورد عليك في سخن ارض
 الطائر وبانوار ظهورك وال مقامات التي تشرق بقدرتك
 والمدائن التي تنور تحت بانوار وجهك وبالاشياء

التي ترزنت بلحاظك والوواء الذي ارتفعت فيه
 زفراكك وبما ورد على اولياك بان تؤيد عبادك
 على الرجوع اليك يشهد كل منصف بعظمتك واقدارك
 وبحجودك وسما فضلك اى رب ايدهم على
 ما تحب وترضى ولا تمنعهم عن منبع علمك ومطلع
 حكمتك وشرق ايمانك البكرى ومصدر امرك العظم
 الابدى انت الذي في قبضتك رتبة لرتبة العليا
 وزمام من في الارض والسماء قدر بارادتك ما قربت
 العباد لمساحة عزك وبساط عظمتك ثم نعمهم
 بجودك وقدرتك بجود الحكمة والبيان ليسعوا
 بقلوبهم اليك وندعوا ما لو انك انت لمقدرة
 على ما تشاء لا اله الا انت الغفور الكريم **انتهى**
 يا حبيب اين ايام مظهر اية مباركة فرقان سب
 كرم غير ما يد. ولهم عين لا يبصرون بها. الى آخر الآيات

چه که مشاهده می شود همچون در ظاهر موجود و لکن اکثر
احزاب از مشاهده ممنوع و هم چنین اذان موجود
و لکن از اصفا محروم طلسم عظم ظاهر و لکن
اصدی شاعر نه با عقاد خود ناطقند و بخدا اله
لطیف و اخرس مخصوص معرضین بیان که گویا از ادراک
و صدق محرومند تازه ذکر نوحه طلای معاویه بیان
آید و این از اکاذیب حزب شیعه است آنچه
دست یمن این فیه بوده و بهت اکثری از صدق
خارج معاویه جهره عمل نموده آنچه را اراده میکرد
خوف از کسی نداشت که باین امور مشغول شود **حلیه**
انصاف و عدل از میان بر خواسته و مقام این دو
ظلم و عتساف جالس در این صورت بعملون
مایش آون و یقولون مایریدون لا یمنعهم شیئی
اولک ربکوا علی افراس انفس و الهوی و یقولون

فی مضار الخوایه و تشقا لا یخافون الله و الاستیون عن
عباده یعملون مالا علی احد من قبل و یقولون مالا قاله
عباد ظالمون او لایکنه از ذکر نفوس غافله بگذریم و
بذکر الله دشمنه مشغول گردیم اگر چه ان هم نظر نصیحت
عباد کفیه می شود شاید نفحات صدق را بیابند و
بافتش توجه نمایند نسئل الله ان یقیم کاسان
الصدق و قد حان العلم لیرجعوا الیه خاضعین خاشعین
الله هو اقدر الاقدرین و اکرم الاکرمین احمدی که
ان حبیب روحانی باستقامت تمام و توجه کامل
بر خدمت امر قیام نموده اند در ایامیکه بصر سمح
بشابه عفتا شده با اسم موجود و معنی مفقود
جزای اعمال کل را اخذ نموده فو فی سجدون
انفسهم فی عذاب حسین خدمت دوستان
ان ارض ذکر دشمنه و بکیر و بهایر سائنم و از

حق جل جلاله میطلبم هر یک را بجا چهل مستقیم و بمشابه
بحر در این امر عظیم مواج فرماید و از برای هر یک مقدار
فرماید آنچه را که فنا خد نماید و تغییر نیابد اوست
توانای که توانائی عالم و اهرام نزدش معدوم و مفقود
این خادم لازال کل را در ساحت اقدس ذکر نموده
وینماید **اِنَّهُ** وَلِیُّ الْمُخْلَصِیْنَ وَ مَقْصُودِیْنَ فِی السَّمَوَاتِ
وَالْأَرْضِیْنَ **اینکه** ذکر تقدیس و تنزیه و استقامت
و امانت و دیانت و وفای دوستان ارض را
یعنی کرمانشاه مرقوم داشتید بعد از عرض در
ساحت امع اقدس اینکلمات عالیات از سماء
عزایت منزل آیات نازل **قوله** تبارک و تعالی
یا اولیاء قد ذکر کم من اجتنی ذکر نامم بذکر تطوف
حول الاذکار **ان** سدره المنتهی اراد ان یرسل الیکم

ثمره بدیعه خبیثه و بحر البیان ان شیر فکم بموجب
من امواجه و شمس الحقیقه تجتج من تجلیات اتمالی خدکم
جذب العنایه و الالطاف بحیث لا تمنعکم الحسن
المشکین و مقالات المکرین و سطوة الطالمین و
شجاعت ائنا عقیقین الذین کفروا بالله رب العالمین
یا ضرب الله افروحا و یا جذاله افروحا **چه که** لایوم
بتصدیق حق جل جلاله صاحب سمع و بصیرید و وارث
قد محبت الاهی فایزید با آنچه که اعلی مرسلین بوده انمقام
بزرگ است و این رتبه عظیم جند نماید شاید بروج
و برسمان کم راهان را بحر علم الاهی رسانید و بصراط
مستقیم راه نمایند لازال مذکور بوده و مستند
اشکر و ارجو الرحمن بهذا الفضل العظیم **و نه** الذکر
الذی جعل الله کل حرف منه کنزاً عذبه **اِنَّهُ** وَ لَی

المستقیمین لا اله الا هو الفرد العليم الحكيم سبحانك
 يا الهی و الحمد کور فی قلبی تری اولیاک من ایدی الخلق
 وور علیهم فی آیاتک ما ذابت به اکباد الوجود من الغیب
 و الشهود اسئلک باسمک القدسی به نجت الکلیم
 و بالعصاة التي غلبت علی الاسیاف باسمک القدیر
 بان تنصر اصفیاک بخودک التي غلبت من فی السموات
 و الارض و بایاتک التي بها احرز الملاء الاعلی و الجنة
 العلیا و لئلا یطافوا العرش فی کل الاحیان ای رب
 فانزل علیهم من سماء رحمتک امطار جودک و برکتک
 و قلوبهم یقوتک و اراکانهم بقدرتک لئلا
 تخوفهم سطوة المعینین من عبادک و المستکبرین من
 خلقک ای رب ترینهم متوجهین الی افق
 غایتک و بحر رحمتک اسئلک ان لا تخینهم عما

اراد و ان آیاتک انک انت اقوی العالم القدر
 صدق عزاکر و حد مقصود عالم را که ان جناب را مؤید فرمود
 تا بدیکه حق جل جلاله شهادت داده بران و ان شهادت
 کافیست دیگر شهادت بنده و امثال بنده لایق ذکره
 یسئل المحامد رب بان یرتین عباد و احبانه بما بقی به
 اسمائهم و اذکارهم بد و ام ظهور اسمائهم و صفاتهم و
 اینکه درباره مرفوع حاجی ابراهیم و ابن شان آقا
 قاسم علیهما بهاء الله مرقوم داشتید امام حضور غرض
 قوله تبارک و تعالی **یا ایها الناطق الی اللوبه** سمعنا
 ذلک و قبلنا شفاعتک و عفوانا عن الاول و الاول
 ان یغفره بجموده و یکفر عنه سیئاته و نسئله ان ینویذ
 القاسم علی ذکره و ثنائیه و خدته امره و یوفقه علی ترک
 ما نهی عنه و اعمل بما امر به فی کتابه البین کبر علیین قبله
 و بشره بذکر آیاه لیكون من شاکرین العالمین **فهی**

یا رسول بعایتی لها و فضل علیهما ان ربک مولی الفضل
 الکیم. بذکر سی ما ج بحر الغفران و ما ج عرف غفور ربک
 الرحمن انه هو الغفور الرحیم **انتهی** ذکر جبار قاطعه **یا محمد** ^{یا رسول}
 را نموده اند که اراده زیارت بیت الله را دارند
 بعد از عرض این آیات با هرات از اتم الکتاب نازل
 قوله تبارک و تعالی **یا محمد** **سعیل** علیک جاء الله و اولو جیک
 شطربیت الله رب امرش العظیم. اقبل الیه باقبال
 یفتوح به عرف معلوم بین اعباء و نفحات محبتک
 رب العالمین. قد جاء الاذن من شطر الفضل لشکرته
 ربک و رب ابائک الاولین. که کما ج بحر غایت
 ربک و ذکرک بما انجذبت به فئدة المخلصین **انتهی**
 تله احمد باذن فائز شده اند ان شاء الله فائز شوند با آنچه که
 اراده نموده اند اگر عباد امیر القادری باشند و یا نبند کل از

جان و ما خدیم بگذرند که شاید بان فائز شوند نهیب از
 حق جل جلاله سائل و آمل که ایشان را مؤید نماید بر
 اعمالیکه سبب بقا و علّت رضاست. ان رتبا هو
 اسماع الحیب. اینکه درباره غافلین یعنی مغرین
 بیان دعا و بغضایان مرقوم داشتند فی الحقیقه
 این عهد مختصر بل عالم مختصر چه که ان نفوس در ساحت امر
 بنوده اند و از اصل امر آگاه نیستند جمیع اینها نازل شده
 در بیان شاهد و گواه این امر است. لولاه ما نظر نقطة
 البیان و ما نزل البیان. از حق بی طلبیم عباد را
 انصاف عطا فرماید غفلت ان نفوس و عدم ادراک
 بمقامی است که میرزایحیی با هفتاد فقر در هجرت از
 عراق همراه بود مع ذلک بریده ها اخبار نموده که من
 با حضرات نبوده ام و ان جا حلما هم پذیرفته اند چهل

بمقامی است که اهل مدین علم تحریر سالها اینجانب
 با او بوده و این قوم غافل یک نفر از این بعد و ال نمود
 که لوجه الله آنچه حقیقت است گفته شود و این چنین می دانند
 الواحیکه نزد نقطه اولی روح ما کواه فداه ارسال شد
 از که بوده. **و** لکن یعلمون لو یصفون و یفهمون لو
 یصدقون. جزای عمل البصار را منع نموده و آذان را
 محروم داشته. **و** سوف یرون جزاء اعمالهم اذ انصرون
 نسئل الله ان یعرفهم و یؤیدهم علی ما یحب و یرضی
 ان لا اله الا هو المبین اقیوم. اینکه ذکر فرمودند جناب
 حاجی علی علیه بهاء الله با شطر آمدند لاجل نصیحت و
 هدایت. **و** من خرق الحجاب باصع لقدرة و الاقدار
 و هم چنین ذکر محب فواد جناب لایمزالو الفضل
 علیه بهاء الله می نمودند این مراتب در اینجا مقصود

عالمیان با صفا فائز گشت. **و** قوله تبارک و تعالی یشهد
 احکم الاله بفضله الفضل قد نزل له من سماء الهمین
 ما لو یلقی علی الاشیاء یرفع ندائهم و تذکره فی هذا
 الحین بما یتقو ع به عرف العرفان فی الاسکان نسئل الله
 ان یحفظه و یدیه بخود حکمت و لهر فان و یجعله علما باسمه و
 رآته لذكره بین الامام الله هو العیز العلام. **و**
 نذكر من سبی یغنی علیه بهاء قد قبل عمله فی سبیل الله
 یشهد فی هذا الحین ان اعطاه الله هو شاهد العظیم
یا علی طوبی لسمعک یا سمیع و لبرک بکافان یا اثار الله و
 لب انک بالخلق ثناء اجمیل. **و** قل لک الحمد یا مقصود
 العالم بما عرفت و حدیثی که صراطک الواضح المستقیم
 استلک بان تقدیر لای خیر الاخرة و الاولی انک انت
 المقدر المقدر **انتم** این عبد هم خدمت ایشان ثنا و کبر

میرساند و از حق میطلبد آنچه را که سبب اعلا کلمات
 بامین عباد و اینکه ذکر حبیب روحانی جبار بقا
 سید مرتضی علیه بهاء الله را نمودند و هم چنین ذکر
 محبت و استغفار و ماورد علیه را این مرتب هم
 تلقاء عرش شد. قوله جل جلاله و تم نواله **یا مرتضی**
 تشهد آنکه فرشت بلای الحکمه و البیان آتی کانت
 محذونه فی قلمی الاعلی و فرزت بایامی و ما کان مسطوراً
 فی کتب الله رب العرش و الهی و رب الکونین الرفیع
 ارسلنا الیک من قبلنا تعادله کتب القوم **شهد**
 من عنده اللوح المحفوظ لا تحزن عما و رد علیک قد
 ورد علینا فی ارض الطاء مانح به المقربون. قل آتی
 الی کلمه بامقنتی کوز الحیوان من ید عطاک و
 ید تنی علی عرفان مشرق آیاتک و مطلع امرک و نورت

قلبی نبور معرفتک ای رب انا عبدک و ابرج عبدک حب
 ان اکون خادماً فی کل الاحوال الامرک و ما طعناک
 انت الذی خلقتنی و علمتنی و عرفتنی و ذکر تنی مره بعد
 مره اسئلك بنجات و حیک و ما کان کموناً فی
 خزائن کتبک و زبرک و الواحک بان کتب لی
 ما یقرننی الیک فی کل الاحوال ای رب ان المسکین را
 شمر غلامک و المرید بحر فضلک اسئلك بالبحر الی
 حاجت فی افئده او لیاک و انزلت لی نطق
 باذنک فی سدرتک بان توفقتنی علی ما یرفعنی الیک
 انت المصلح الکریم لا اله الا انت الفصل الغفور الرحیم
 محزون مباش دنیا لا زال در تغییر و تبدیل بوده و هست
 انظر ما انزل الرحمن فی الفرقان. ان بعد العسر یسر
 نسل الله ان یزل علیک من سماء رحمته بركة من
 عنده و عیایه من لده و یرزیک بطراز غرته و یقدر

ما تقر به عنیک الله هو المقدر القدر لا اله الا هو العليم حکیم
انفی احمد که ایشان توفیق بوده و مستند چه کار برای
 ایشان از قلم اعلی نازل شده آنچه که ثروت عالم معادله
 بیک حرف آن ننموده و نخواهد نمود اینک درباره توفیق
 در آن ارض مرقوم داشتند . نعم ما علمتم . و اشتغال
 بعلم طب هم مقبول واقع شده **فرمودند** نسل الله بان
 یوفقک دیوتیدک و یجعل ذکرک و طبابتک شفای
 للأمرض الله هو العیز فی الفیاض **انفی** و اینک درباره
 علی پاشا خان علیه بجهاء الله مرقوم داشتید از قبل
 عریفه ایشان را حبیب خواند خباب تا شیخ محمد علیه بجهاء
 الله و غایت ارسال نمودند جواب از سما غایت نازل
 و ارسال می شود و ذکر خباب علی کبرخا ائمه الله
 را نموده بودند یک لوح مبارک هم مخصوص ایشان نازل
 و ارسال می شود اگر استعدادشان اقتضا نماید عطا

نمایند شاید از بحر معاش بایشانند حسب انخواهش
 آن جناب مخصوص هر یک از نفوس مذکوره که باقی
 ظهور ناظر لوح بدیع منبع ارسال می شود ان شاء الله بان
 فائز شوند و باینغی عامل و اینک درباره جناب
 اقا خدا بخش علیه بجهاء الله و محبت و اعانت ایشان
 مرقوم داشتند بعد از عرض در ساحت استماع اقدس
 لسان عظمت این آیات مطلق . قوله تبارک و تعالی
یا الله انش مظلوم مکرر ذکر را نموده احمد که بیایست
 فائزی و بر خدمت نویسد و باقبال توفیق و باستقامت
 مشرف از حق می طلبیم ترا تأیید فرماید بر آنچه سبب
 ارتفاع کلمه و خدمت امر است . انما مع الدین قانوا
 علی خدمته الامر و نصر و ارجعهم العلیم حکیم . خدا
 لانس البقاء من ابادی عطا و ترکب ملک الاسماء
 و فاطر السماء ثم شرب من عمار غما لکل فاجر عنید
 و کل ظالم مرید . اتا کن معک و سمعان الله

تو جفاک و اقبالک نسل الله ان کتبک خیر ما نزل
 فی کتابه لم یسین احمد له اذ هو مقصود العالمین **انتهی**
 و هم چنین در کتاب حکیم لاله زار علیه بجا و آله را نمودند و
 ذکر ایشان و جناب آقا خدایش علیهما برآوردند و در حق
 اقدس بوده و بعد از عرض آن فقره هم در پیشگاه حضور
 این آیات مخصوص ایشان نازل - قوله تبارک و تعالی
یا لاله زار ویک عجب ذکر نام من قبل فی هذا الحین
 اشکر ربک بهذا الفضل لم یسین لا تعادل بزرگه
 اذکار العالم ولا بکلمه کتب الام اعرف و کن انک اکبر
 قل الهی آئی ذکر من فوق مقامی پس هذا الا من بدیع
 فضلک و امواج بحر عطاک شرمه انک انت اعظم
 و انک انت المقدر المختار اسئلک بان کتب لى
 ما کتبته لا صغیرا ک ثم ارزقنى اجر لقا ک انک
 انت المقدر القدير و بالا جابة جدیر **انتهی** انجید ف

هم خدمت ایشان و جناب آقا خدایش علیهما برآوردند
 بکثیر مریدانند و تأیید میطلبند اینک در استقامت و
 خدمت ایشان مرقوم داشتید آن فقره فی الحقیقه
 در مثل این آیات مقامی است بزرگ و علی است عظیم
 از حق جل جلاله از برای ایشان تأیید سئلت میبایم
 ان الله هو المولیة الکریم ذکر جناب آقا شیخ محمد ایدیه
 علی ما یحب و یرضی را نمودند بعد از عرض امام خمین
 فقرات از سماء مشیت نازل - قوله تبارک و تعالی
یا رسول علیک بآله مالک الوجود ذکر جناب شیخ محمد
 را نمودی از حق میطلبیم او را تأیید فرماید و توفیق عطا
 کند تا با استقامت تمام ما بین انام بذر ما که انام
 مشغول گردد بکوی شیخ قسم با فای حقیقت که از
 سماء افق سخن طالع از اول این امر احدی مطلع نه خبر

دنفوس و هر دو هم صمود نمودند. العلم عند الله ربك رب العالمين
 انا نوحيك والذين آمنوا بالعدل والا نصاب وقرآنه
 ما نزل وانشكر فيما ظهر. این دو دو جا خداز برای
 وجود انسان را بطلوب میرساند این مظلوم از
 اول امر له من دست اعدا میکرده بوده گاهی در حس
 و هنگامی کبر و وقتی تحت سلال و در آن خود را حفظ
 کرده با قدر تمام و توکل ثابت و تفویض را سخ
 من على الارض را از ملوک و مملوک و دون ان بمطلع
 هدایت کبری و صراط الله مولى الوری دعوت نموده
 بکمال تصریح ملوک اظهار نمودیم آنچه را که سبب اصلاح
 عالم و راحت اعم بوده. ما نختی سطوة الملوك ولا
 ضوضاء الملوك نطق الامام و جودهم بما امرت بهن
 لدی الله المحبین القیوم. و خود ان خباب بر آنچه ذکر شد
 کواهند و البته لوح حضرت سلطان را شنیده اند که

من غیر ستر و حجاب بیدیدم ارسال نمودیم و چون امام
 و چه سلطان حاضر شد کتاب را بلند نمود. و قال
 قد جئتک من انساب الا عظم بکتاب عظیم. همچنین
 از ملوک دیگر را هم من غیر ستر تبلیغ نمودیم و امر آنرا که
 داشتیم بقسمیکه حال در هر بلدی علم الله هو الله
 در آیه نفعی ما لیس. منصوب و چون فی الجمله
 بیان ما بین اهل امکان تقصیر نمود بعضی از مطلق
 حجاب با سیاف بیرون آمده قصد انمیطلوم نمودند
 انصف بالله یا محمد لولا لجهاد من یقوم بین الوری
 ولولا من یضمر امر الله رب العرش و اثری و من
 یدکره بین الاعداء. از حق میطلبیم ان خباب را
 تأیید فرماید بر آنچه سزاوار این یوم مبارک است مطلقاً
 عما سوی الله بذكر و ثنای حق جل جلاله قیام نمایند

در بحر و امواجش نظر کنسید و چشم بین در سدره و اشما^{رش}
 آیا اگر این یوم شجره ظاهر شود و با شمار لا تخصی زمین شود
 از انکار نمود و یا امواج بحر را ستوداشت لا والله
 مگر نفوسیکه از کائنات انصاف نیاست امید دارند و از
 بحر عدل محرومند حال معادل جمیع کتب الهی از قبل
 و بعد بل ازید نازل حاضر آیا بنقطه بیان بچایمان
 او رده اند بکدام حجت و بکدام دلیل از فرسید
 واضح و دلیل نازل و اثم الکتاب با علی انداز قد
 اتی الوهاب میگوید و لکن القوم لا یسمعون ولا یعرفون
 بنهر تمسکند و از بحر محروم بشنوند ای مظلوم را و
 با جمیع اقدار حجات و سجات اشرار را شوق نما
 و خرق کن و اصنام ظنون را بقوت خلیل آفاق
 بشکن لعمریه ظلم ظالمین سبب شد و حقیقت امر از

عیون و ابصار مستور شد نفوسیکه در کمال حسرت
 بوده اند و در این امر هیچ وجه شری برانها وارد نه حال
 بملوثیت مذکورند این است شأن متوهمین ان
 جناب در ضرب شیعہ و علمای ان تفکر نمایند هزار
 و دویست سنه بقول خود بحال مصایت جستند
 و در ذکر مراتب و مقامات ایشان اختلاف ظاهر
 دال بر حین یکدیگر را لعن کرده و میکنند آیا اثر ان نفوس
 و جزای ایشان در یوم جزا چه بود و چه شد غم
 اقوال هزار و دویست سال آنکه جمیع علماء بر ما بر
 حق را لعن نمودند و سب کردند با بآخره بر شکم دم
 اطهرش فتوی دادند این امری است که خود ان جناب
 و سایر عباد اگر بعد قیام کنند تصدیق نمایند
 و حال هم بعضی بترقیب چنین حزین میشوند قل
 خافوا الله ولا تتبعوا الهوا انهم انبوا الذی به هاج

العرف وما ج البحر وغرقت حماة السمان في الغرور
 الأعلى على الأعلى الأغصان يا ماء المكان تآله قدائے
 الرحمن سلطان ما خوفه سطوة الأمراء ولا انكار
 العطاء ولا مضياء الذين كفروا باله مالك يوم الدين
 قل اسمعوا ندائي ثم ارجعوا اليه ان باب العطاء
 مفتوح على وجوه من في السموات والارضين قل
 اياكم ان تمنعكم شجعات اهل الفرقان او نفاق
 اهل السبيان الذين نقضوا ميثاق الله وعهده و
 كفروا بالذي قال لمبشر في حقه **انني انا اول العود**
 قل يا ايها السبيان تآله لا ينفعكم اليوم ما عندكم اسمعوا
 ما غردي عن سيب السبيان على الأعلى الأغصان قل
 وقوله الحق وقد كتبت جوهرة في ذكره وهو انه
 لا يستأثر بشارته ولا بما ذكر في السبيان
 اتقوا الله ولا تتبعوا اهل انظروا الشمس وشراقتها

وتجلى تها وانوارها ثم اسدرة وانوارها واوراقها
 اياكم ان تمنعكم ادحام الخلق عن الحق ضعوا ما لوي
 الله ورائكم ثم اسرعوا بقلوب نوراء ووجوه
 في سقام فيه ارتفع حفيف سدره المنتهى ملك
 لله رب اعرض العظيم اياكم ان تمنعوا الانصار
 عن مشاهدة الافق الأعلى والاذان عن صغائر
 ندائي الأعلى والقلوب عن الاقبال والوجوه
 عن التوجه اليه رب العالمين انك اذا
 شربت حقيق العدل من كأس بيانه واخذك
 سكر كوتر عرفاني قل آلهي آلهي لك الحمد
 بما اظهرت الصراط وانزلت الآيات وبما
 هديتني في مشرق وحيك ومطلع اوامر و
 مصدر احكامك واسعني ندامك اذ
 كنت بين ايادي اعدائك واظهرت ما كان

مستورا عن عین عبادک و مکنونا فی علمک اشهد
 انک فی کربت عبادک اذ کانوا هما متینین ذکرک
 و اقبلت الیهیم اذ کانوا معرضین عن فقک
 اشهد ان رحمتک سبقت و غایتک احاطت
 اسلمک یا الله الوجود و مالک الغیب و الشهود بما
 الذی اذا اشرق من افق سماء اراد تک
 خضعت له الاسماء و بامرک الذی به سخرت الارض
 و السماء بان تؤید عبادک علی الرجوع الیک و
 اتم کجمل فضلک و تثبت باذیال رداء
 کریمک ثم قدر لمن رجع و نصف فی امرک خیر
 الآخرة و الاول انک انت مولی الوری و رب
 العرش و العرش **حق** انه یحذرک خباب شیخ از قلم اعلى
 نازل انت آله محمل از برای قبول مستعد حق

شاهد و گواه که این خادم مدتی بود مدید که اراده
 داشت بایشان شرحی نوشته ارسال دارد و
 لوجه آیه و فی سبیلہ آنچه را عالم است اظهار نماید
 چه که جناب امین علیه بجا آید در سنه قبل از
 ایشان ذکر خیر نموده اند و هم چنین از مقام دیگر
 هم ذکر ایشان رسید و ان جناب هم در این کوه
 ذکر نموده اند در هر حال از غنی متعال و مقابله احوال
 و معظم آمال میطلبیم ایشان را مؤید فرماید لیکن
 علما با ستمه جلاده آنه علی کل شیء قدیر امر آله اعظم
 از شمس است و ارفع از سماء هر بصیری شاهد و هم
 سمعی گواه از اول ابداع الی صیرش این ظهور
 اعظم نیاید ظاهر شد و لکن به انصافهای عالم که
 از عدل محرومند و از شاهد ممنوع بکمال جد و جهد

دستر آفتاب جهاناب مشغول گشته اند و لکن جهات
 جهات اید و قتی که ابصار حدیده و آذان و اویه
 از کلمه اله ظاهر شود مالوی که را معدوم شلعه
 کنند و بطردوت یکتا توجه نمایند **یا حیر فوالله**
 که حین احدی بر حقیقت امر مطلع نه اگر تفصیل اول
 ذکر شود کل بصراط مستقیم و بناء عظیم تک نمایند
 میرزا یحیی در این سفر با نفاق و نفر بوده امام وجه
 قادر بر تکلم نبوده و لکن متوهمین بخيال خود این امری
 را که نفاق و نفر دیده اند بانکار اداکار کرده اند
 این است شان ناس در ارض سر نهاده ظاهر
 امام و جوه صنف نفر از اصحاب که در ان ارض جمع
 شده بودند قدرة اله باهر من یقدر ان یکلم
 امام وجهه ظلم امیر نظام سبب ارتفاع ذکر او شد

لحفظ سده اگر با ثار اله بعین بصیرت منقطعاً عن
 دونه ملاحظه نمایند بر اصل امر آگاه می شوند اذاً
 بظهور نور التوحید و یشهد کل ذی انصاف بقدره
 اله و سلطانه و بعظمت المہینة علی من فی السموات
 و الارضین باری اگر مصلحت بدانند از قول این
 عبد سلام و تکمیر برسانند نسل اله تبارک و تعالی
 ان یؤتد جنابه علی اظهار امره منقطعاً عن دونه و
 یرفع به ذکره بین خلقه اله علی کل شیء قدير ذکر
 آقایان جناب اقا سید ۲۲ خ ۱ و جناب
 اقا میر سید ۵۳ و اقا میرزا مرتضی علیهم السلام
 را نمودند که بافق اعلی مقبلند و بر حقیق مختم فائز
 ذکر شان در ساحت اشع قدس مذکور و مخصوص
 هر یک نازل شد آنچه که سبب هدایت گیری
 و محبت عظمی است از برای اهل ناموس انشا اله

از کوثر معنی دیان که در کلمات مقصود عالمیان است و
 بیانشند و قسمت برند این عبد هم خدمت هر یک
 بکثیر برساند و از حق جل جلاله سطلید ایشان را
 تأیید فرماید براهمالیکه ذکرش در کتاب الهی باقی و
 پاینده ماند **انه هو الغفور الکریم** و هو **ساح المحب**
 اسید است که عباد ارض طرأ از نفحات الهام باقی
 ظهور مالک انام توبه نمایند و از کوثر بیان محرم خانه
ان ربنا هو الغفار **افضال التواب الغفور الرحیم**
 علیه توکلنا و ایه فوضنا الامور **انه هو ارحم الراحمین**
 و اکرم الاکرامین **البهاء** و الذکر و الشفاء علیکم
 و علی من معکم و یسمع قولکم **فهذا النباء العظیم**
 و احمد له العظیم **الحکیم** **فی ادم فی ما جادی** **عنه**
 حسب الامر باجناب شیخ مدرّس مدار لازم از حق سطلید

دارای یک وجه باشند این مقامی است بزرگ
 و اگر ان جناب مصلحت دیدند آنچه نازل شد مخصوص او
 از برایش قرائت نمایند شاید اگر بدتش افتد سبب
 احداث بعض امور شود در هر حال از حق سطلید
 فرماید **انه علی کل شیء قدير** و لکن ان حبیب روحانی
 باید در جمیع احوال متمسک باشند بحکمت و هر طبع که
 مرقوم داشتید این فقره بسیار خوب است چه که
 اشتغال بان و معاشرت سبب کین نفوس است و از
 برای امر تبلیغ محبوب و اگر بشود با بعضی از علما هم
 مراد ده نمایند خوب است چه که سبب کین است
نسل الله ربنا و رب العرش بان یؤتی جنابک فی
کل ما تشاء و ترید و یحفظکم من شر اطماعین و
 یوفقکم **علی** هدایه العباد **انه هو الغفور الکریم**

محل ان جانب بر حسب ظاهر باید نوشته نباشد ^{که}
 لوحی و یا آثاری سو او انرا باید اخذ نمایند بر سبیل
 اختصار باسی نیست و لکن بقدر مقدور ستر او و
 احتیاط نامهای محبوب فو اذ آقا شیخ محمد ^{جید}
 علیه بهاء الله الاهی رسید و جواب ایشان بهفته
 بعد ان شاء الله ارسال می شود خدمت ایشان
 بکبر و سلام میرسانم اجمداً لا زال در ساحت
 اقدس مذکور بوده و هستند عرض دیگر الواح
 مقدسه محتومه لوح مبارک بخط الطاهر حضرت
 غصن آله الاکبر روحی و ذاتی لبراب قدومه الفداء
 مخصوص اسمی شسته علیهم بهاء الله غایت شد
 بنام خداوند ^{بنام خداوند}
 یا احمد خاتم انبیاء یعنی محمد روح مالک فداه آید

که اینها در کتابهای دیگر آمده است

ستش کردند و قوی قلیش دانند حضرت روح حق را و
 آمد بردارش زدند و همچنین حضرت کلیم انکارش نمودند
 و خلیفه الرحمن را در آتش انداختند آیا سبب علت
 این ظلمهای بی شبهه و مثله بعد علت ملائکه نفوس
 ایشان مرا عذر بنمود آنچه را که اشیاء و صفت بنمود
 و لوح و قلم سبک است حضرت بشیر روح مالک فداه
 خبر بدش نمودند و حال هر یوم در صدد انقیاد بودند
 تا که آتش بویچه کردند و غنمش بود در بند کشتیش را
 غرق نمودند ذنب و آتش عمل نمودند آنچه بویچه
 ظالمی عمل نمود و لکن آنچه دارد شده سبب ملاء
 کلمه الله و ارتقاء امرت قدس اکبر یمن فی
 قبضتک زمام الاشیاء اشد انک تفعل
 ما تشاء بقدرتک اتر احاطت من فی السموات
 و الارضین لا اله الا انت العلیم الحکیم ای رب قدر
 لی من بدایع فضلک عملاً یتنوع من عرفه و توکل

در آنکه رضا کنک از رب تر نه فاما لدر باب خود که
 اسلک بر حرکت لبوت و غایتک المحیطه
 کریمک الذرا حاط الوجوه من الغیب و الله بان
 تقدیر ما قدرته لأصفیاک و انما کنک انک
 انت العیزز الفضال لا اله الا انت الغنی افیا من
 امانه **باب استغفر علیک**

بنام خداوند یکتا یقرآن مظلوم سغند کنک و ایما
 یسبح و بحیب و هو اسمع البصر یقین بین بدان
 اهل ایران با و هام تربیت شده اند و از شدت غم و غم
 بسیار صعب خرق احباب نزد ایشان فضر و
 غظم ان قوم بقول خود علما و فقها در بارند و ان نفوس غم
 هجو و حق و خسر مذکورند در قرون و اعصار حق را
 می طلبیدند و چون ظاهر شد شریکش نمودند قل
 آئی آئی اسلک با سکا تقدیر و با سکا القوی بان

تقدس الأرض و مدنها و ديارها عن شر هؤلاء ایست
 تراهم اعرضوا عنک و افوا علیک من دونک
 و لکن تب طهر الأرض من هؤلاء الذین ظنوا
 بالضعف و البغضاء انک انت لمقدر علی ما تشاء
 و انک انت انتقم العدل حکیم

باب استغفر

یا بدیع علیک السلام نامه بمعنی شمارا
 ضیاء علیه بهای امام وجه مظلوم عرض نمود و بر سر
 فائز گشت **و الحمد لله رب العالمین**
 یحفظک سلطان و یحرک وجوده و یقیح کوفه
 بیانه من کانس عطائه و یقدر لک کل خیر از لاف
 کتابه انه علی کل شیء قدير تسلم علیک و علی من
 معک و علی من یحبک و یحذک لوجه الله

اوتیه تکا بشانه عظمه و نقیسه

حدوثنا ذکر بهر ساعت مانع قدس حضرت مقصود را
لایق و سزااست که از پنج دو حرف و چشمه حیات
ظاهر فرمود و آب حیات جاری نمود از کاف
کینونیت کرم ظاهر دان علت وجودت و از نون
عالم حفظ و احاطه مشهود آمد قدرتی در این دو کون
که اگر جمیع ممکنات باین غیر معدوم ظاهر شوند
آخر لا آخر له وصف نمایند بکنه ان برسند
خورا عاجز و قاصر مشاهد کنند سبحان آه
سخنچه اسرار خلیقه از قلم قدرت در هر ورق از
اوراق و حجری از اجحار و در هر جنبی از مایل و جبه
مکتوب و مستور معذک کل غافل و محجوب
مغموس در این عهد و عصر که بقلم بسیار چلیده مبارکه

الملک لے بحر شینی از شیا نوشته شده حزن
این خاتم فلک آنکه ابصار کم یاب است تا شاد
نماید و آذان نایاب تابش نور آفتاب جناناب
کو اهی است عظم بخشش او و بریت او و دریا کجور
اتم بر عطای او و بریت و وجود و بقای کل در ظاهر
ظاهر بهر حضرت مقصود باین دو منوط جل سلطان
و عز عطاء لا اله غیره و الصلوة و السلام علی منظر علم آیه
و شرق السماء و مطلع وجه لہ فی بنظره نقطۃ الانصاف
و محبت شومات اللو هام و نال من اعلى لمقام
قد اتى من ترین بہ لکن و لمقام و علی آله و صحبہ ائین
جعلم آیه او را حدائق عرفانه و عیون جبارہ اعلا
و شمس شرق لارضہ و سماۃ ائین بہم است حکم نین

کتابت در سال
۱۳۷۶
مکتبہ اسلامی
سید علی کریم زاده

الحکمة ولبیان وظهرت اسرار الحجاب بین
 الادیان **نامہ** ان برادر مکرّم که متشرع بود
 بر صحت و سلامت و حکما از توجّه و استقامت
 و تقرّب الی عزیز الوهاب **رسید** بوجهی مشک
 نمودم و حمد حق جل جلاله بجای آوردم چه که مزین بود
 بذکر اولیای او و بعد از جذب و فرج و سرور
 قصد مقام نموده امام وجه جمیع مافیه الورق عرض شد
 و بشارت داده و صفا قانز کشت فرمودند **یا حبیب**
 علیکم السلام **نامہ** ذکر تالزال در دست مظلوم
 بوده و بہت اسکتہ مرفوعی بزرگ و ثنا و اقبال و
 عرفان حق جل جلاله اولیای ان ارض را از قتل
 مظلوم سلام برسان از حق مطالبیم کل را موقوف

فرماید و از او حاکمات حزب شیعه حفظ نماید **المقصود**
 آنچه نزد ان حزب بوده و بہت کثری از غیرت
 محبوب از شریعت محمدی خدا چند و لذت و راحت
 بنصب **قد آتخذوا أموالهم لأنفسهم** اربابا
 من دونہ **ایا** ان حزب بکدام علم و بکدام فعل
 خیر را علم کل و فضل کل میکنند **وکن** المظلوم
 بشهد بانهم جملہ لیس لهم عدل و لا رأی و لا نص
 نسل الله تبارک و تعالی بان یخط کل حزب من
 احزاب الارض اذین یا تون من بعد من او امام **مولانا**
 و عقاید ہم تقریر ہم **تم** ہو اسحاق فقط لمقتدر العلم
 الحکیم **عبد** اهل تحریف ضعیف شد اندوین

علیه السلام آیه و ذکر که اراده حقوق نموده اند این کتاب
 عرض شد **فمورد** حقوق را باو بخشیدیم. **نسند** آنست که
 و تعالی ان یقبل ما اراد من امر عرف. و این اراده را
 با مطار حجت تبدیل فرماید و مزایع اعمال فی سبیل را
 سقایت نماید. **النبی** ما یشهد له بدوام الملک
 و الملکوت. و اما محضوره که احمد فائز شد و در
 این آیات توجیه جایز نه چه که مخیر حکمت است از
 حق میطلبیم مانعین اقرار انصاف عطا فرماید چه
 با انصاف فائز شوند یقین یسین میدهند که غیظوم جز
 اصلاح و تنزیب اراده نداشتند و ندارد این
 سنه چه مقدار از خوش که با مر و اذن توجیه بکعبه الانام
 نمودند الامر بریده و التوفیق فی قبضه یوفی من یستأ

فضل من غنده و هو الفضل الکریم. از حق میطلبیدیم
 تایید فرماید بر معروف. و بما ازله فی کتابه انه هو المقدر
 القدر

زیارت حضرت عبد العظیم و حضرت حاجی میرزا
علیهما السلام

مولد اکر ایچیم آنور المشرق من افق سما
 اعطاء و تجل الظاهر لسطع من اراده اله فاطر السماء
 و مالک ملکوت السماء علیک یا کریم ته المبین و اکر
 العظیم و نوره المبین اشهد انک وفیت بجلالک و
 رعیت حق اله فی مملکتک و شاکل و کنت متمکنا
 بجمهر اوامر و احکامه و عاظمایا امرت به فی کتابه
 انت الذی جعلک اله رافی کاس بیانیه من عباده

وبحر عرفانه في ملكة انت الذي عرفت بتوحيد الله
 وتقديسه عما سواه اشهد انك كنت ركن الايمان
 في الامكان واية الرحمن بين الاديان بك
 اثار الله في العالم وذكره بين الامم انت الذي عرفت
 صراط الله المستقيم وعرفت بنبيه العظيم
 طوبى لك بما فزت بالاقوال والاعمال بعد غرض
 العباد وانكارهم فصر ربهم مالك اليباد و
 نعيم لك يا ايها الثبث بآمال ردا رحمة
 ربك انت الذي جعلك الله ايناس من عنده وادع
 فيك امانا من لدنه وانه سمي بمسيح في كتاب الاسماء
 عليك بهاء الله فاطر السموات والارض والاعلى والاسفل
 اهل الجنة العليا **باسم** عليك شانه وذكرى و بهائه

انت سكنت في ارض رى مقصودك يذكر في بحر عجايبك
 ونذكر انامك واقبالك وتوحيدهم وحضورك
 ولقائك واستقامتك انت الذي اقطعت مسالك
 في الخلق واجتذبت نداء كل الطور من سدة
 الانسان تبارك الرحمن الذي اظهر امره لمسين و
 نباه العظيم انت الذي وجدت عرف القبيص اذ
 تفويع واجبت النداء اذ ارتفع بارشادك
 سرع الطمان الى بحر الحيوان والعاصي الى فوات الرحمة
 والغضبان انت اية الحق بين المخلوق ونور العرفان في
 البلد نسل الله بك وبزوات قلبك عجايب
 عينك في حب مولاك بان يقدر لزايريك اجر
 شرب حيق البيان من كأس عطائه ان ربك هو

المقدر على ما يشاء لا اله الا هو الفضل الفيض لنيل
 العليم حكيم سبحانه اللهم يا الله العالم وسيد الامم
 اسئلك بالاسم الاعظم الذي به يصب صراطك
 وضع ميزانك وبه ماج بحر الجلال ومرت اجال بان
 تغفر له ولابي ولمن آمن بك وباياك اي رب
 تراني قائما لدى رسدك وصفيك سئلك
 به وباياك اكبرى بان تقدر له خير الآخرة و
 الاول ثم قدر له مقام ظل قباب عظمت وخباء
 مجدك انك انت المقدر العزيز الوهاب

زيارات حضرت نبي صلى الله عليه وآله وسلم

بسم الله الرحمن الرحيم

اول ذكر اشرق من افق ام الكتاب واول نور

اللاح من افق الوجه في المآب عليك يا ايها المفضل
 الله رب الارباب اشهد انك اعرفت بما اعرف
 به لسان اقدم وشهدت بما شهد به مولى العالم و
 مقصود الامم انت الذي بك وباشا لك استعكم
 حصن الامر من اعباد وارفع ذكر المقصود في البلاد
 انت الذي ما سئلت فوضا العلاء عن مالك
 الوري والاسطوة لاسرا عن الافق الاعلى وشهد لقلمك
 بشهادتك في سبيل الله فاطر السماء وباتت قارنتك
 الى ان صعد روحك الى الرفق الابدي طوبى لك
 يا نصير ما سمعت وحيت وانت وقيلت الى ان
 دخلت وحضرت وسمعت ما سمع ابن عمران في
 طور العرفان ورايت ما راى الحبيب من ايات

ربه الرحمن اشهد انك فزت باذار الوصال وفزت
 رحيق القرب واللقاء من ايادي عطاء ربك في البدء
 والمآب انت الذي صبرت في الباب آو
 الخضراء ونجح بما ورد عليك واشاكك اهل من
 العدل والانصاف بمصائبكم اتت السماء بالدهان
 واخذت المأخران مشارق الوحي ومطالع العرفان
 طوبى لكم وللذين قصدا مقامكم وزاروا ترقيم ذكركم
 اياكم وما ورد عليكم واستقر بواككم له اسم ربكم وقصودكم
 ومعبودكم ومعبود من في السموات والارضين سبحانك
 يا الهى استكبار بالذين تشبهوا في سبيلك
 وطاروا في هواك على شان ما منعهم قدرة
 العالم عن الاسم الاعظم بان تخفركم ولأبى وامسى و
 لمن تمسك بكلك المثنين يا اله العالمين

فاما نزل الحضرة الوحيد الذي فاز بلقاء اله الخبير الوحيد
 والذين تشبهوا في سبيله وقاموا على خذلانه
 وشربوا تسليم الايمان من يد عطاء ربهم اليكم
 هو القائم على امره والقاهر فوق خلقه
 اول موج علا من بحر رحمة ربك الرحمن عليك يا سر اعرفنا
 وستر لبيان اشهد انك شربت رحيق الوحي
 من يد العناية والالطاف وفزت بلقاء من كان
 موعوداً في الكتب والزر والالوح انت الذي حبست
 اذ ارتفع النداء واقبلت اذ ظهر الانقاس في يوم
 فيه اعرض من في ناسوت الانثاء عن اله مولى اله
 انت الذي وجدت عرف النبأ الاعظم اذ فاح
 وقميص ملك القدم اذ تنوع اشهد انك نصرت

دين الله و... بقلبك ولسانك ويدك الى ان يثب
 نفسك في سبيله وشربت كوثر الشهادة باسمه وحبته
 واخذك سكر سبيد العرفان لانه طرقت تقوادم
 الايقان في هواء لم يسمع فيه الا هزير ارياح غايه ركد
 مالك الاديان انت الذي بمصيبك ناحت
 الذرات وبكت عيون السموات * اشهد بك ظهرت
 كنوز الارض ولسان البحر وبك زين راس العرفان
 باكلية البيان * انت الذي اخذت آريق الحق المحموم
 امام الوجوه وشربت باسم ربك القيوم * البهاء
 المشرق من افق افضل وانهور اللاح من سماء اعدل
 عليك وعلى الدين جامد وامعك واقبلوا الى
 من اقبلت اليه وعضوا عن اعرضت عنه و
 قاموا على نصره الامر معك وفي ظلك

قازوا بلقائك وطافوا حولك اسنك بالآله والآله
 الاسماء بلنا الى بحر توحيدك واسرار كبايك وبرزوات
 المقبرتين في فراقتك وعبرات المخلصين في بحر
 برزخ القبر الشريف ولها مقام الخيف بان تغفر لي و
 لو الدني لمن تقرب او تقرب الي هذا الرس الاطر
 وزاره او يزوره لوجهاك يا مالك القدر اي رب
 اسنك به وبمن اشهد في سبيلك بان تقضي
 لي حاجتي وحوائج خلقت الذين تمسكوا بعهدك و
 ميثاقتك وذاقوا عداوة بياك اكنك انت
 احكام الامر العليم الحكيم

من اراد ان يزور القوم من ارض الميم الذي افق ماله و
 عده في سبيل الله مولد الدنيا فليزده بانزل من سماء
 مشيئة الله الحق العليم

هو المعنى من أفق الأعلى

أول نور ظهر وشرق ولاح وبارق من فجر المعاني عليك يا
حفيظ سيرة المنتهى في ملكوت الأسما، واية الظهور في
مانوت الأنشأ، اشهد لك يا مولى العباد و نور
البلاد بانك كنت مطلع الاتفاق في الأفاق وبتفاهلك
ارتفعت فرائض اهل التفاف الذين نقصوا المشاق
وكفروا بالله ما لك يوم الطلاق بك نصبت ياية
الحق بين المخلق وظهر آياته وانتشرت احكامه و
برزت بنياته طوبى لمن اقبل اليك وآنس بك
زار قبرك ووجد منك عرف قيص ربك و طاف
حوالك وفاز ببقائك ونطق بذكرك بك ارتفع
علم التوحيد على العلم في العالم وشرق نور القدم بين
الأمم بنصرتك خضعت الأفاق وبتوحيدهم توحيث

الوجوه الى وجه الله مرت الأرباب انت الذي كنت
مترجماً لوصي الله وبنينا آياته وحاملاً اماماته و
مهيئاً لأسراره ومخترناً للدلالة عليه ومشتقاً لظهور
انواره ونبعاً لغرات رحمته ومطلعاً لآثاره وعرشاً
لأستواءه هيكلاً احكامه اشهد ان بقاءك قام
المخلصون وبنائك انتبه الراقدون وبقائك
اقبل المقربون وسرع الموحدون بك ظهر الكتاب
وفصل الخطاب وانت المنادي بهم ربك في الحجاب
اشهد في آياتك فتح باب القفا، على من في الارض و
السماء وغطت من سحاب الكرم هطار الفضل و
الخطا، طوبى لك يا بوجه الاصفاء وموجه الايلاء
انت الذي زين الله ظاهراً الارض بدعك وباطنها

بوسلك طوبى لك يا ركن البرهان مطلق العزم
 انت الذي خضعت الاذكار عند ذكرك والاسماء
 عند ظهور اسمك فاه آه يا مقصد الاقصى
 ملك العرش والعرشي بما ورد عليك من الامراء
 والعلما ناله بمصيتك ناحت كينونة السرور
 امام وجه المظهور وصدرت حماته الاضراس على الافاضا
 وبما ورد عليك صعدت زفرات المقبرتين ونزلت
 عبرات الموحدين ترى وتعلم يا الله الغيب وسلطان
 الشهود ان الارض سبقت من دماء اصفياك
 واولياك ولم يكن لهم من ام لينوح عليهم ولا من
 سوس ليغري ابناءهم وناسهم قدور عليهم في أرض
 الطلاء مانح به لواء الاعلى قدر ايت يا ابي عبدك

مطروحا على التراب الذي كان منجذبا بنفحات وحيك
 ونحر كما بارادتك ومشتعل بنار جهك على شان
 سمع كل ذي سمع من كل حق من عروقه آيات بحك
 واسرار ولايتك قد جاهد في بسبك حتى اجماد
 وقام على خدتك حتى القيام له ان صار تحمرا بالكم
 امام وجه العالم وانقوى روضه شوقا للقاءك ووصالك
 يا ملك القدم بذلك ناحت حورية الجاه في
 الفردوس الاعلى وجل انجته العليا وجاه المجد في ملكوت
 الاسماء ولم يكن يا ابي من يحمله لم تقدر لتمام الذي
 قدرت له من قلبك الاعلى في الصحيفة المحررة و
 حملته آسان من امالك الالهى وجدن حلاوة
 خدتك في ايامك وعرفن ما غفل عنه اشراركم

وعبادک ای رب صل علیهما فی جبروتک و ملکوتک
ثم اکتب لهما ما یکدر منه المخلصون عرف فضلك و
غلبتک یا الہی واکمل الاسماء و فاعطری و فاطر السماء
اسئلك بدوہ اشرف و قیامہ علی امرک و
استقامتہ علی خدمتک و انفاق روحہ فی سبیلک
بان تغفر لہ و لو الدنیا و لمن آمن بک و اقبل لک
ثم اسئلك بان تجعلنی ثابتاً علی امرک و مستقیماً
علی جبرک و معروفاً باسمک و غیاً بغیاک لا الہ الا
انت المبین علی ما کان و ما ینکون

اول و جبرک **ایمقر الذی فیہ دفن الباب العظیم علی**
اول نور اشرق و لاح من افق رحمۃ الہ مالک الانام
و اول روح ظهر باسم الرحمن علیک یا مطلع الایمان

و شرق الاحسان اشهد انک سمعت نداء مدد
المنقھی قبل الوری و توجهت الیہا منقطعاً عن کل
ما خلق فی ہاروت الانشاء و شرب من اول کاس
ادار ما یرادی الا لطاف بین الارض و السماء روحی
لنفاک الفداء یا مبدی الخیرات و منظر البیات
لولاک بانزلت الآیات و ما استقر علی امر خلق
الصفات الذی بہ اخذت الزلازل کل القبال
و نصب المیزان و مرت ابحال انی اسئل الہ
بک بان یؤتینی علی اتباع اوامره و یقریبی الیہ
و یجعلنی من الناصرین لامرہ و الزائرین لخبرک
و الائدین بنجاک ملتش بشین یجودک انہ لا یفقد
المستعالی العیز المنان

ان قبل له الحقام الذي فيه ومن اول من آمن بالمسيح
 وقل اول نفحة فاحت من قميص الكبرياء واول عرف
 تفوق من شطرا له مالك السماء عليك يا مطلع
 البقاء ومصدر الامر لمن في الانشاء انت الذي بك
 ارتفعت سما الجود وبك ظهرت طلعة المجدودين
 الحقام المحمود وبك جرت نيايح البيان من الانساق
 وسرت نسمة الله لاهل الاكوان اشهد انك عرفت
 المقصود اذ ظهر يا يحيى وعرفت بالباطن الذي غمض
 عرفانه من على الارض الا من شاء ربك انت
 الذي بك فك الرقيق الخوف وخرق حجاب المعلوم
 الاظهر اسم الله القيوم لمن في السموات والارضين
 اشهد انك وفيت بيثاق الله وعهده وانجبت

من آياته على شأن انقفت روحك في سبيله
 لارض فازت بك ولد يا تشرق بلخاك ولحواء
 استرج بانفاسك انه استفع بك اليه وسليما
 يؤيدني على خدمته امره ويقدر لي ما ينفعني في الدنيا والاخرة
 انه لهو المعطى لها بذل الميسر المحجب

زيادة الجود

هو الالهى اول ذكر البهاء واول شأنا الكبرياء
 عليك يا طلعة الاعلى وخالق الاشياء ورافع
 السماء والاطاق في ملكوت الانشاء بذكر نفسك الاله
 ثم عليك يا رب الارباب ونجى الاجاب في يوم
 الحساب ومطر السحاب ومخرق النفاق ومخرق
 الاحجاب ثم عليك يا خالق المجهوت وملك

للموت وسلطان الآلوت وملك الآلهوت تنزل
 الآيات ومحرق النجات ثم يا طلعة النجات و
 ملك النجات ومبداء الرأث وبشر الذكور
 والآث بالطلعة المستغات ثم عليك يا نور النجات
 ومجرب ماء الشجاج من القلم الرجراج ونجى العباد من
 ملح اجاج ثم عليك يا نور النافع والمقص النافع
 وأسر تسريح ونفخ الروح ثم عليك يا نور البانف
 والطور الشانخ والروح النافع والحبل الراشح ثم
 عليك يا ساذج الوداد ونجى العباد في يوم الحاد و
 طلعة الميعاد وحصل السداد ومقصود الفؤاد ثم
 عليك يا منظر الرذاذ واليك المعاذ ومنك
 الملاذ ثم عليك يا مجرى الأنهار وثمر الأشجار

ومنظر الأزهار وقام الفخار ومجى الأخيار ومقصود الأحياء
 ثم عليك يا منظر الرموز وثمر الرموز وصاحب الكنوز
 ثم عليك يا سر القدوس وقاتل الفاعوس وخالق
 الفردوس وملك الأفريديس وفريق الطاوس و
 الطلعة القدس وبجال الأنس ثم عليك يا خالق
 الوجود وصاحب الجوش ومرتفع الوان و
 السقوش وجاعل الجبال كالعين المنقوش ثم عليك
 يا صاحب المناس ومعطى الخلاص وحافظ أهل
 الأضراس عن السهام والرصاص ثم عليك يا شفي
 الأمراض وقاتل أهل الشرك والأغاض ومخرج أهل
 الحزن والأنقباض والمحق المحض واليك المنقض
 ثم عليك يا منبط البساط وحافظ أولي الخرم

والاحتياط وترفع القصر ومعطى الارتباط وتمدد القصر
 ومقدّر الغلاط في قصر البناط ثم عليك يا قاتل
 العشاق بالحقاقت وشعل الشواطئ في قلوب اولي
 التنبه والايقظ وبديك الاحتفاظ ثم عليك يا طلعة
 البدر والجمال المنيع والسر الرفيع وحفظ الرضيع وبديك
 التميز والترفع ثم عليك يا ذى القل التباريح
 والشمس البارغ والنور البانغ ثم عليك يا اصل التباريح
 ونجى العباد عن الظلم والاعتساف ومعطى اجور الانبياء
 بالانصاف ثم عليك يا صاحب يوم الطلاق
 ورافع سموات الطباق ويا طلعة المخلوق والجمال
 الرزاق لاولي الفقر والاطلاق ثم عليك يا سلطان
 الملوك وراحم المملوك ومذهب الشكوك وماك الأملوك

ومتور السماك ثم عليك يا ذى القدر والجمال والعتقة
 والابجال والرفعة والاستجمال والهيئة والاستقلال
 والفضل والافضال ثم عليك يا طلعة القيتوم ورفع
 الصوم ودافع الغموم وفالق الأنام ومكور الدنيا والآلآم
 ومتور الطلام ثم عليك يا جمال الرحمن وطلعة السجنان
 وحضرة المنان وذى العظمة والأمان والعلم و
 الحرفان ومعطى الأطيافان باولي التوجه والايمان
 ثم عليك يا رافع العلو وخالق التسمو ومقدّر المحو وعال
 الحقو ثم عليك يا طلعة الآلآم والجمال الاضدية والسر
 القدسيه ووجهه الربوبيه وذى الدوام الأبدية والجمال
 التهديه ثم عليك يا جمال الآلآم والنور الباقى و
 السر القدسي والظهور الصمدى والجالس على كرسي الأبدى يا
 طلعة القدر والجمال البهتي

نزلت بناب الابدع

موسى بن اعليم

قد مضت أيام الفرج

والأجتهاج وأنت أيام الأضران بما غاب نجم الأيقان
من سماء العرفان بذلك صاحبت الحصة وذات
أكباد الملأ الأعلى وبكت الأنشياء واضطربت أركان
الوجود وزلزلت قوائم الهيئت وناح المقربون في
الحق أن الحسن الفوق روحه وحسين ماعنه في
سبيل الله مالك الملك والملكوت وسلطان
الوجود وكبروت ومن قبلهما من سمي بكظم الذي يشهد
في هذا الأمر وناحت في مصيبت سدة المنتهى أهل
الفرود في العشي والاشراق أن يا قلم الأعلى وجه
بوجهك من الصادق إلى الخفاء وزر شهدائي شهادتي من
قبله ما لو تفرس في كل أرض تجد فيها عضواً من

أعصا أذن قطع في سبيد وجبال الجبال وبذلك صلح
وناح بكل عظمي وبكت عيون غياتي وصعدت زفرائي
وزلت عبرتي وحرقت قلوب اصفياء حث فذة
أولني يا قلمي هذا اليوم ينبغي أن يرتفع فيه صرير كنج
بكائك بما ورد على المظلوم وأولني من مظالم الظلم
والاعتساف ومطالع العقدة الذين مافازوا برحق
الانصاف في هذا اليوم الذي توترت الأفاق من
هذا الاشرار نخ يا قلمي لغيتي وبلائي وطمع المظالم
ومظلمتيه احبائي اذا قصدت ارض الخفاء وقبرت
اليها ووجدت قهراً ما قم لقاء رأس المجيد وزره بما ذكره
الغیر المجيد وقل **جوهر عرف** تصدق من قبض رحمة
ربنا العلي الأبهي عليك يا ايها المقبل إلى الأفق الأعلى

وَأَن طَاقَ ثَبَاءَ مَالِكِ الْأَسْمَاءِ فِي مَلَكُوتِ الْأَنْشَاءِ اشْهَدَ
 أَنَّكَ خَرَقْتَ الْأَحْجَابَ وَبَدَّتِ الْكَائِنَاتِ وَأَنْتَ
 بِالْغَيْزِ الْوَتَائِبِ فِي يَوْمٍ فِيهِ وَضَعَ كُلُّ ذَاتٍ حُلَّ حُلُمِهَا
 وَقَامَ آتِئَاتُ الْمَلَائِكِ احْرَشْ وَأَشْرِي أَنْتَ الَّذِي مَا
 مِنْكَ إِحْجَاتٌ عَنْ مَنَزْلِ الْآيَاتِ وَتَسْبَحَاتٌ عَنْ مَنَازِلِ
 الْأُمُورِ الَّذِي خَضَعَتْ لَهُ الْبَيَّاتِ أَنْتَ الَّذِي مَانَعَكَ
 فِي آلِهِ لَوْمَةُ الْأَئِمِّ وَشِمَاتَةٌ تُشْمِتُ قَدْ بَدَّتِ الْعَالَمَ
 وَاخْذَتْ مَا نَزَلَهُ مَالِكُ الْقَدَمِ وَمُسْلَطَانِ الْأَمِّ
 اشْهَدَ أَنَّكَ طَرَفْتَ بِقَوَادِمِ الْإِيقَانِ إِلَى أَفْقِ آخِرِنِ
 إِلَى أَنْ دَخَلْتَ سَجْنَ الْمَظْلُومِ وَزَرْتَ رَبَّكَ الْمَعِينِ الْقِيُومِ
 وَرَأَيْتَ مَا مَنَعَ عَنِ الْكَلِيمِ وَسَمِعْتَ مَا سَمِعَهُ الْحَبِيبُ وَ
 شَرِبْتَ رَحِيقَ الْوَصَالِ وَفَزْتَ بِمَقَامِ الْقُدْرَةِ الْقَرِيبِ
 وَاجْهَالِ أَنْتَ الَّذِي وَجَدْتَ حَلَاوَةَ الْإِنْدَاءِ وَ

سَمِعْتَ خَبِيرَ كَوْنِ الْإِتْقَانِ وَخَفِيفَ سِدْرَةِ الْإِنْتِخَانِ قَائِلًا
 لَمَعَاءَ وَجْهِ رَبِّكَ مَالِكِ الْأَسْمَاءِ وَفَاطِرِ السَّمَاءِ طَوْبِي
 لَكَ يَا أَبَا بَدِيْعٍ وَلَا يَنْبَغُ الَّذِي بِهِ تَزَلُّزَتِ الْكَانِ
 أَحِبَّتْ وَكُسِرَ ظَهْرُ الْأَصْنَامِ الَّذِينَ يُمِثُّونَ بِأَثْوَابِ الْعِلْمَاءِ
 بَيْنَ طَوَاءِ الْأَنْشَاءِ قَدْ شَهِدَ اتِّحَقَ الْمُنْعِ بِأَقْبَالِكَ وَقِيَامِكَ
 وَنَصْرِكَ وَهَيْفَا مَسَاكِنُ وَإِقَامَتُكَ وَالطِّينَانُ
 أَنْتَ الَّذِي مَا خَوَّفَكَ الْأَلُوفُ مَا مَنَعَكَ صُلْبُ الْبَرِّ
 فِي يَوْمٍ فِيهِ صَفَّتِ الصُّفُوفُ لَطَفَاءَ نُورِ الطُّمُورِ وَجِئْتَ
 قِبَالَ الْأَرْضِ وَظَهَرَ الْقَرَعُ الْأَكْبَرُ مِنْ لَبِثِ نَعِيمِ الْكَوْنِ
 لَأَنْبِكَ طَوْبِي لَكَ مَا قَرَّمَا بِشَهَادَةِ اللَّهِ فِي هَذِهِ اللَّوْحِ
 اشْرَقْتَ مِنْ أَفْقِ سَمَاءِ شَمْسِ الْكَلِمَةِ أَتَنِي أَنَا إِلَهُ رَبِّ
 الْعَالَمِينَ أَنْ يَاجْهَالَ الْقَدَمِ مَرَّاهِلُ أَنْ يَذْكُرَ عَظِيمِكَ

الذي كان معك في خبايا ذلك وسر ادق مجرك
 وكان في الصباح والساء حاضراً امام وجهك
 ساجداً للطلعك وخاضعاً لسلطانك ومتابلاً
 بارادتك وتحريراً بشيتك هو الذي سمع منك
 واريدته جالك واسكت في جوار رحمتك وسقته كثر
 وجيك وشرقة بظهورات فضلك وثوبات حرمتك
 وفوضت عليه سقاية بيك احرام من الانام طوبى
 لمقبل اقبل اليك ولرازقته مضجعا وزارك
 بما انزله الرحمن في حقك انت الذي اسلمت الروح
 لوجه ربك وكنيت معه من قبل في ارض السر وخرت
 الغيرة جبال نفقه وحاجرت معه له ان دخلت الجن
 هذا المقام الكريم الذي تنور بانوار العرش العظيم
 سبحانك يا مالك السماء وفاطر السماء اسلمك بحج

عليك وسما حلتك بان تقدر لمن زار اجتك ابر
 من فاز بنجدهمك وطهرهم عن كل ما لا ينبغي لامرك
 ثم اغفرهم بكونك وفضلك ثم كتب لهم من قلبك
 الا على خير الآخرة والاول انت انت رب العرش والعرش
 وانت انت المقدر القدير

هو **اول** ذكر خرج من لسان الغبطة والكبرياء
 عليك يا ايها الورقة العليا والمشرقة من افق الامر في اليا
 مالك السماء اشهد انك اقبلت له الافق الاعلى و
 فزت به لا فانه كثر الورى واشهد انك حملت ثبته
 والبلايا في سبيل الله فاطر السماء وكنيت في الامر على ان
 فاخته بك في آله لولا الآثامات ولا اعراض المشركات
 طوبى لك ولمن حضر مقامك وارادك بما ظهر من قلم الله
 العلى الابصى الذي جب الظالمون في حصن مكانه و

اشهد انك اسلمت اروح في الفراق بعد ما كنت مشقة
بنار الاشتياق في ايام الله ملك يوم امتلاك سخا
لقوم ما عرفوا انك وما شربوا كاس ذكرك ونجما
لمن يذكرك بما ذكرك به الله في الصحف والالواح

في الودع الزائدة

قد نزل من ملكوت القدم لاسم الله الذي سمي بحسن نسبة
الى نفسه الميمم العزيز القيوم فلو لم ينفهم زورته ويكون
من الزائرين ويتقربون به الى الله العزيز المجوب

بسم الله الميمم الابدي

اول بهاء ظهر وشرق عن مشرق البقاء واول ضياء
لاح عن مطلع السناء واول رحمة نزلت من سحاب
الكبرياء عليك يا من قد ترك السمع اشارات
اهل الانشاء ونسبك عن ظهرك نفس العبد الاعلى ومطلع

امره بين الارض والسماء وايدك بروح الاكبر في ايام
التي ترزلت فيها افدة اولي النجاة وارتفع ضجيج كل الاشياء
الى مكاس القصور وسدرة المنتهى اشهد الله وجله
وسكان جنة المأوى ولهم نعم استقروا في غرفات المحرر
خلف حجابات القضاء بانك شربت رحيق الايمان
من ايدى افضل من لدن ربك الرحمن وطلعت
بقعة الرضوان تقرأ الذي فيه استضاءت انوار السجنان
وفرت بمواهب الله لمقدّر العزيز المتان واشهد
انك كنت مؤمنا بالله وموقفا بآياته وندعنا بسلطان
ومقرأ بفردانيته ومعترفا بوحدة ائيمته وخاضعا لاهله
وخاشعا لمظفره ومطلع حباله وشرق ظهوره ونجمن
وجهه وكمن آياته واشهد ان روحك سترق الى الارض

وكان مطهرًا من حجاب أهل الأنثاء، ودخل نظر الكبري
 فلعن آله الذين هم ظلموك ودخلوا متعرك وغاروا الذين هم
 كانوا في حولك وضيعوا حرمتك واساروا ذوي
 قرابتك وكانوا من الظالمين. **واشهد أن في ربك**
جبروت موع الموحدين وحرق قلوب المخالفين
اشهدك يا آلي على موقفي هذا ولديهم تتقروا على سر
 البقاء ثم ملائكة الذين يطوفون في حول عرش جلالك
 العلى الأعلى بآية أنت بك وبآياتك الكبرى حين آتيت
 انقضت فيه سماء القضاء وآتت منظر نفسك على
 ملكوت السماء وبالذين هم سبوا آية قبيل خلق الأرض
 والسماء ودخلوا في ظل غيابة وشربوا عن كأس حمته
 وارقوا بسطانه وأمر فوا بعظمته واقدره وسجدوا

تتمت
 بوجه المخلصين

عند اشراق انوار وجهه وكانوا من المقبلين في الواح
 من قلم الأمر مكتوباً. **واشهد يا آلي** وربى بان الذي
 ظهر في ملك الأيام انه لجهانك في ظهورك وبروزك و
 قدرتك وسلطانك لمن في السموات والأرض
 فطوبى لمن خفقه وسمع ندائه واجاب امره وطاف حوله و
 قصد بابه فيقول لمن ظلمه وأكرا امره وجادل بآية وجاد
 بنفسه وكذب بجهانه وقام على الأعراض تلقاء
 وجهه واستبكر عليه وكان من المرضين في الكتاب كورا
 واسلك يا آلي في هذا الموقف الشريف نفسك العلى
 الأعلى وبرز الطور الأطر الأبدي الذي به شرفت
 والسماء وطلعت شمس القضاء عن افق البدء بان
 تستقيم يا آلي قد مای على هذا الصراط الذي زلت

عليه كثر الأقدام ثم جعلني ناظراً إلى شطر رضائه وتوجهاً
إلى صرح قدس كبريائه وثابتاً على حبه وموقفاً بما يظهر عن
وسيقماً على ما اراد وأنت انت الغافل لما تشاء
وأنت انت على كل شيء قدير. فيا ألقى أقسمك بالذوار
وجهاك الذي احاطت المكنات وجرحت التي
سبقت الموجودات بان لا تجعلني محروماً عن نفحات
قدس عنايتك والطائف ولا مأثوراً عن ميوصل
رحمتك وموابعك ثم اقمني بسطائك على
جبهك وذكرك ثم انقطعني عن من يواك ثم احفظني
يا ألقى بان لا اجادل بابائك حين ظنوا منظر امر
ورثا رق وجيك ومطالع فضلك ثم افتح يا ألقى
بصري بان اعرفك بك لا بدونك ولين
أنتك بشي عما خلق بين السموات والأرض وأنت

كنت بجيشي عليماً. ثم اغفر لي يا ألقى وألبني وأمنني
نسبهم إلى نفسي ثم ازل عني كل خير قدرة لعبادك
الأصفياء ثم اجعل لي مقعد صدق في جوار رحمتك الكبرى
ثم طهرني عن كل ما يحجبني عنك ثم استعذ لي للعالم
في قيامته الأخرى وأنت انت الذي في قبضتك
ملكوت الأرض والسماء. وأنت قد كنت لعبادك
رحيماً.

قد نزلت في مستهزئهم
انها اشتعلت ناراً

ربنا قبل ان تمسها وانا سترنا في حياتها
فلما ارتقت الى الرفيق الاعلى كشف الله الحجاب وعرفنا
عباده ومن اراد ان يزور آلاء الكبرى التي تشهد
من قبل
فليزر بهذه الزيارة

بسم الله الرحمن الرحيم

أَنْ يَأْتِيَهُمُ الْآلُفُ مَا أَخَذَكَ أَهْرُورُ فِي أَيَّامِ رَبِّكَ الْعَلِيُّ الْأَعْلَى
لَتَعْنَبَنَّ عَلَى أَفْئَانِ سَدْرَةِ الْمُنْتَهَى نَبْعَاتُ الْجَهَّاءِ وَلَكِنْ
سَتَّكَ الْمَصِيبَةُ الْعُظْمَى إِذَا فَجَّحَ مِنَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاءِ
ثُمَّ أَذْكَرَ مَا وَرَدَ عَلَيْكَ مِنْ ثَوَابَاتِ الْقَضَاءِ الْبَحْرَى
وَمَوْعٍ مَنْ فِي لُجْجِ الْأَسْمَاءِ فِي بَهْدِهِ الْمَصِيبَةُ الَّتِي فِيهَا مَهْمَزٌ
الرَّضْوَانِ وَتَزَلْزَلَتِ الْأَكْوَانُ وَضُطْرِبَتْ حَقَائِقُ
الْأَمْكَانِ وَبَكَعَيْنِ الْعُظْمَى عَلَى عَرْشِ اسْمِهِ الرَّحْمَنِ
وقل أَوَّلَ حِمَّةٍ نَزَلَتْ مِنْ سَحَابِ مِثْقَلِ رَبِّكَ
الْعَلِيُّ الْأَجْمَعُ وَأَوَّلَ ضِيَاءٍ أَشْرَقَ مِنْ أَفْقِ الْبَقَاءِ وَأَوَّلَ
سَلَامٍ طُهِرَ مِنْ لِسَانِ الْعُظْمَى فِي مَلَكُوتِ الْأَمْضَاءِ
عَلَيْكَ يَا آيَةَ الْبَكْرِى وَالْكَلِمَةَ الْعَلِيَّاءَ وَالذَّرَّةَ الْنُورَاءَ
وَالطَّلْعَةَ الْأَحْيَاءِ فِي جَبَرُوتِ الْقَضَاءِ كَيْفَ أَذْكَرُ

مَصَائِبُكَ يَا آيَةَ الْوَرَقَةِ أَحْمَرَاءَ تَائِهَةً مِنْ بَقُولِكَ
عَنْ شَجَرَةِ الْأَمْرِ سَقَطَتْ أَوْرَاقُ سَدْرَةِ الْمُنْتَهَى وَكُفِّرَتْ
أَفْئَانُ دَوْحَةِ الْبَقَاءِ وَبَسَّتْ أَغْصَانُ شَجَرَةِ الطُّوبَى
وَاسْتَدْرَجَتْ قُلُوبُ الْأَوْلِيَاءِ وَاصْفَرَّتْ وَجُوهُ
الْأَصْفِيَاءِ وَتَشَبَّهَتْ أَفْئِدَةُ الْأَتَقِيَاءِ فِي أَجْنَةِ الْمَلَأَى
وَنَاحَ رُوحُ الْأَمِينِ عَلَى مَحْضَرِ الْكِبَرِيَاءِ وَصَاحَتْ
سَكَّانُ الْأَرْضِ وَالسَّمَاءِ أَنْتِ الَّتِي كُنْتَ لَوْجَةً
الْأَمَاءِ شَآتَى الْعَدَى وَلَجَّيْنِ التَّقْوَى غُرَّةَ الْغُرَاءِ
وَبَكَبَتْ ثَقَّتْ سُبُحَاتُ الْأَدْنَامِ عَنْ وَجْهِ الْأَمَاءِ
وَبَكَبَتْ زَيْنَتْ بِهَا كُلُّ مَنْ يَطْرَازُ ذِكْرَ مَالِكِ الْأَرْضِ
وَالسَّمَاءِ أَنْتِ الَّتِي إِذَا سَمِعْتَ نِدَاءَ الْإِلَهِ تَلَوَّقْتِ
أَقْلَ مِنْ آيَةٍ وَسَعَرْتَ إِلَيْهِ مُنْقَلِبَةً مِمَّا سَوَاهِ وَ

أمنت به وبأياته الكبرى وعرفت منظر نفسه في آياته
بعد الذي فرغ من في السموات والأرض والآدميين
أسكنهم يد إرادة ربك على الأبوي ونجاهم من غيبت
أنفس والهمى أنت التي كنت غريبة في وطنك
أسيرة في بيتك وبعدة عن ساحة القدس بعد
اشتياك وممنوعة عن مقر اقرب بعد ثوبك
وتوجهك أنت التي لم تزل حركتك إرياح شمسية
ربك الرحمن كيف شاء وأراد وما كان لك من
حركة ولا من سكون إلا بأمره وأذنه طوبى لك
بما جعلت شيتك فانية في شيتك ومرادك
فانيا فيما أراد مولاك أنت التي ما منعك
إشارات أهل النفاق عن نير الأفاق ولا عن
أهل الشقاق عن مالك يوم السلاق وقد فويت

المساق في يوم تشاخصت فيه الأبصار ونقص النجا
عن حول منظر نفس ربك المنجأ الأقليل من الأخبار
فأه آه في مصيبك منع اعلم عن بحران ومرت
رياح الأحزان على أهل الجنان وبها انفصلت الكائنات
كلها عما معه ونظرت على صور الحروف المقطعات
في أوائل سور الكتاب وبها أخذ القول حكم القيود
في عالم البحروت وليس اليه لا ثوب الصورة في ملكوت
القضاء فو تحك يا أيها الورقة الباقية صعب
على أن أرى الدنيا ولا أراك وأسمع جبر الورق ولا
أسمع نغامت في ذكر ربك العلي الأبوي تائه
بخنك خزن الأشياء فما خلق في ملكوت
الأنشأ وليس مطالع الأسماء أو باب السوداء

فكيف اذكر يا حبيب البهائم ايام التي فيها تعقبت على فنان
 بفنون الانحان في ذكر ربك الرحمن وبنعماته في
 ثناء ربك العزيز المنان وارتفع حقيق سدة ايلان
 وهدى ورقاء اعرفان وخرى ماء الحيوان ويزر ارياح بخان
 وزقاء ويك اهش في ذكر ربك العزيز المستعان
 انت اتي تبيح كل الوجود رب العزيز الودود و
 بعدك تملك الورقاء وركبت الارياح وخبث مصباح
 الفلاح وجدت مياه النجاح عنت عمن ما شهدت
 في وجهك نضرة الرحمن وما كنت بما ورد عليك
 من الاضران وخرست لسان لا يذكر من ملا الاكلان
 فيا بشرى ايام فيها تحركت على الشجرة وتغنيت عليها
 بايات الاحديه واستجديت به فؤاد كل امه خاشعة خاضعة

التي ارادت ربها بوجهه ناضرة ضاحكة مستبشرة فخرنا
 ليك ايام اتي فيها غطي وجهك وترطورك في
 لعلك فاه آه يا ايها الورقة الاحديه والحكمة الاولى
 والاذقة القديسه واشهر الآتيه واطلعت الامانيه و
 الآتيه الاموتيه والروح المكنوتيه في مصيبتك مستعجلا
 عن مواجها والاشجار من اثمارها والآيات من ازلها
 والكلمات من معانيها والسماء من زيتها والارض من
 انباتها واهيا من جرياتها والارياح من هبوبها ولوانه
 اذكر رزايك على ما هي عليها ليرجع الوجود لمعدم ويرفع
 صرير قلم القدم لم ادري رزايك اذكره بين ملاي الانا على
 اذكر ما ورد عليك من احبابك او ما ورد عليك من
 اعداء الله رب الآخرة والاولى انت التي حملت

في سبيلك ما لا حيلة لهم من القانات وبهجرة موع
 القاصرات في الغرفات وخرن حريات افردوس
 على وجه آيات وعزرن روض حق طلعات الافريدوس
 يا وردة احرار بمصيبك تغير وجه الظهور وبذل السرور
 واضطربت اركان ابيت المعمور وطوى ريق المنور فاه
 اه بمصيبك قبل كل الوجود من اغيب واشهود حكم الموت
 بعد احيات وليس شية الاوليته رداء الاسماء والحقا
 ولما انصبت رزاياك على نهر الاغظم الذي كان مصفا
 عن الألوان تفرقت وصارت اربعة انهار واخذته
 الألوان المختلفة واسم دوات الارضية فلما القيت
 على ركن الاول من كلمة اتقوى تاخرت فيها حرف الاء
 لخرنما واستقرت حرف الف في ظهرها ما احرق قلبها
 وكبد البهاء فلما قرئت على النقطة الاولى صاحت

اضطربت وزلزلت وظهرت على هيئة الحروفات في
 الصالح فلما سمعت نقطة العلم تجت وناحت و
 اختلفت وتفرقت وفصلت وظهرت من العلوك
 متفرقات ومظاهر مختلفة وبها استبكرن مرابا ما
 على اله في يوم فيه شهد كل الذرات بان الملك لله
 الواحد المقدر القهار تاله بما ورد عليك من اعدك
 كما وان يستيق العدل فصل ربك ولقد رحمة التي
 لكل الاشياء فاه اه يا كلمة البهاء والمستشبه في سبل
 البهاء كم من ليال كيت على افراش ثوقا للقاء البهاء
 وكمن ايام حترقت بنار الاشتياق طلبا لوصال
 البهاء وتوجها الى وجه البهاء الذي لا يرى فيه آتاه
 العلى الاعلى وانك انت ما اردت من وجهه الا وجهه

ويشهد بذلك اهل علم الاعلى ثم اهل حروب البقا
 عمن ما شهدت فيك اية التوحيد وظهور التفرقة يا ايها
 المذكور بل ان البقاء ماله حكم ان ينشئ ليجل ان يرجع
 اليك يا فخر الرجال طوبى لك بما طهر الله في
 ازل الازال عن شبهات اهل الضلال وخطئك عن
 الزلزال وانه لو لم يزل لم تعال واليه يرجع حكم المبدء و
 المال . اشهد بانك كنت ورقة لم تزل حركتك
 ارباب مشية الله وما اخذت اشارات اهل الانفاق
 الذين نقضوا الميثاق وكفروا بالله مالك يوم اطلاق طوبى
 لانه انت بك وسمعت ذكرك وتمسكت بحبل
 جنتك واستقرت بك الى الله موجودك خلقتك
 واتي ما وافق جنتك خالصاً لوجه ربك انما صا

من غاية التي اختصك الله بها وانجته لمن اقبل اليك
 وبكى عليك وزارك بعد موتك يا ايها المستورة في
 اطباق آثر اب ان جسدك ودية الله لخير الزواجا
 في لطن الارض وروحك ستر في الافق الابسي و
 ارفيق الاعلى اللهم يا آبي وال من والاه وعاذ من
 عاديا ونصر من نصرنا وارزق من زار ما خير الدنيا و
 الآخرة وما قدرته للتبصير من خلقتك والمخلصين
 من بريتك وانك انت مالك الملوك وراحم
 الملوك وفي قبضتك ملكوت كل الارض والسماء
 تفقد ما تشاء لا اله الا انت رب العرش والعرشي
 ورب الآخرة والاولى . سبحانك اللهم يا آبي سالك
 بمنظرفك العلى الاعلى وبنظور آتكم الكبرى و

بيايک التي احاطت الأرض والسماء ثم بهذا القبر الذي
 جعلته اوعية جنت ومقروقة من اوراق سورة
 نورك بان لا تطردني عن بابك ولا تجعلني محروماً
 عما قدرته لأصفيائك اي رب اسئلك بك
 بها وبمظاهر الاسماء كلها بان لا تدعني نفسي ومولائي
 ولا تجعلني من الذين هم غمضوا عليك وعرضوا عنك
 في يوم أدين فيه استوي عرش رحمتك وتجليت
 على كل الأشياء بكل اسمائك فاشترني يا الله من سبيل
 عرفائك وكوثر غايتك لأجعل به مقطاعاً عما
 لوأك ومقبلاً لحرم وصلك ولقائك وانك
 انت المقدر على ما تشاء والاله الا انت المتعال عن
 الوهاب اي رب اسئلك بنار التي اشتعلتها

في صدره بورقة التي تحركت من ارباب مشيتك
 ونطقت على ثنائيك بان تشتعل قلوب عبادك
 من نار جنت ليقطعن عن أيديهم كفروا ويقبلن
 وجبك ثم انزل يا الله على عبادك المنقطعين
 واجباك الثابتين خير الدنيا والآخرة ثم اغفر لنا
 ولآبائنا واهلنا وانا وانا وانا وانا وانا
 وذوي قرائتنا من الذين آمنوا بك وبيايكت
 كما فو امقر بوحدانيتك ومعترفاً بفراديتك
 ونذعننا بامرک وما طلقاً بشنائك انك انت الذي
 لم تزل كنت قادراً ولا تزال تكون حاكماً لمنيعك
 اسم عن اسم ولا صفة عن صفة كل الاسماء حاو
 لنفسك وطائفة في حوكم ومنقادة لملكك

وخاشعة لدى بوارق انوار وجهك وانك لم
تزل كنت وتكون مقدرًا عن خلقت وزيارتك
وبذلك يشهد نفس وكل الذرات ويسنون في كسوتها
من خلق من الارضين والسموات لا اله الا انت المقدر
المتعالى الهللا

هذا انزل الله الذي استشهد في الدنيا بطاعة المؤمنين
يخبر بها الملأ الاعلى وناس اهل الجنة العليا والسموات
العاليات الذين اتفقوا لهم وبهم في سبيل الزوال
الارضين والسموات

بسمه الاقدس المقدم اعظم الاربعة الاربعة

اول عرف نضج من قميص غايه الرحمن واول نفحة فاحته
من رياض العرفان واول نسمة سرت عن بين العرش

عليك يا بتر الاسماء وستر الامر في ملكوت القهار
انك اقبلت في الافق الاعلى اذ اعرض عنه اهل الارض
واجذبك نداء فاطر السماء عذبت ان قصدت
الغاية القصى والذروة العليا وادركت ما نزل به الرحمن
في الفرقان يوم تقوم الاسباس والاملاك الايمان
انك وجدت عرف الايام وشربت حريق العرفان
من يد عطاء من بيده ملكوت ملك السموات والارض
وفزت بما كان مطورا في كتب الله وكنونا في علمه
لها قصد قصد مقامك وتوجه في شطرك وزاررك
انت الذي فزت بقاء يوم فيه ارفع حيف سيرة المنتهى
وصير لعلك الاعلى وكن من الذين بشرتهم الحسن قبل العرفان
ان اخرج القوم من اطلالت في انوار وذكركهم بالام الله
اشهد انك سمعت نداء الصور اذ نفخ فيه ورايت الرحمن

اذا شرقت بنور ربها وسمعت نداها اذ حدثت
 اخبارها انت الذي ما اضطررتك ظلمات
 انشائه وشرائطها قدرتها وفوت نفحاتها وقلبت
 اليها اذ اعرض عن نظرها من على الارض الآمن
 شأه الله موجدوها وسلطانها انت الذي قوت
 بقوات الرحمة اذ ارتفع خيرها ونداء الله رة اذ
 ارتفع خفيها وكنيت سيقماً اذ ارتفعت فرائض الانام
 من خشية الأيام وكنيت مجيباً اذ ارتفع نداء الله في
 يوم القيام انت الذي بك فترتقرب البيان في
 الأسكان ونصبت خيام الغطة على اعلى الأعلام انت
 الذي فزت بانوار شمس المعاني اذ اشرقت من افقها
 وبكوث الحوان اذ جرى من قلم الرحمن وكنيت قائماً
 اذ قام اهل القبور وما ظراً اذ ظهر حكم الشهور اشهد

قد بك ما دل ووجهك ما تغير وقلبك ما اضطرب
 اذ اخذت ازلازل قبائل الارض كلما الآمن شأه الله
 مولد السماء قد كنت فائزاً ببحر الايقان اذ ما له لقيم
 في تيه الاوئام انت الذي وجدت نفحات الكلمة للعلماء
 والفردوس الاعلى قبل الاشياء ورايت ما كان مطوراً
 وعرفت ما كان مكتوناً وآمنت بمن كان موعوداً
 في كتب الله وسطوراً في صحفه وزبره بك وباشراك
 فتح باب القصر على وجه العالم ونصبت راية العدل
 بين الأمم ونخصوكم خضعت الأعناق في يوم البشاق
 وشرقت الأفاق بنور الاتفاق بكم ظهر صراط الله المستقيم
 واهله المحكم المتين وكم ماج بحر البيان بين الأسكان
 وسرت نسمة الرحمن على ابله ان انتم مطالع نور
 الأحديّة ومخازن حكمة الله البالغة ومنفاتيح ابواب العلم

وَأَشْرَعِيهٖ أَنْتُمْ حَزَبَ اللَّهِ وَجَنَدَهُ وَبِزَانَ اللَّهِ وَعَدَلَهُ
بِكُمْ أَشْرَقَتِ الْأَنْوَارُ وَكُشِفَتِ الْأَسْرَارُ وَهَطَرَ الْحِجَابُ
وَبُيِّنَتْ حُكْمُ الْكَلَامِ أَنْتُمْ كُتِبَ إِلَيْكُمْ مِنْ خَلْقِهِ وَصُفْوَتِهِ
بَيْنَ عِبَادِهِ وَأَنْتُمْ لِمَا لَمْ يَجْرُ الْهَرَقَانُ وَمُشَارِقِ الْأَمْرِ
بَيْنَ الْأَمْكَانِ بِكُمْ تَرْتِيقُ دِيَارِ كِتَابِ الْوُجُودِ وَفَتْحِ
بَابِ الْوُجُودِ عَلَى مَنْ فِي الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ فَأَوْ آوَاهُ بِمَا
وَرَدَ عَلَيْكُمْ مِنْ الْأَخِيرِينَ فِي يَوْمِ الدِّينِ بِمُصِيبَتِكُمْ نَاحِ
رُوحِ الْأَمِينِ وَصَاحِ الْمَلَاءِ الْعَالِينَ وَصَهْرَتِ أَوْرَاقِ
سِدْرَةِ الْبُنْحَى وَبُكَّتِ الْعِیُونَ فِي أَسْجَةِ الْعِلَى وَزَلَزَتِ
أَرْكَانُ الْكَلِمَةِ الْأُولَى وَضُطْرِبَتِ أَفْئِدَةُ خِجَارِ الْمَجْدِ عَلَى الْحَقِّقَةِ
النُّورِ وَأَبْجَادُكُمْ أَهْتَرَتْ أَرْكَانَ الْعَرْشِ وَفَرَّقَ
أَصْحَابُ السِّفِينَةِ أَحْمَرَ آءٍ عَلَى كِبَرِ الْأَسْمَاءِ وَأَخَذَتْ

الْأَطْلَقَةُ مَنْ فِي الْأَرْضِ وَالسَّمَاءِ بَخْرَكُمْ تَرْكُنَ حَوَارِيَاتِ
الْغُرَفَاتِ مَقَاعِدَ تَهْنِ وَتُوجِّهْنَ إِلَيْكُمْ وَنَحْنُ عَلَيْكُمْ نَحْنُكُمْ
بُكَّتِ عِیُونَ أَهْلِ الْفُرُوسِ الْأَعْلَى وَكُنَّ قِبَابُ النُّعْلَةِ
خَلْفَ قَلَمِ الْكِبَرِيَاءِ وَبُصِيبَتْكُمْ أَسْتَرْبَ كُلِّ ذِي طُنْ
وَأَسْتَنْزَلَ كُلِّ ذِي مَقَامٍ وَضُطْرِبَ كُلِّ ذِي طِينَانٍ
وَصَاحَ كُلُّ مَقْبَارٍ وَنَضَعَتْ كُلُّ ذِي عِلْمٍ وَتَبَدَّلَ كُلُّ عِشٍّ
أَشْهَدُ أَنْ بِمُصَابِكُمْ نَفْسَ حِلِّ الْكَرَمِ مِنَ الْعَالَمِ وَ
انْقَطَعَ عَنْ حَيَاتِهِمَا نَظَاهِرُ الْقَدَمِ مِنَ الْأَمْرِ سُبْحَانِكِ
يَا إِلَهَ الْأَسْمَاءِ وَفَاطِرَ السَّمَاءِ تَرَى بِمَا كُلُّ عَاشِقٍ نَكِ
مُطْرُوحةً عَلَى تَرَابٍ لَيْسَ لَهُمْ مِنْ نَوْسِ الْأَنْسَاءِ
رَحْمَتُكَ الَّتِي تَمُرُّ عَلَيْهِمْ فِي الْأَسْحَارِ وَتَنُوحُ لَهُمْ بِالْأَيْنِ
بِالْأَحْجَارِ قَدْ أَخَذْتُمْ جُذْبَ نَدَائِكُمُ الْأَحْلَى عَلَى

شأن أقطوا عن الدين مقبلين له أفكأت الأعداء
عباد و فوا بعدك و يشاقت و سرعوا الى مقام
القداء رجاء ما عندك و اثرت كلمتك العليا فيهم
و خضعت لعظمتك عنانهم اولئك عباد مكرمون
الذين جاءهم و افي سبيلك حتى اجماد و نصر و امر
حق انصر و ما منعهم جنود الأرض عن التوجه اليك و ما
خوفهم سطوة الملوك في اظهار سلطانك من بينك
قد قاموا و قالوا اما اقتضرت به جلود ابطالهم و نزلت
اركان المعتدين اى رب اسلك بهم و زبركهم
في آشوق و الاشتياق بان تغفر له و لو الذى و
لمن اقبل يا ملك لم يشاق في يوم اطلاق اى رب
اسلك بهن الركن الاطر و ارب المقدس المعظم

هذا شأن دابة بها كبرهم و ذوقهم يومهم

بان كتب لبعدهك هذا من قلمك الاعلى خير الاخرة و الا
انك انت رب العرش و الهى لا اله الا انت الغافر
البازل العطوف الكريم

موله من المحزون

ان يا قلم
قد آتاك مصيبة كبرى و رزية عظمى التى ناحت بها
القدوس الاعلى و انجته اعليا بها صعدت الاخرى
الى ان بلغت اذيال رداء الرحمن طوبى لهما قصده
خدمتهما في حياتهما و ازارنا بعد صعودنا و عروجنا و
لانه قصدت تقامها و تقربت الى الله بها البهائم
المشرق من افي غرة الغمام و انوار الظاهر اللامع
من سماء اسمى الابرار عليك يا ثمرة سدة المنى
و الورقة المباركة انواراً و نيرة من تسم بظهوره
ملكوت البقاء و ناموت الالف تشهد انك اول

ورقة فازت بكأس الوصال في الوفاق وآخر ثمره سلمت
روحاً في اخراق انت التي ذاب كبدك وحرقت
فؤادك واشتعلت اركانك في بعدك عن بحضور في
مقام جعل الله شرق آياته ومطلع منياته ومظهر اسمائه
ومصدر احكامه ومقر عرشه **يا رقي** وعرف جنة
رضائه انت في آفاق الاله والمظلوم نذكر في
سبح عكاه انت التي وجدت عرف قيص الرحمن
قبور خلق الامكان وتشرقت ببقائه وفزت بوصاله
وشربت رحيق القرب من يد عطائه نشهد ان فيك
اجتمعت الآياتان قد اجتمعت اية الوصال في الاول
واما اية الفراق في الاخرى كم من لم يصعدت
فيه زفرك في جنت الله ومرت عبرتك عند

ذكر اسمه الابهى انه كان معك ويرى شتعالك و
انخدابك وثوبتك واشتياقك ويسمع خفق قلبك
وانين فؤادك **يا ثمره سدرته** في مصيبتك ملجأ
بحر الاضران وحاجت ارباب الغفران اشهد ان
في آليته آتي صعودت الى الافق الابهى والرفيق الاله
ويومها قد غفر الله كل عبد صعد وكل امه صعدت
كرامته لك وفضلاً عليك الا الذين انكروا حق الله
وما ظهر من عنده جبره كذلك اختصك الله
يا رقي بهذا الفضل العظيم والمقام السابق الاقدم
طوبى لك ولزاريك ولجواريك ولهايك
ولمن توصل بك اليه انت التي بمصيتك
ناحت البحور وكذرت اوراق سدره النور

التي سمعت لهذا الذي ارتفع من لسان ملك
ملكوت السماء قد اقبلت اليه واجتذبتك عن شأن
كاد ان يخرج الاختيار من كفك **يا رقي** يا ايها
الطاردة في هواي حتى ولم توجه لي وجهي وناطقة
بشائي قد انزلنا لك ذكرا لا تنجو ثوانا لقرن
ولا طورات الأعصار انا خلدنا ذكرك من قلبي
الاعلى في صحيفة احمراء التي ما اطلع بها الا الله
موجد الاشياء وذكرناك في هذا اللوح بما يذكر
به المقربون ويوجه اليه مسك الموحدون طوبى
لك ونعيم لك ومن يحضر لقاء قبرك ويلوما
ازله الوهاب في المآب **انتهى**

يا ايها العروة الحمراء والآية الكبرى اشهدك شعلت

فاز المحجة والوداد في قلوب العباد انت التي كنت
مترنمة في الليالي والأيام بذكر الله مالك الأنام
انت التي سمعت لهذا في أول الأيام واخذك
جذب بيان الرحمن على شأن ذاب بك بكبرك و
اشتعلت اركانك بك ظهر حفيف الورد
وبرزت رنة الملكوت بين البرية اشهدك
خرقت الاحجاب باسم ربك مالك المآب
وسرعت بقلبك في الأفق الاعلى وتوجت في
الوجه على شأن ما منعك ظنونات العلماء
ولا اوهام لعمراء ولا سطوة لأمراء اشهدك
نحت في الخفاق كنوح الشك وركت ما في العالم
تمسك بالعودة الوثقى البهاء المشرق من افق السماء

غاية ربك مالك الأسماء عليك وعيد أولك
 واخرك وعلى من اجرت وذكر ايامك وويل لمن ظلمك
 ونطق في حقك مانح به الملاء الأعلى وسكان الغرور
 في العشي والاشراق سبحانك يا ابي اسلمك بهذه
 انقرة ابجوتية والزة للمكوتية والآية الاحدية بان تغفر
 من توبتها اليها خالصاً لوجهك وكفر عنه خطيئاته
 الكبرى وتيسر له اعطى ثم اغفر آياه واته وكل قاصد
 قصدها وازارها انت لمقدر الذي لا يفرج
 شيء ولا يمنعك امر تفعل ما تشاء وتحكم ما تريد
 انت لمحقق الغير الحكيم

بالحسن
 هر نفسی اراده کند حضرت اخت وورقه مجاز
 وآل الله من اهل البيت اللائي قرن برضا الله را

زيارت نمايد له ان يزور بما نزل من براحة الاية
 من له في ملكه بيرة هذه موبته اخرى من لذي اعلى
 ان اشكر وكن من حامدين **نحو**
 فصالحهم يا على الهدى واواقوا وغضاضنا وانا
 واصولها وفروها بدوام اسمائك احسنه وصفاك
 العليا ثم اخفطها من شر لمعين وجنود طالمين
 انت المقدر لهدير

هر من خضر غير الله قل سبحان الله كل عباد له
 فاعلمون

اول فلاح لاح من افق الكرم واوّل غرف مانج من
 القدم واوّل ذكر تكلم به لسان لمشيته في العالم واوّل
 نور انجبت به فهدى الامم عليكم يا باكل اثناء وطالع
 الاسماء ومشارك الامر في ملكوت الانشاء اشهد ان

بكم استوى الرحمن على عرش المسكان وما ج بحر الغفران
 وفاض كثر ايجوان وظهر ملكوت لبيان وشرق
 من افقه شمس العرفان . انتم الذين بمشيائكم ظهرت
 لمشيئته وسلطانها وبرزت الارادة واقدر ارحاها
 القدر وما قدر فيه من لدى الله لمقدر لهدير . وكم
 احاطت الكلمة وسرت لهنسمة وانا العالم من تجليات
 نور طلع وشرق من مطلع نور الاحدية الا ان بكم حدث
 حاتم اخفاء في الفردوس الاعلى ونطقت سدة
 المنتهى وعن غديب البهاء وادت الاشياء
 بما شهد الله موجدكم وخالقكم وسلطانكم ومبدئكم
 ومبدعكم ومحييكم ومميتكم واولكم واكم ومنظركم
 وملككم ومؤيدكم وموفقكم . انتم حروف الكلمة

الاولى والطرز الاول في ملكوت الانس ومظاهر
 العدل في اجروت الاعلى انتم كتاب المسطور والرز
 المشهور والرق المشهور والبيت المعمور بكم تفتت
 رايات العدل ونصبت اعلام النصر وكم تصوت
 رائحة اقميص وظهرت اية التهديد وكم فتح باب
 الكرم على وجه الامم ومطلعت من سحاب الغفران
 اسطار غاية الرحمن طوبى لكم ولمن تعرب بكم الله
 ولمن ثبت باذيا لكم وتمسك بجالكم ونطق بكم
 وويل لمن انكر حقكم واعرض عنكم واستكبر عليكم وجاهد
 غاية الله فيكم يشهد كل شئ بغيرتكم وارتفاع حقكم
 وربكم في الآخرة والاولى وخسارة الذين كفروا
 بالله اذا تى بايات مشرقا ونبات وانحات

واذر اطاعات سبحانك يا من باسمك
 طار الموحدون في هوا، قريبك ولقائك وسرع
 المخلصون في مقر اعداء، في حبك ورضائك
 اسلك يا الذين استشهدوا في سبيلك واحذروا
 جذب ايمانك على شأن ما منعهم ما في الدنيا
 عن التقرب اليك بان تكتب لنا من قلبك الاعلى
 ما ينفعنا في الآخرة والأولى يا الهى وسيدى و
 ورجائى اسلك بهذا الرأب الأطروا من المظلم
 بان تغفر لى وكفر عني جريراته اعظمي وقدر لى
 بفضلك ما تقرب عيني ونشرح به صدرى كن
 انت المقدر على ما تشاء وفي قبضتك نجاتي رحمة
 والصلاح لا اله الا انت القوى الغالب المقدير

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

هرگاه اراده کنی زیارت طلعت ابی را وضو بگیر و بگو
 امر شده در بیان بعد بردان روی خود را بجانب عرش
 و قرارگاه ظهور و بگو این کلمات را
 اَشْهَدُ اَنْ لَيْسَ فَوْقَ فَرْسِ فَحْشٍ اَعْلٰى وَاَجْهًا اَنْ لَيْسَ
 مِنْ جِهَالِكَ اَلْاَبْهٰى عَلَيَّ يَا مَنْظَرَ الْكِبَرِيَّاءِ وَ سُلْطَانَ
 الْبَقَاءِ وَ مَلِكِ مَنْ فِي الْاَرْضِ وَالسَّمَاءِ اَشْهَدُ اَنْ
 لَيْسَ فَوْقَ سُلْطَنَةِ اَللهِ وَقُدْرَتِهِ عِظَمًا اَللهِ وَ
 كِبَرِيَّاهُ وَ بَكِ شَرْقِ شَمْسِ الْقَدَمِ فِي سَمَاءِ الْاَقْصَا وَ
 طَلَعِ حَالِ الْغَيْبِ عَنْ اَفْقِ الْاَبَدِ اَشْهَدُ اَنْ كَرَّمَ
 مَنْ فَتَكَ فَرْحَمَ الْكَافِ وَ اَتَوَّنَ وَ بَرَزَ تَرَاثِمَ الْمَكْرُونِ
 وَ بَدَتْ اَلْمَكْنٰتُ وَ بُعِثَتْ اَلظُّهُورَاتُ اَشْهَدُ اَنْ
 يَجْعَلُ فَرْحَمَ الْمَعْبُودِ وَ يُوْجِدُ كَلِمَةَ الْحَقِّ الْمَقْصُودَةَ

مجلس اول

من عندك فقصر بين الملكات وصعد المخلصون الى ذروة
 الاعلى واشركون في دركات اسفله واشهد بان عرجك
 فقد عرف الله ومن فاز بلقائك فقد فاز بقائه
 فطوبى لمن آمن بك وبمايك وبخضع لسلطانك و
 شرف بلقائك وبلغ برضاك وطاف في حواك و
 حضر نقاء عرشك وقيل لمن ظلمك واكره وكفر بانك
 وجاهد سلطانك وحارب نفك وسكبه لى وجهك
 وجادل بهجائك وفر من حكمك واقدارك كان
 من المشركين في الواح اقدس من اصبح الامر مكتوباً في
 ومجوبه فارسل الله عن عيسى رحمتك وغيايتك نفخت
 قدس الطافك لتجدي عن نفسي وعن الدنيا الى شطر
 قبك ولقائك وانت انت لمقدر على ما شاء و
 انت انت على كل شيء محيط

المؤمنين

يا من يزورك المظلوم من مقامه الاعلى الذي جعله
 مطاف احمد ذروة العليا وينزرك كبر فاح به عرف الغاية
 بين البرية طوبى لك ولصعودك ولتوجهك ولوروك
 في اترق الاعلى والمقام الابسى اشهد انك اقبلت الى
 غايه المقصود والافق الاعلى اذ ارتفع خيف سيرة
 المنقضى بين الارض والسماء وشهدت بما شهد به
 الكبرياء وقبلت ما نزل من عنده وظهرت من لده
 طوبى لك بما فرقت بالغفران من لدى الرحمن و
 وجد منك الملاذ الاعلى عرف حتى طوبى لمن يذكرك
 بما ذكر المظلوم في هذا المقام الممنوع قد كنت له
 ورجعت الى بحر رحمة ان هذا الا من فضل الغير طوبى

بسم الله تعالى عن ابي

اللهم اني اسئلك بالآية الكبرى وظهور فضلك بين
 الورى بان لا تطردني عن باب مزية لقائك ولا
 تخيبتني عن ظهورات فضلك بين خلقك **ترني**
 يا الهي متمسكاً باسمك الاقدس الانور الاعظم الاعظم
 الابهي وتشبهاً بذيل تثبيت بمن في الآخرة والاولى
 اللهم اني اسئلك بنباك الاحد والحكمة العليا
 بان تقربني في كل الأحوال الى فناء بابك وتبعدني
 عن كل ما يكرهه رضاك تراني يا الهي متمسكاً باسمك
 الاقدس الانور الاعظم الاعظم الابهي وتشبهاً
 بذيل تثبيت بمن في الآخرة والاولى اللهم اني
 اسئلك بضياء غرابت الغراء واشراق انوار
 وجهك من افق الاعلى بان تجذبني من نفحات

فيصك وتشرني رحيق بيانك تراني يا الهي متمسكاً
 باسمك الاقدس الانور الاعظم الاعظم الابهي
 وتشبهاً بذيل تثبيت بمن في الآخرة والاولى
 اللهم اني اسئلك بشعرك التي تتحرك على صفحات
 الوجه كما تتحرك على صفحات اللوح قللك الاعلى
 وبها تفتوت رائحة مسك لمعاني في ملكوت الاشياء
 بان تعينني على خدمته امرك عند ان لا يعقبه ليعود
 ولا تمنعها اشارات الدين جادلوا بيايكم واخفوا
 عن وجهك تراني يا الهي متمسكاً باسمك الاقدس
 الانور الاعظم الاعظم الابهي وتشبهاً بذيل
 تثبيت بمن في الآخرة والاولى اللهم اني
 اسئلك باسمك الذي جعلته سلطان الاسماء

وبه انجذب من في الارض والسماء بان تراني شمس
 جلالك وترزقني خمر ساكن . تراني يا الهى متمكناً
 باسمك الاقدس الانور الاعز الاعظم العلى الابهى
 وتشبثاً بذيل تثبت به من في الآخرة والاولى
 اللهم تني اسلاك نجا، مجدك على اعلى ارجال و
 فسطاط امرك على اعلى الاقال بان تودعني على
 ما اراد به ارادتك وفخر من مشيتك . تراني
 يا الهى متمكناً باسمك الاقدس الانور الاعز الاعظم العلى
 الابهى وتشبثاً بذيل تثبت به من في الآخرة والاولى
 اللهم تني اسلاك بجلالك لمشرق عن افق ليلنا،
 الذي اذا ظهر سجده ملكوت ارجال وكبر عن دراه
 با على اعداء بان تجعلني فانياً عما عذني وباقياً عما عذرك

تراني يا الهى متمكناً باسمك الاقدس الانور الاعز الاعظم
 العلى الابهى وتشبثاً بذيل تثبت به من في الآخرة و
 الاولى . اللهم تني اسلاك بمنظر اسمك المحبوب
 الذي به حرق الكباد احشاق وطارت افدة
 من في الآفاق بان توفقني على ذكرك بين خلقتك
 وشانك بين برتيك . تراني يا الهى متمكناً
 باسمك الاقدس الانور الاعز الاعظم العلى الابهى
 وتشبثاً بذيل تثبت به من في الآخرة والاولى اللهم
 اتني اسلاك بحفيف سيرة المنقهي وخير زينات
 اياك في جبروت الاسماء بان تبعديني عن كل
 ما يكره رضاك وتقريني في مقام تجدي فيه مطلق
 اياك . تراني يا الهى متمكناً باسمك الاقدس

الأنور الأعز الأعظم العلي الأبهي وتثبثاً بذيل
 تثبث به من في الآخرة والأولى اللهم انني
 اسئلك بحرف التي اذا خرجت من فم شجرة
 باجت البحار وحاجت الارياح وطهرت الأمار
 وتطاولت الأشجار ومحت الأمار وضقت الأستار
 وسرع المخلصون في انوار وجه ربهم لمختار بان تعرفني
 ما كان مكنوناً في كنز عرفائك وستور أفعى خزائن
 علمك تراني يا آلي متمكلاً باسمك الأقدس
 الأنور الأعز الأعظم العلي الأبهي وتثبثاً بذيل
 تثبث به من في الآخرة والأولى اللهم انني
 اسئلك بنار محبتك التي بها طار النور عن
 عيون أصفياك واولياك واقامتهم في السما

بذكرك وثناك بان تجعلني ممن فاز بانزلته في
 كتابك وانظرته بارادتك تراني يا آلي متمكلاً
 باسمك الأقدس الأنور الأعز الأعظم العلي الأبهي
 وتثبثاً بذيل تثبث به من في الآخرة والأولى
 اللهم انني اسئلك بنور وجهك الذي ساق
 المقربين له سهام فضائك والمخلصين له سيفوف
 الأعداء في سبيلك بان تكتب لي من ظلمك العلي
 ما كتبته لأشائك ووصفياك تراني يا آلي
 متمكلاً باسمك الأقدس الأنور الأعز الأعظم العلي
 الأبهي وتثبثاً بذيل تثبث به من في الآخرة و
 والأولى اللهم انني اسئلك باسمك الذي به
 سمعت نداء عاشقين ونصيح المشتاقين ومخرج

المقربين وخمين المخلصين وبقيت الالاميين و
 اعطيتهم ما ارادوا فضلك والطافك وبالاسم
 الذي به ماج بحر لعق ران امام وجهك واسطر
 سحاب الكرم على ارقائك بان كتب لمن
 قبر اليك وصام بامرک اجر ثمن لم يتكلموا الا
 باذنك والقوا ما عندهم في سبيلك وجهك
 اى رب اسئلك بنفك واياك وبناتك
 واشراق انوار جمالك واغصانك بان كثر حريته
 الذين تمسكوا باحكامك وعملوا بما امروا به في كتابك
 تراني يا اولى متمكلاً باسمك الا قدس الانوار الاعز
 الاعظم اعلى الابهى وتشتبأ بذير تشتبأ به بن

في الآخرة والاولى
 عروة الذهب محمد رسول رشتي ٢٩ شهر ربيع الثاني

لقد اتحد يا نفا طر السماء
 وما لك الا سماء اسئلك بحر اياتك
 بان نور يدني على الا ستقامه على امرک
 وتقدر مني ما ينفعني في عوالمك انك
 انت لمقدر على عالمك لا اله الا
 انت لمقدر مني تحكم

پاک یزدانا جمیع پریشان تو بیکانه ایم
 غوثان تو فسرده ایم شعله برافروز
 و پرموده ایم دلها با تش محبت سوز
 هر چه هستیم شفته در سواد و سرشته
 کس تو بچاره ایم و آواره افتاده ایم *
 پراه و ناله ذرا یم و لا در هو استوار و ج
 یافتیم قطراتیم و لا در موج یم تو شایتم
 این خفتگان بیدار فرا و این آواره گان
 اشار این سیار بر اختر را اختران خاور
 کن و این کیه در اختر را در خفا مارور
 اگر چه ما موران ذی لیم اما تو سلیمان
 پرچم و سلطنت جلیب الکریم با خاور

خار و کنگه کاریم لا تو بزرگوار و آفرینگار در استدار
 و استحقاق نظر مفا و در تعینات و قابلیات
 ملاحظه مکن در فضل وجود خویش بر بیکانه
 خویش نظر نما اگر نوج در یا بخشش
 و دوش اوج گیرد عالم فریضه استغراق نماید
 اگر آوارس طعم خورشید آفرینش بدخشد
 ظلمات حاکمه سیئات را و خطیئات را
 به پر تو سر محو نماید تجا فضل طهور است *
 و فیض اصد صبا کانس مزاجها کافور
 ان هر آلوده را پاک نماید و این هر آلود
 و پرموده را پاک و فروخته و چالاک
 اگر بر در و کار این حرف مفوده را کلمات
 نامت کن و این کلمات مجده را ایات
 ناجح بالغه کردند و رحمت با بقه و حقیقت

فائده شوند و نعمت سابقه مصباح
علا کردند و مفتاح ابواب تفریح و
هری شوند و هجوم نفس و هوی را
حقیقت فائده و عرق شریان
نابضه اشجار بوستان تو شوند و
از ده رگستان رسد سرهان
اینهمه صبح پریشان هر یک از کتوزی
و بومر و مرزی و ثغور یکی شرق
و دیگر غرب یکی جنوب و دیگر شمال
هم چنانکه این بی پایان را در ملک
در اشرف نقطه از ثری بعد از بقای
جمع فرمودی امید دارم که نقصان
خودت و عنایت موهبت در شرف
نقطه از ملکات جمع فرمای تا که در

ظرسیده منتهی بیارم و بنعمت فوز
ببقا فائز کردم رب حق دلت
بفضلک وجودک ع ع ع
بنمحت نوم پریشان دیده شود و هم دغم از آن
احداث کرد این آیه مبارکه از لادت غایب
یا من با سمک صاج بحر الفرج و حاج عرف السور
اسئلك بان نوی من بدایع فضلک ما تقر به
عینی و یفصح به قلبی انت المعطی الکریم
و در غیر رویای پولیشان هم محبوبست
که قرائت شود

وَأَمَّا بَعْدُ فَيَعْلَمُ أَمْرُكُمْ
فَمَنْ يَدْعُ بِدَعْوَتِهِمْ
يَسْمَعُ مِنْهُمْ وَخَلَقَ
مَنْ يَشَاءُ فَمَا تَجِدُ
عِنْدَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ
مُتَعَدٍّ

ine etake natealbeshe ste

he merick khem st daffite

austad Nomin mé'mone